



سیری در معارف اسلام

حقیقت و کارکردهای دین

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

مشهد - انصارالحسین - شوال - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

حقیقت و کارکردهای دین

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: زینلی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: دین واحد.....
۱۱.....	حقیقت دین.....
۱۲.....	علت اختلاف در ادیان آسمانی.....
۱۲.....	تأثیر شیاطین در انحراف انسان.....
۱۳.....	شیاطین هیچ تسلطی بر انسان ندارند.....
۱۴.....	بررسی آیه ۲۲ سوره ابراهیم.....
۱۶.....	شرارت شیاطین دو پا، علت وجود ادیان مختلف.....
۱۷.....	مشروب اختراع شیطان دو پا است.....
۱۷.....	ربا اختراع یهود است.....
۱۸.....	هم‌جنس‌گرایی اختراع قوم لوط است.....
۱۹.....	نقش دین در زندگی.....
۱۹.....	انواع نامنی.....
۲۰.....	وصیت ناتمام.....
۲۲.....	اگر دین نبود.....
۲۲.....	ذکر مصیبت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۲۵.....	جلسه دوم: دنیاهای چهارگانه.....
۲۷.....	نقش عظیم دین.....
۲۷.....	دنیاهای چهارگانه.....
۲۷.....	دنیای اول.....
۲۸.....	دنیای دوم.....
۳۲.....	بازگشت به موضوع اصلی.....
۳۶.....	بازگشت به موضوع اصلی.....
۳۶.....	دنیای سوم و چهارم.....
۳۶.....	تنها اسلام پذیرفته می‌شود.....



حقیقت و کارکردهای دین

- ۳۷.....روضه حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۹.....**جلسه سوم: معلمین قرآن**
- ۴۱.....ارزش شناخت معارف و حقایق
- ۴۱.....قرآن نیاز به معلم دارد
- ۴۲.....آیه اولی الامر
- ۴۳.....پیرامون منبع
- ۴۳.....معنای بخش اول آیه
- ۴۳.....معنای بخش دوم آیه
- ۴۴.....بررسی اوقات نماز
- ۴۴.....بررسی وضو
- ۴۷.....چه کسی باید قرآن را به ما تعلیم دهد؟
- ۵۱.....معنای بخش سوم آیه
- ۵۳.....**جلسه چهارم: اثر فوری اعمال**
- ۵۵.....جایگاه مجالس ذکر در دین خدا
- ۵۶.....بهشت و جهنم، نقد هستند
- ۵۶.....آیه ۴۹ سوره مبارکه توبه
- ۵۷.....آیه ۲۵ سوره مبارکه بقره
- ۵۷.....بررسی قانون پایستگی ماده لاوازیه
- ۵۸.....پایستگی اعمال در قرآن
- ۵۹.....بررسی علمی اثبات معاد
- ۶۰.....آیه ۱۰ سوره مبارکه نساء
- ۶۱.....تاثیر باور به این حقایق
- ۶۲.....عاقبت انسان جاهل به این حقیقت
- ۶۳.....خلاصه مطالب قبل
- ۶۴.....تاثیر اذکار در بهشت
- ۶۶.....روضه کربلا
- ۶۷.....**جلسه پنجم: تفسیر آیه ۲۰۱ سوره مبارکه بقره**
- ۶۹.....نکته قرآنی آیه شریفه
- ۷۰.....خوش فکری و آینده‌نگری
- ۷۲.....تاریک‌فکران و دنیا‌دوستان
- ۷۵.....نکته نبوی آیه شریفه
- ۷۶.....روایت حضرت باقر علیه السلام



فهرست مطالب

۷۸.....	روایت امام صادق <small>علیه السلام</small>
۷۹.....	ذکر مصیبت.....
۸۱.....	جلسه ششم: کارکرد دین و عقل.....
۸۳.....	معارف انحصاری پروردگار عالم.....
۸۳.....	محدود بودن حواس و ابزارهای شناختی انسان.....
۸۴.....	عقل نیز محدود است.....
۸۵.....	بشر عالم و جاهل.....
۸۹.....	دین، تأمین کننده خیر دنیا و آخرت.....
۹۱.....	معیار سعادت مرد.....
۹۱.....	حرکت و معرفت.....
۹۳.....	ذکر مصیبت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۹۵.....	جلسه هفتم: منفعت و سود حقیقی.....
۹۷.....	عاقبت دوری از دین.....
۹۷.....	منفعت دنیوی و خسران زندگی.....
۹۸.....	نگاه مؤمنان زمان موسی <small>علیه السلام</small> به ثروت قارون.....
۹۸.....	دسته ناله کنندگان.....
۹۹.....	دسته مؤمنین واقعی.....
۱۰۰.....	ملکیت یا خلافت؟!.....
۱۰۰.....	آیا ملکیت ذاتی انسان است؟.....
۱۰۱.....	همه نان خور خداییم.....
۱۰۱.....	سیره نبوی.....
۱۰۲.....	ما همه مهمان سفره پروردگاریم.....
۱۰۴.....	سرمست از حقایق.....
۱۰۶.....	خسران حقیقی.....
۱۰۷.....	ذکر مصیبت حضرت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۱۱۱.....	جلسه هشتم: اهمیت ابلاغ دین.....
۱۱۳.....	مأموریت ویژه انبیا <small>علیهم السلام</small>
۱۱۳.....	پروردگار، قبض کننده روح انسان های خاص.....
۱۱۴.....	بعضی از حقایق، در آخرت درک می شوند.....
۱۱۵.....	تحصیل آسان بهشت.....
۱۱۶.....	اسلام، دین عقلانیت.....



حقیقت و کارکردهای دین

- ۱۱۶..... دین‌شناس و دین‌دار
- ۱۱۹..... علل دین‌گریزی
- ۱۲۲..... بازگشت به موضوع اصلی
- ۱۲۲..... یک سؤال: دینی که انبیا علیهم‌السلام مأمور به تبلیغش بودند، چه نقشی دارد؟
- ۱۲۳..... روضه حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام
- ۱۲۵..... **جلسه نهم: انسان‌سازی**
- ۱۲۷..... نقش دین
- ۱۲۷..... نقش دین در بیان حضرت مسیح علیه‌السلام
- ۱۲۸..... جایگاه استهزاء در سیره اهل ایمان
- ۱۲۸..... الف) اشتراک لفظی کلمات بین بندگان و ربّ
- ۱۲۸..... استهزاء و مسخره‌کردن
- ۱۲۹..... شکر
- ۱۲۹..... مکر
- ۱۳۰..... ب) حرمت استهزاء در سوره مبارکه حجرات
- ۱۳۱..... ج) سیره اولیای الهی در برخورد با بی‌دین
- ۱۳۳..... د) شیوه برخورد مؤمن در هنگام تنش‌ها
- ۱۳۵..... بازگشت به موضوع اصلی
- ۱۳۶..... اهمیت زیارت ابی‌عبدالله علیه‌السلام
- ۱۳۹..... **جلسه دهم: نقش یکتای دین**
- ۱۴۱..... علم نتوانسته جای دین را بگیرد
- ۱۴۱..... کارکرد علوم مادی
- ۱۴۲..... تقابل علم و دین
- ۱۴۳..... واقعیت غرب
- ۱۴۳..... رشد حرام‌زادگی
- ۱۴۳..... هم‌جنس‌بازی قانونی
- ۱۴۴..... نابودی بنیان خانواده
- ۱۴۵..... زندگی ربوی
- ۱۴۵..... کشتن برای سرگرمی
- ۱۴۶..... فساد در مراکز علمی
- ۱۴۶..... غرب دین ندارد؛ ما هم که داریم، عمل نمی‌کنیم
- ۱۵۱..... ذکر مصیبت



جلسہ اول

دین واحد

حقیقت دین

یقیناً در زندگی انسان، نقش دین - آن دینی که خداوند متعال نظام داده و به انبیاء وحی فرموده و آن‌ها را مأمور به ابلاغ کرده و مسئول فرموده که آن را به مردم انتقال بدهند - بالاترین، بهترین و سودمندترین نقش است. کار دین این است که انسان را به آدابی مؤدب کند که در سایه آن آداب، خیر دنیا و آخرت مردم تأمین بشود. کارش این است که نگذارد مردم تیره‌بخت بشوند، سیاه‌روز شوند. کارش این است که نگذارد مردم در یک زندگی لجن‌آلود و - به تعبیر خود قرآن مجید - زندگی حیوانی، دست‌وپا بزنند.

دین نزد پروردگار عالم، از زمان آدم تا خاتم یک دین است. خداوند متعال به تعداد انبیاء، دین نداشته است. آن دینی را که نظام داده و ابلاغ کرده است، از ابتدا هم نامش اسلام بود. اسلام حقیقتی است که برای مردم قابل‌فهم است و بعد از فهمیدن، بر آن‌ها لازم است که نسبت به راهی که برای آن‌ها قرار داده شده، تسلیم خداوند بشوند. لذا شما در قرآن مجید، کلمه دین را، کلمه نور را، کلمه اسلام را مفرد می‌بینید. ما در قرآن مجید، لغت ادیان نداریم؛ در عربی اسلام‌ها نداریم، جاده‌ها نداریم.

این آیه شریفه، مخصوص به بعثت پیغمبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ نیست؛ ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱. آیه مربوط به زمان آدم تا روز قیامت است. خیلی آیه مهمی است! دین نزد

۱. آل عمران: ۱۹: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ

يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.



خدا اسلام است؛ یعنی تسلیم بودن انسان به پروردگار مهربان عالم، به فرهنگ پروردگار عالم، به طرحی که خداوند برای دنیا و آخرت مردم داده است.

علت اختلاف در ادیان آسمانی

چیزی که هست، این دین به تناسب نیازهای زمان‌ها -از زمان آدم تا زمان رسول خدا- مقرراتی به آن اضافه شده، حلال و حرام به آن اضافه شده است. یک زمانی خمر نبود؛ هنوز انسان آن قدر حیله‌گر و فتنه‌گر و شیطنت نداشت که بیاید حلال‌های خدا را تبدیل به حرام بکند و بیاید خرما را در خمره بیندازد، یا انگور را در خمره بیندازد و مایه مست‌کننده درست بکند. وقتی مایه مست‌کننده نبود، پس حرمت مایه مست‌کننده هم نبوده است؛ چون موضوعش نبود. اما وقتی که شیطان‌های دو پا [این مایه را ساختند، حرمتش هم نازل شد].

تأثیر شیاطین در انحراف انسان

قرآن مجید شیطان‌ها را به دو بخش تقسیم کرده است؛ شیطان‌های نامرئی که با چشم دیده نمی‌شوند و اسم آن‌ها را جن -یعنی پنهان- گذاشته است. در آن‌ها شیطان هست. «شیاطین الجن»؛ یعنی پنهان. ما کیفیت حمله آن‌ها را به خودمان نمی‌دانیم؛ چون آن‌ها را نمی‌بینیم. اینکه چگونه وسوسه می‌اندازند و شبهه می‌اندازند، چگونگی آن را نمی‌دانیم؛ اما این شیطان‌های نامرئی، گاهی در فکر و باطن ما ایجاد اختلال می‌کنند و ما را از راه مستقیم الهی برمی‌گردانند.

آن‌ها هزاران جاده دارند که مردم را از راه خدا، در آن جاده‌ها بیندازند. قرآن مجید از جاده‌های شیاطین، با لفظ جمع نام می‌برد. «وَلَا تَتَّبِعُوا»^۱: قطعه‌قطعه نشوید، دسته‌دسته نشوید؛ «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»^۲. سبیل نمی‌گویید؛ سبیل است. وقتی که دسته‌دسته شدید، قطعه‌قطعه شدید، آن وقت در جاده‌های مختلف انحرافی می‌افتید و آن‌ها

۱. شوری: ۱۳.

۲. انعام: ۱۵۳.



انسانیت شما را تکه پاره می کنند و از این چهارچوب موجودیت الهی بیرون تان می آورند؛ چون بالاخره کل موجودات عالم، الهی هستند. دست قدرت و علم و حکمت پروردگار عالم، موجودات را ساخته است؛ لذا ذاتاً همه الهی هستند و عَرَضاً شیطانی می شوند. هیچ موجودی ذاتاً شیطانی آفریده نشده است؛ انسان هم همین طور. بنا به گفتار سوره مبارکه روم، یا عنکبوت و یک روایت بسیار مهم رسول خدا، هیچ انسانی از مادر، شیر ناپاک و شیطانی به دنیا نمی آید. در مسیر زندگی نجس می شود، نجس می شود، ناپاک می شود، شیطانی می شود.

قابل معالجه هم هست؛ لذا خدا در قرآن مجید توبه را مطرح می کند. توبه به معنی رجوع است؛ به معنی «استغفرالله» گفتن و گریه نیست. «استغفرالله» یک پرونده جدا در قرآن دارد. ﴿وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ﴾^۱ یعنی از من طلب بخشش کنید. گریه باز یک پرونده جدا دارد، ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾^۲. این یکی از زیباترین آیات گریه در قرآن مجید است؛ گریه اهل ایمان. توبه هم یک پرونده جدا دارد. توبه یعنی ای کسی که با رها کردن خودت، از صراط مستقیم الهی، تو را با دست شیاطین هل دادن در مسیر انحرافی، برگرد.

شیاطین هیچ تسلطی بر انسان ندارند

خیلی هم جالب است که خدا در قرآن می گوید که هیچ شیطانی به شما تسلط ندارد؛ یعنی قدرت او بر شما حاکم نیست. شما خودتان را در دست شیطان رها می کنید، آن هم شما را می کشد، هل تان می دهد. می توانید خودتان را در دست شیطان رها نکنید. اگر شل نشوید و خود را رها نکنید، هیچ کاری از دستش بر نمی آید. پروردگار به خود شیاطین هم اعلام کرده است که شما هیچ تسلطی بر بندگان من ندارید؛ نه شیاطین جنی و نه انسی؛ یعنی گمراهان دو پا، طاغوت های دو پا. ابداً هیچ تسلطی به کسی ندارند. کسی که آدم را دعوت به گناه می کند، شیطان انسان است. آدم می تواند به او بگوید: «نمی آیم»، تمام.

۱. بقره: ۱۹۹.

۲. مائده: ۸۳.

حقیقت و کارکردهای دین

این چه تسلطی به انسان دارد که آن نعمت عظیم اختیار و اراده را سلب بکند و من به حالی قرار بگیریم که نتوانیم دعوت او را اجابت نکنیم؟! تسلط مال زمانی است که دشمن اختیار انسان را سلب بکند و انسان را به بند اجبار بکشد و من دیگر هیچ اختیاری از خودم نداشته باشم. ظاهراً مثل اینکه مثلاً شیطانی بیاید دست آدم را ببندد، پای آدم را ببندد، درها را قفل بکند، دو تا را هم بنشانند روی سینه آدم، یکی از آنها هم بیاید و دهان آدم را باز بکند، آدم هم نمی‌خواهد، ولی نمی‌تواند، بعد هم یک لیوان مشروب در دهان آدم بریزد؛ درحالی که باطناً آدم نمی‌خواهد. خب آنجا آدم هیچ گناهی مرتکب نشده است. سلب اختیار برای شیاطین امکان ندارد. هر انسانی با اختیار خودش دعوت شیطان را قبول می‌کند؛ یعنی خودش را رها می‌کند و می‌گوید: «تو طرح را ارائه کن، من عمل می‌کنم». این برخورد شیطان با انسان است.

برای همین، قرآن مجید می‌فرماید که در قیامت، در هر عذری برای شما بسته است که حالا بخواهید خودتان را از گناهان تبرئه بکنید و بگویید: «خدایا! کار شیطان بود»، نه، دعوت کار شیطان بود، عمل کار خودتان است. شما می‌توانستید دعوت او را قبول نکنید.

بررسی آیه ۲۲ سوره ابراهیم

در این زمینه چند تا آیه داریم که مفصل‌ترین و مهم‌ترین آن، آیه بیست و دو سوره ابراهیم^۱ است. شما بعد از منبر همین‌جا، دو دقیقه، قرآن مجید را بردارید و آیه بیست و دو سوره ابراهیم را بخوانید. پروردگار عالم رودررو شدن تمام مجرمان و بدکاران و مشرکان و کافران را با شیطان بیان می‌کند که تمام جهنمی‌ها می‌خواهند گناهانشان را گردن شیطان بیندازند؛ یعنی بگویند: «کار، کار ما نبود». معنی آن این است که اختیار از ما گرفته شد و ما بدون داشتن آزادی و اختیار، در گناه افتادیم و گناه مال ما نیست؛ مال آنی است که

۱. «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِيَّيْكُمْ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».



اختیار ما را از ما گرفت. شیطان برمی‌گردد به تمام پاسخ‌دهندگان به دعوتش می‌گوید که «مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ»: برای من هیچ تسلطی بر شما نبود. اصلاً خدا به من قدرت سلب اختیار شما را نداده بود؛ «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ»: کار من فقط یک دعوت بود. می‌توانستید دعوت من را اجابت نکنید. حالا من برای شما کارت فدای شما، فرستاده بوده باشم، پاره می‌کردید و دور می‌ریختید.

من یک نفر بودم؛ شما سی هزار نفر بودید. من فقط به شما گفتم بیایید، کربلا برویم. حسین بن علی و هفتادویک نفر آن‌ها را قطعه‌قطعه کنیم و برگردیم. چشم شما کور، می‌خواستید بگویید که نمی‌آییم. من در مقابل شما سی هزار نفر، زوری نداشتم. ده تا از شما اگر با هم، هم قسم می‌شدید و به خود من حمله می‌کردید، می‌توانستید خود من را بکشید. من در دارالآماره کوفه، یک نفر بودم. همه قدرت من، شما سی هزار نفر بودید. اگر شما سی هزار نفر می‌گفتید نه، خب من قدرتی نداشتم. اگر اصرار می‌کردم، پنج تا از شما به من حمله می‌کردید، یک خنجر به سینه من می‌زدید، قلب من را می‌شکافتید، من می‌رفتم به درک و شما هم بهشت می‌رفتید. من تسلطی به شما نداشتم.

اکثر مردم پای منبرها نمی‌آیند که این حقایق را بفهمند. خودشان را در دنیا پیش خدا تبرئه می‌کنند و می‌گویند: «کار خود ما نبود، کار شیطان بود. ما نبودیم که مشروب خوردیم، او بود که ما را مشروب خور کرد». خدا می‌گوید: «نه، او شما را مشروب خور نکرد، او فقط دعوت به خوردن کرد؛ ولی تسلطی به شما نداشت».

رضاخان، این شیطان مجسم دو پا، آمد به کل زنان و دختران ایران گفت: «حجابتان را بردارید». آن زمان، در ایران، ما هفت میلیون زن و دختر داشتیم. زمان کشف حجاب، جمعیت ایران سیزده-چهارده میلیون بود. رضاخان یک نفر بود. هفت میلیون دختر و زن به او می‌گفتند نه، هیچ غلطی نمی‌توانست بکند. آن‌هایی که گفتند نه، خب برای خدا ماندند و اهل نجات شدند؛ آن‌هایی که با حرص و ولع، همان روز چادر و حجاب و روسری خود را برداشتند و ریختند و در خیابان‌ها و در کارناوال‌ها و در پارک‌ها و به کل بی‌حجاب شدند، این‌ها فردای قیامت، نمی‌توانند بگویند: «خدایا! این شیطان زمان ما، اختیار را از ما سلب کرد و ما بالاچار بی‌حجاب شدیم».

حقیقت و کارکردهای دین

اصلاً گناه بالاجبار و عبادت بالاجبار در عالم وجود ندارد. در عالم، هیچ اجباری در عمل وجود ندارد. تمام اعمال اختیاری است. رضاخان در قیامت، به کل زانی که در زمان خودش بی حجاب شدند و تا قیامت این جریان تلخ ادامه پیدا کرد، طبق آیه بیست و دو سوره ابراهیم، می گوید که من به شما تسلطی نداشتم، «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ»؛ گفتم بی حجاب بشوید، می خواستید نشوید. «مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ»؛ شما که دعوت من را اجابت کردید و امام حسین علیه السلام را کشتید، شما که بی حجاب شدید، امروز من فریادرس شما نیستم. من نمی توانم شما را از جهنم نجات بدهم. البته گناه سنگینی به گردن من است، ولی نمی توانم شما را نجات بدم. «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ»؛ شما هم نمی توانید من را نجات بدهید. دو تایی ما - دعوت کننده و پذیرنده - با هم در جهنم هستیم.

﴿وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۱؛ برای من این زیاد و من رضاخان و شما، در قیامت یک نفر یار

پیدا نمی شود. غریب و بدبخت و بیچاره ایم و دو تایی باید برویم جهنم.

زیبا حرف زده قرآن، محکم حرف زده، حکیمانه حرف زده که چه شده گناه خودت را به گردن دیگران می اندازی؟! دیگران یک دعوت از تو کردند، می خواستی قبول نکنی. اگر دعوت را قبول نمی کردی، من تو را جزو صابران در گناه حساب می کردم و در قیامت هم دو برابر به تو پاداش می دادم. ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾^۲؛ به صبرکننده در برابر گناه و حوادث دین شکن، در قیامت من دو پاداش عنایت می کنم.

شرارت شیاطین دو پا، علت وجود ادیان مختلف

خب دین از اول یک دین بود؛ اسلام. اسلام یک حقیقت باطنی است؛ یعنی خدایا! من با عقلی که به من دادی، دین تو را فهمیدم که این دینت خیر دنیا و آخرت من را تأمین می کند. من برای قبول کردن دینت و عمل کردن به دینت تسلیم تو شدم. فرق دین و

۱. بقره: ۲۷۰.

۲. قصص: ۵۴. ﴿أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَتَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾



فرق اسلام، در زمان هر پیغمبری با دین پیغمبران زمان بعد و قبل از خودشان، این است که اگر مورد جدیدی پیدا می‌شد و نیاز به قانون داشت، یک قانون به دین اضافه می‌شد.

مشروب اختراع شیطان دو پا است

تا وقتی مشروب نبود، قانون حرمت مشروب نبود؛ اما زمان شیاطین، منظور شیطان دو پا است؛ چون شیاطین نامرئی که نیامدند انگورها را در باغ‌ها بچینند و در خمره بیندازند و وقتی جوش می‌آید، بیایند بگویند: بخورید که نشئه می‌شوید و مست می‌کنید و می‌رقصید و بالاوپایین می‌پرید. کار، کار شیطان دو پا است. خب پروردگار، بعد از اختراع مشروب، یک قانون به اسلام اضافه کرد که خوردن تمام مایعات مست‌کننده، حرام است.

ربا اختراع یهود است

تا زمان یهود، ربا در عالم نبود. ربا اختراع یهود است. این‌هایی که من دارم برای شما می‌گویم، سال‌ها با کتاب‌ها در ارتباط بودم. هم نوشته‌های قبل از اسلام را دیدم، هم نوشته‌های بعد از اسلام را، هم نوشته‌های اروپایی‌ها را؛ یعنی هر سه را در کتابخانه خودم دارم؛ مطالب قبل از اسلام، روزگار اسلام و روزگار اروپا و غرب. ربای جنسی و پولی در حدی در دنیا نبود. اختراع یهود است که آمدند، گفتند: طلای کهنه را ده مثقال می‌دهیم، نه مثقال طلای نو می‌گیریم؛ من ده کیلو برنج ایرانی به تو می‌دهم، پانزده کیلو برنج خارجی می‌گیریم؛ بیست کیلو چایی ایرانی می‌دهم، هجده کیلو چایی خارجی می‌گیریم؛ ده میلیون به تو می‌دهم، تو ماهی دویست هزار تومان تا دو سال به من بده و وقتی که سر دو سال شد، عین ده میلیونم را به من پس بده. این دویست‌تومان‌هایی که به من می‌دهی، از اصل بدهی تو کم نمی‌کند. این اختراع یهود است. من این یک طبقه خانه‌ام را به تو می‌دهم، اجاره هم نمی‌خواهم؛ سی میلیون بده و وقتی خواستی بلند شوی، سی میلیون تو را به تو می‌دهم. این ربای در اجاره است؛ یعنی یک معامله صددرصد باطل است که البته در کل کشور ما الان حاکم است.



حقیقت و کارکردهای دین

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «روزگاری بر امت من خواهد آمد که دو چیز بسیار کم و حالت نایاب پیدا می‌کند؛ یکی پول حلال و یکی رفیق سالم و بی‌خیانت است». این دو چیز در آینده بسیار کم می‌شود؛ درهم حلال و دوستی که بشود به او اطمینان کرد. انبیا هم صادق بودند. هر چه زمان خودشان گفتند، درست بود و هر چه از آینده خبر دادند، آن هم درست بود.

خب تا زمان یهود ربا نبود. در اسلام خدا هم بحث ربا نبود؛ پس حرام ربا قبل از یهود وجود نداشت. وقتی که ربا اختراع شد، پروردگار اعلام حرمت کرد و چون ربا زندگی‌های رباگیرندگان را به باد می‌دهد، زن و بچه آن‌ها را به خاک سیاه می‌نشانند، بیچاره می‌کند و این مسئله پولی و جنسی ضرر بسیار سنگینی دارد، جزو گناهان کبیره قلمداد شد و به رباخوران هم اعلام شد که یا دست‌بردارید، یا اگر دست بر نمی‌دارید، خدا و پیغمبر به شما اعلان جنگ می‌دهد. نه اینکه شما به خدا اعلان جنگ بدهید؛ شما چه کسی هستید که به من و پیغمبر من، اعلان جنگ بدهید. من و پیغمبرم با شما بدبخت‌ها سر جنگ داریم و دماغتان را به خاک می‌مالیم. این را به رباخور می‌گوید.

هم‌جنس‌گرایی اختراع قوم لوط است

اسلام، یک اسلام است. به تناسب پدیده‌های جدید، قانون جدید به آن اضافه شد. مثلاً قرآن مجید می‌فرماید که تا زمان حضرت لوط، هم‌جنس‌گرایی در هیچ کجای جهان نبود. «مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ»^۱. این ازدواج هم‌جنس با هم‌جنس -مرد با مرد، زن با زن- که الان در کل آمریکا و اروپا و بعضی از کشورهای بیرون آن‌ها، قانونی است و رواج دارد؛ یعنی می‌روند و مجوز می‌گیرند که دو تا جوان با هم ازدواج می‌کنند، دو تا دختر با هم ازدواج می‌کنند. البته از این دایره هم پا را بیرون‌تر گذاشتند. من شانزده-هفده تا کشور اروپایی رفتم. گاهی دختران و زنان از جنس مرد، بدشان آمده -چون همه جاده‌های گناه

۱. عنکبوت: ۲۸.



را رفتند، دیگر سیر هستند - گاهی هم مردها از جنس زن، زن با سگ نر ازدواج می‌کند، مرد با سگ ماده. خب این‌ها نبود؛ اختراع کردند. قوم لوط اختراع کرد. آن وقتی که اختراع شد، همان وقت هم، قانون حرام بودن آن اعلام شد.

نقش دین در زندگی

این‌ها را من مثل زدم که بدانید خداوند متعال، دو تا دین نداشته، سه تا دین نداشته، چهار تا دین نداشته است. دین از ابتدا فقط اسلام بود.. اسلام یعنی تسلیم صددرصد عبد به وجود مقدس پروردگار، برای پذیرش دین و عمل به دین. این اصل مسئله در قرآن است. خب این دین با همه مقررات اجتماعیش، اقتصادیش، اعتقادی، اخلاقی، خانوادگی، نقشش این است که خیر دنیا و آخرت مردم و سلامت باطن و ظاهر مردم و سلامت روابط خانوادگی و اجتماعی را تأمین بکند و مردم را از دچار شدن به حیوانیت و درندگی حفظ بکند و به مردم حتی در همین دنیا، امنیت کامل بدهد. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَآلِهِمْ سُوا إِيمَانَهُمْ يُطِئُوا أَوْلِيَاءَ لَهُمُ الْآمَنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱. این وعده پروردگار است. خدا دنیای فعلی را دوست ندارد که احدی امنیت ندارد. مردم شب‌وروز در ناامنی کامل هستند.

انواع ناامنی

الان حمله می‌کنند، الان بمب می‌اندازند، الان می‌سوزانند، الان انفجار ایجاد می‌شود، الان ممکن است تکه‌تکه بشوند، الان ممکن است یک کسی به خودش بمب بسته باشد و دکمه این را بزند. این یک نوع ناامنی است؛ ناامنی‌های دیگر هم در همه جوامع هست. تمام کاسب‌های دنیا جنس که نسبه می‌فروشد، تا پولشان را بگیرند، امنیت ندارد؛ یعنی از مشتری‌ها می‌ترسند که نکند بردارد، ببرد، بخورد، غارت کند، برنگرداند، نکند کلاه صد نفر را بردارد مال ما را هم برداشته و ما متوجه نیستیم؛ اما انسان طمع کار است دیگر و با همه

۱. انعام: ۸۲.

حقیقت و کارکردهای دین

نامنی، باز هم صد میلیون، دویست میلیون به خاطر طمع خود، به دیگران جنس نسبیه می‌دهد. اگر یک کاسب بخواهد دارای امنیت کامل باشد، اصلاً نسبیه را قیچی می‌کند. می‌گوید: «آقا! پولش را بده، ببر. حالا نقد داری می‌خری، ما دو تومان کمتر می‌دهیم، یک تومان کمتر می‌دهیم، پانزده هزار کمتر می‌دهیم. نمی‌خواهی نخری، خداحافظ تو باشد. جناب مشتری! ما به قرآن اعتماد داریم که پروردگار فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۱؛ کانال روزی من تو نیستی. برو خدا یکی دیگر را می‌فرستد که از ما نقد بخرد، خوب هم بخرد». مگر این‌طوری مردم امنیت پیدا کنند وگرنه، الان نه چک امنیت دارد، نه سفته امنیت دارد، نه نوشته امنیت دارد، نه وکالت‌هایی که به من هم می‌دهیم امنیت دارد. شما بروید در این زندان‌ها که چقدر مردم وکالت دادند و وکیل خائن از آب درآمده و رفته خانه را به نام خودش کرده، زمین را به نام خودش کرده، ارث‌ها را به نام خودش کرده است.

وصیت ناتمام

من برای دیدن یکی، تهران رفته بودم. او را پای منبر می‌دیدم؛ البته با او خیلی ارتباطی نداشتم. گفتند: خیلی مریض است و زیاد یاد شما می‌کند. گفتیم: خب برویم دیدن او. اتفاقاً دکتر او آنجا بود و دکتر او را من می‌شناختم. دکتر وقتی از بالای سر او بلند شد که برود، من به احترام علم دکتر، دنبال او بیرون رفتم. به من گفت: «این تا یک هفته دیگر، بیشتر زنده نیست؛ چون ماهیچه‌های قلب، کامل دارد از کار می‌افتد و دیگر قلبش نمی‌تواند پمپاژ بکند. بازوبسته شدنش بسیار ضعیف شده و رفتنی است». حالا خودش نمی‌داند. آن رفت و من به اتاق برگشتم. خیلی نرم به او گفتم: «فلانی! انبیا همه از دنیا رفتند، ائمه رفتند، اولیا رفتند، ماها هم که رفتنی هستیم. چیزی نوشتی برای بعد از خودت؟!». گفت: نوشتم. ظاهراً اشاره کرد که خانمش و بقیه از اتاق بیرون رفتند. گفت: «من دو تا مطلب

۱. ذاریات: ۵۸.



نوشتیم. از تو هم تقاضا می‌کنم که این را دنبال کن تا بعد از من عمل بشود. یکی این است که پدر من وقتی مرد، من یک خواهر داشتم که سه-چهار سالش بود و یک برادرم پنج سالش بود. بابام هم زمین داشت، هم مغازه داشت، هم خانه داشت. مادر ما هم کاملاً بی‌سواد بود. من رفتم با یک محضری وابستم^۱. آمدم به مادرم گفتم: «مادر! مسئله ارث‌ومیراث است و شما باید بیایید انگشت بزینید». گفت: «ننه من را ببر، باشد». گفت: «یک مسئله‌ای را در محضر تنظیم کردم که تمام زمین و ملک و خانه را به نام خودم کردم. مادرم هم آمد انگشت زد. الان داداشم دو تا بچه دارد، خواهرم سه تا بچه دارد و خبر ندارند که کل ارث آن‌ها را چهل سال پیش، من بردم. ارث آن‌ها در تمام ثروت من، داخل است. همچنین پا منبرهای تو یاد گرفتم که چهل میلیون خمس بدهکار هستم».

به او گفتم: «تا زنده‌ای، ارث خواهر و برادرت را به قیمت الان بده؛ چون ارزش افزوده پیدا کرده است. آن زمانی که خانه بابا را به نام خودت کردی، ده هزار تومان می‌ارزید. الان آن خانه دویست میلیون تومان است، آن مغازه الان هشتصد میلیون تومان است. این‌ها را تا نمردی، خواهر و برادرت را صدا کن و به آن‌ها برگردان. درباره چهل میلیون تومان هم ببین مرجع تقلیدت کیست، سریع بفرست برای خودش؛ یک قرانش را نمی‌خواهد به من بدهی». گفت: «نه، نوشتیم. بعد از من خانمم وصی من است. انجام می‌دهد». یک هفته بعد هم مرد. من یک سال به خانمش زنگ می‌زدم که این چیزی که نوشته، ارث خواهر و برادرتش و چهل میلیون خمسش را بده. فکر کنم خانم او هم از دست من خسته شد. به من گفت: «آقا! چشمش کور، می‌خواست زمانی که زنده بود، انجام بده. شما هم دیگر تلفن نکن». گفتم: «مانعی ندارد».

به شیطان چه ربطی دارد؟! عمل مال من است؛ دعوت مال شیطان است. عمل ما من است؛ من می‌توانم به شیطان بگویم: «نه این کار را نمی‌کنم». خودمان را گول نزنیم، تبرئه نکنیم. تمام این تبرئه‌کردن‌ها و گول‌زدن‌ها، ضد قرآن مجید است. ما بیاییم به قرآن آگاه بشویم. آگاه بشویم، منحرف نمی‌شویم. این نقش دین است. این آقا می‌خواست ارث

۱. همدستی کردم، گویش تهرانی است.

حقیقت و کارکردهای دین

خواهر و برادرش را با ترفندبازی نبرد و خمس اهل بیت علیهم السلام را هم نخورد و جهنم نرود؛ الان هم بیست سال است که مرده و ورثه آنها هم یادشان رفته است و زنش هم رفت شوهر کرد، نوهها هم که پدربزرگ را نمی‌شناسند. اصلاً کسی نیست او را الان نجات بدهد. این کار دین است.

اگر دین نبود

بیچاره آن‌هایی که می‌گویند: «دین مال همان عرب‌هاست و مال هزار و چهارصد سال پیش است. دنیا، دنیای تمدن است و ما نیازی به دین نداریم». نیازی به دین نداری که ناموست به خطر افتاد، نیازی به دین نداری که تازه فهمیدی دخترت با شش تا پسر رابطه نامشروع داشته و از دست هم رفته، نیاز به دین نداری که زن جوان زیبایی در عین شوهر داشتن با یکی دیگر وابسته است. از این پرونده‌ها در دادگاه‌ها پر است. نیاز به دین نداشتی که تمام اموالت نجس و حرام است. نیاز به دین نداریم؛ دین مال هزار و پانصد سال پیش است، مال عرب‌های مکه است. ما الان دنیای علم هستیم. چرا تا حالا علم برای شما کاری نکرده جز ساختن یونیت دندان‌سازی و ساختن طیاره و قطار؟! برای تربیت شما، برای انسانیت شما، برای حفظ ناموس و مالتان، علم تا حالا چه کار کرده؟! یک مستی خودشان را به احمقی زدند و می‌گویند: «دین امروز دیگر نقشی در زندگی ندارد». بحث امروز تمام شد. تا فردا اگر زنده باشم، خدا لطف کند، این نقش دین در زندگی را ادامه می‌دهیم.

ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام

روز شنبه است. متعلق به وجود مبارک پیغمبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله است. روایت را صدیقه کبری علیها السلام نقل می‌کند که بابا در زد. البته در زدن پیغمبر صلی الله علیه و آله هم، چفت روی — به اصطلاح — گل میخ نبود؛ یعنی در این ده سالی که حضرت زهرا علیها السلام خانه شوهر بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله یک بار چفت در را بلند نکرد که به صفحه آهنی بزند. در زدن او این بود و همه هم دیده بود که روبه‌روی در خانه می‌ایستاد و چون خانه کوچک بود، هفتاد-هشتاد متر بود، با یک حال الهی



می گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ التُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ». زهرا علیها السلام می آمد در را باز می کرد. این را در کوچه بلندبلند می گفت تا به مردم مدینه بگوید که این خانه خیلی احترام دارد، اهل این خانه خیلی احترام دارند. این قدر والا و محترم هستند که حتی من، چفت در را روی صفحه آهنی این خانه نمی زنم؛ یعنی بعد از من مواظب باشید که آتش در این خانه نیورید. در این خانه زهرا علیها السلام زندگی می کند، او را بین در و دیوار قرار دهید. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد که من آمدم، زهرا علیها السلام در را باز کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد در خانه نشست. حضرت صدیقه، امیرالمؤمنین، حسن و حسین علیهم السلام روبه روی او نشستند. پیغمبر صلی الله علیه و آله قیافه ها را نگاه می کرد. یک مرتبه دیدند که بلند شد رفت گوشه اتاق و دو رکعت نماز خواند. بعد از تشهد زارزار شروع کرد به گریه کردن. ابی عبدالله علیه السلام سه-چهار سالش بود. از جا بلند شد. آمد پشت شانه راست پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد و شروع کرد به گریه کردن.

حسین من! گریه نکن. من طاقت گریه تو را ندارم. عرض کرد: «جدا! من برای گریه شما گریه می کنم. شما برای چه امروز گریه می کنید؟». فرمود: «من قیافه شماها را می دیدم. داشتم [زمان] بعد از خودم را نگاه می کردم. دیدم صدای ناله مادر شما، بین در و دیوار بلند می شود. دیدم فرق پدرت را در محراب می شکافند. دیدم پانصد نفر تیرانداز آماده حمله به جنازه برادرت می شوند. این ها همه مصائب بزرگی است؛ اما حسین من! «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»: اما روزی در عالم مانند روز تو نیست».

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَيِ وَالِدَيْنَا وَ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا، أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا وَ أَشْفِ مَرَضَانَا وَ انصُرْ قَائِدِنَا، أَيَّدْ وَ احْفَظْ أَمَامَ زَمَانِنَا. بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

جلسہ دوم

دنیا ہی چہارگانہ

نقش عظیم دین

نقش دین در زندگی مردم، در وجود خود مردم، دینی که نظام‌دهنده آن، پروردگار عالم و مبلغش، انبیای خدا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام هستند، سودمندترین و مفیدترین نقش است. قرآن مجید می‌فرماید: کسانی که دین را با این نقش عظیم نپذیرند، به هر مکتبی که گرایش پیدا بکنند و هر راهی را که انتخاب کنند، قیامت از آن‌ها پذیرفته نخواهد شد.

دنیاهای چهارگانه

از ابتدا خداوند متعال، برای انسان و حیات او و زندگی او، چهار دنیا را رقم زده است. بپذیرند این چهار دنیا را یا نپذیرند، این چهار دنیا، وجودش قطعی است. مثلاً یکی بیاید در مقابل خورشید بایستد و بگوید: «نیستی». با لغت نیستی که او نیست نخواهد شد. هست؛ همه هم که بگویند نیست. پروردگار عالم، این چهار عالم را، چهار دنیا را، برای انسان رقم زده است.

دنیای اول

یکی دنیای رحم است که الان ما به آن دنیا یقین قطعی داریم. کسی هم نمی‌تواند یقین ما را به دنیای رحم از ما بگیرد. تمام مردم جهان هم بیایند که مقابل یک نفر صف بکشند و بگویند که تو در دنیای رحم نبودی و آن جهان را نگذراندی، به باور ما هیچ لطمه‌ای نمی‌خورد؛ چراکه حرف دروغ، حرف باطل، حرف یاوه و پوچ و حرفی که ضد یک حقیقت یقینی است، ارزش ندارد.



حقیقت و کارکردهای دین

خب ما می‌بینیم که یک روزگاری، هشت ماه، نه ماه، به قول قرآن حداقل شش ماه، در رحم مادر بودیم. همه در رحم مادر بودند. حالا همه هم منکر رحم مادر بشوند؛ این انکار هیچ ارزشی ندارد. با انکار من، حقیقت که از بین نمی‌رود، از ذهن نمی‌رود، از باور نمی‌رود؛ حتی وجود مقدس حضرت حق، مسیح را که می‌خواست به دنیا بیاورد، از همین عالم اول وجودش را شروع کرد؛ گرچه مریم شوهر نکرده بود. داستان حامله شدن او به مسیح راه قرآن کریم مفصل بیان کرده است. عیسی هم دنیای رحم را رد کرده است. تمام موجودات زنده، رحم خاص خودشان را دارند. جوجه مرغ، یک مرتبه که به وجود نمی‌آید. بیست و سه روز، بیست و چهار روز می‌گذرد و در رحم خاص خودش، تخم مرغ، سیر می‌کند. بعد جوجه می‌فهمد که الان دیگر وقت بیرون آمدنش است، با نوکش تخم مرغ را می‌شکند و بیرون می‌آید.

دنیای دوم

اما دنیا دومی که برای ما و همه موجودات زنده رقم خورده، همین جایی است که الان در آن هستیم که اسم آن دنیا است. اغلب اهل تحقیق هم می‌گویند که کلمه دنیا، گرفته شده از «دُنُو» است. آخر لغت «واو» است؛ «ی» نیست. «دنی» نیست؛ «دنو» است. دنیا یعنی چه؟ یعنی جای نزدیک‌تر به دنیای بعد. «دنو» یعنی نزدیک. پرورگار عالم درباره دنیای سوم در قرآن کریم، آیتی دارد. ما به آن دنیای سوم خیلی نزدیک هستیم. فاصله ما به دنیای سوم، بر اساس تفاوت عمرهایمان است. یک بچه که از دنیای رحم وارد این دنیا می‌شود، یک ساعت سهم دارد که در این دنیا باشد؛ جان او را می‌گیرند و او را وارد دنیای سوم می‌کنند. فاصله او تا دنیای سوم، یک ساعت بود. در قرآن هم مطرح است که بعضی‌ها دو سال، بعضی‌ها بیست سال، بعضی‌ها چهل سال. نهایتاً این‌طور که جریان زندگی امت هم نشان داده، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: عمر اکثر امت من بین شصت و هفتاد است. دیگر خیلی‌ها بین شصت و هفتاد، وقتشان تمام می‌شود و آن‌ها را می‌برند. حالا اگر کسی نخواهد او را ببرند؛ اما او را می‌برند. این بردن، بردن اجباری است؛ اختیاری نیست و احدی هم در مقابل انتقال از دنیای دوم به سوم، کاری از دستش بر نمی‌آید. انبیا ﷺ هم کاری از دستشان بر نمی‌آید. لحظه



مرگ آن‌ها، آن‌ها را بردند. ﴿إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً﴾. «ساعة» در اینجا، به معنی لحظه است. یک چشم‌به‌هم‌زدن مهلت نمی‌دهند، پس وپیش هم نمی‌شود؛ «وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ». خیلی وقت پیش، من این روایت را دیدم. احتمال بالا می‌دهم که روایت از وجود مبارک امام صادق علیه السلام باشد که شب شهادت اوست. می‌فرمایند: موسی بن عمران علیه السلام بعد از مناجات با پروردگار، از طور برمی‌گشت. در مصر، رسید به یک شخصی که خیلی وقار داشت، ادب داشت، عظمت داشت و در کمال آرامی، با بیل و کلنگ داشت یک قبر می‌کند. کارش - به قول ما - کار تمیزی بود، کار خوبی بود. خیلی درست داشت کار می‌کرد.

یک مرده را دفن کردند و لحد چیدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یک مقدار گل به من بدهید». آن وقت بتن و سنگ قالبی نبود. همین سنگ‌هایی که مدینه دیدید، این‌ها را می‌شکستند و لحد درست می‌کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام درزها و سوراخ‌های لحد را با گل گرفت که به حضرت گفتند: «چه کار می‌کنید؟! بیایید بیرون؛ خاک بریزیم؛ برویم. این که مرده است». فرمود: «او مرده، ما که نمردیم. زنده باید کار را درست و میزان انجام بدهد. من درزها را می‌گیرم که خاک روی میت نریزد.

من هیچ‌وقت از خارجی‌ها تعریف نکردم؛ تعریف هم نمی‌کنم. آن‌ها کلشان دو دسته هستند؛ یا مشرک هستند، یا لائیک هستند. از این دو دسته خارج نیستند؛ ولی از روز دوشنبه تا روز جمعه که می‌روند سر کار، هشت ساعتشان را کار می‌کنند و کارشان را هم درست انجام می‌دهند؛ یعنی وقتی که یک ماشین به شما می‌دهند، عمر هم تعیین می‌کنند. می‌گویند: «عمر مفید آن، پنج سال است». پنج سال کار می‌کند، نه آتش می‌گیرد، نه در آن شل می‌شود، نه چیزی از آن روی زمین می‌افتد. قبلاً نه، عمر تعیین نمی‌کردند. یک بنز صدونود به شما می‌فروختند؛ تا الان که پنجاه سال است، در جاده‌ها می‌رود و می‌آید، هنوز هم در آن خوب بسته می‌شود؛ هنوز هم کار می‌کند. یا اگر یک کارخانه به شما می‌دهند، [همین‌طور است]؛ غیر از چینی‌ها که آسیایی هستند که هم اشغال‌ترین جنس را می‌دهند، هم متوسط‌ترین را، هم بهترین آن را؛ اما آن‌ها اشغال فروش نیستند.



یادم است در بازار تهران، دوستانی که آن زمان فاستونی وارد می‌کردند، پای منبر من می‌آمدند. یک نسل بسیار بزرگواری بودند در پارچه‌فروشی‌ها که منبر می‌رفتیم. از آن نسل، از آن‌هایی که من می‌شناختم، شاید دو-سه تا بیشتر نماندند که این دو-سه تا را هم شما اگر ببینید، انگار اصحاب واقعی ائمه علیهم‌السلام را دیدید؛ از درستکاری، از وزانت، از ادب در عبادت. تاجر هم بودند. وضعشان هم خوب بود. سال که بر آن‌ها می‌گذشت، نمی‌گذاشتند پنج دقیقه اضافه بشود، حقوق الهی را از مالشان جدا می‌کردند. آن زمان هم حساب‌هایشان با مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی بود. می‌رفتند حساب مالشان را می‌دادند؛ گریه هم می‌کردند؛ دست ایشان را هم می‌بوسیدند؛ از ایشان درخواست دعا می‌کردند. فقط هم خمس بده نبودند؛ این گروه در کل ایران، نزدیک دویست تا دبستان و دبیرستان داشتند که پیرمردهای مجلس یادشان است که تابلوی مدرسه آن‌ها، جامعه تعلیمات اسلامی بود. الان هم در دنباله همان کار، بالای سیصد دبیرستان دخترانه و پسرانه و حوزه برادران و خواهران، در کمر بند ایران و در بعضی کشورهای آفریقایی دارند. من هم خدمتشان هستم. مدارس آن‌ها هم این قدر جاذبه دارند که در خیلی مراکزی که شیعه نیستند، پدر و مادرها بچه‌های خود را با التماس می‌آورند در این مدرسه‌ها می‌گذارند. به نوبت هم سالی یک بار بچه‌ها را، یک هفته مشهد می‌آورند. آن‌ها هم تبدیل به شیعه خالص می‌شوند. به پدر و مادر آن‌ها اعلام هم می‌کنند که وضع این است. می‌گویند: «باشد. شما قبول بکنید. بچه ما در دین ما بی‌دین بشود، به دین شما دربیاید؛ اما قبولش کنید».

این‌ها تعریف می‌کردند. می‌گفتند: «وقتی عدل فاستونی^۱ از کشتی پیاده می‌شود، آن وقت خرمشهر می‌آمد. بعد بار می‌شود و می‌آید تهران. ما عدل را باز می‌کنیم که چند توپ فاستونی داخل آن است. صورت را که مثلاً از فلان کشور خارجی آمده، نگاه می‌کنیم. می‌بینیم که در صورت نوشته، این پنجاه عدل شماره‌بندی است. شماره بیست و پنجم که توپ فاستونی است، ده مترش را که باز کنیم، سر ده متر یک در رفتگی کوچک دارد که ما با نخ قرمز آن را نشان دادیم، پول آن را هم کم کردیم».

۱. به هر گونی که چند طاقه پارچه داخل آن باشد، یک عدل پارچه گویند. فاستونی یک نوع پارچه است.



قرآن مجید هم می‌گوید: «يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ». هرکس کار صادقانه بکند، سودش را می‌برد. صادقانه کار می‌کردند، بازارهای دنیا را هم گرفته بودند. این کشورهای شوروی که آزاد شدند و تقسیم به پانزده کشور شد، ما این قدر اجناس تقلبی ریختیم داخل آن‌ها که بعد از اینکه فهمیدند، رابطه خود را با ما قطع کردند. ترکیه جای ما را گرفت. این قدر جنس سالم ریخت تا کمر کشورش را از نظر اقتصادی بست. این حرف قرآن است؛ سالم کار کردن، درست کار کردن.

موسی عليه السلام دید این آدم عجب درست کار است. آدم هم از درستکاری دیگران، فطرتاً خوشش می‌آید. اصلاً آدم‌های خوب و آدم‌های درستکار، محبوب هستند. مردم دوستشان دارند. حالا البته ما درستکارها، گاهی یک گناهی هم داریم؛ اما گناهان ما، مال سر چهار راه و خیابان و اتوبان نیست. هیچ‌کس نمی‌داند؛ اما همین که گناه از ما نمی‌دانند و خبر ندارند، دوستان دارند. مگر اینکه از زشتی ما باخبر بشوند. خب به محبت آن‌ها لطمه می‌خورد. یک بار یک کسی یک جایی نشسته بود، مشروب می‌خورد. خب بوی الکلش هم زیاد بود. من آمدم رد بشوم که واقعاً با جدیت و با محبت به من تعارف کرد: «جان من بیا بنشین کنار من، یک لیوان برای تو بریزم». گفتم: «من نمی‌خورم». گفت: «من که مخالف تو نیستم؛ من عاشق سراپای تو هستم. من منبر - مثلاً ماه رمضان - تو را گوش می‌دهم. خیلی دوستت دارم»؛ یعنی بدان دنیا، خوبان دنیا را هم دوست دارند؛ به خاطر سلامت کارشان، به خاطر درستی آن‌ها. یقین هم دارند که خوبان واقعی، اهل هیچ نوع خیانتی، حتی به بدان واقعی، نیستند.

این یقین را خدا می‌دهد. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛ من خوبان واقعی را محبوب دل‌ها قرار می‌دهم. دوستش دارند. حالا مگر اینکه آدم به تور یک معاند لجباز پست بی‌انصاف نامردی بخورد. آن دیگر به قول قرآن مجید، حیوان درنده است. آن را اگر کمال احسان را به او بکنی، کمال ظلم را به تو می‌کند؛ یعنی از آن‌هایی است که اصلاً در این چهارچوب است که سزای خوبی، بدی است. طبع او طبع درندگان

است. به قول قرآن، ﴿إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَث﴾^۱؛ اگر به سگ هار کار داشته باشی، زبان بیرون می‌آورد و لاله می‌زد. کار هم نداشته باشی، می‌داند که کاری به او ندارند، باز هم زبان بیرون می‌آورد و لاله می‌زند. آن دیگر طبع اوست؛ اما آن‌هایی که بی‌انصاف نیستند، نامرد نیستند، پست نیستند، نه؛ بد هستند؛ اما خوبان را دوست دارند.

بازگشت به موضوع اصلی

خب موسی بن عمران علیه السلام دید که این آدم، خیلی با دقت منظم و درست قبر دارد می‌کند و در کار بازی نمی‌کند. از بس که از شکل کارش خوشش آمد، پیش خودش گفت: بایستیم تا آخر کار را ببینیم که چه می‌شود. قبر آماده شد. خیلی خوب و تمیز شد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: این قبرکن به موسی بن عمران علیه السلام گفت: «زحمت می‌کشید در این قبر بخوابید تا ببینیم اندازه آن کسی که برای او قبر کردم، شده؟». موسی علیه السلام گفت: بله. گفت: برو بخواب. وقتی در قبر خوابید، گفت: «من ملک‌الموت هستم. لحظه مرگ تو رسیده است. مهلت حرف‌زدن هم نداری». جان موسی علیه السلام را گرفت.

در انتقال به دنیای سوم، هیچ‌کاری از دست ما برنمی‌آید. اگر کاری برمی‌آید، این شاه‌ها که دارند می‌میرند، این رئیس‌جمهورهایی که دیگر پیر شدند و بازنشسته شدند و دارند می‌میرند، یا یکی سر کار است و دچار یک بیماری منجر به مرگ شده، بهترین دکترها را دارند، بهترین داروهای عالم را هم دارند؛ اما ملک‌الموت می‌آید و جان آن‌ها را می‌گیرد. قرآن هم می‌گوید: ﴿تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲. اگر خبری نیست و قدرت با شماست، وقتی که کنار محتضر نشستید و من جان این را به گلو رساندم، شما جان را به بدنش برگردانید، اگر راست می‌گویید؛ «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». اگر راست می‌گویید که ما مهم‌ترین طبیب هستیم، بهترین دوا را داریم و آمپول ده میلیون تومانی داریم، تمام قدرت خودتان را

۱. اعراف: ۱۷۶.

۲. واقعه: ۸۷.



جمع کنید؛ وقتی من جان را به گلو رساندم، هنوز نمرده، شما این روح به گلو رسیده را دوباره به کل بدن برگردانید. تا حالا که مال کسی را برنگردانند.

ابن سینا یک رباعی دارد. خیلی آدم قوی‌ای بود. هزار سال پیش مرد. کتاب‌های او هنوز زنده است. هم در حوزه‌های علمیه دارد کار می‌کند، هم در دانشگاه‌های پزشکی. تا قبل از قرن هجدهم در اروپا، دو تا کتاب، اروپایی‌ها را به دکتري می‌رساند؛ یکی «الحاوی» زکریای رازی بود و یکی هم «قانون» ابن سینا. این داروهای شیمیایی که یک مدتی آمد، جمع شد؛ اما الان دوباره این کتاب‌ها را چاپ کردند، زنده کردند و دارند در کار می‌اندازند. مثلاً یک راه درمانی هست برای استخوان‌درد و کمردرد و زانودرد و مفصل‌درد که اسم خارجیش، استئوپتی است. پسر یک دکتري صدوهفتاد سال پیش در آمریکا، دچار یک مقدار خمیدگی ستون فقرات شد، یک مقدار دچار مشکل زانو درد شد و کج راه می‌رفت. این آمد پسرش را بدون دوا، فقط با یک سلسله کارهای دستی و ورزشی علاج کرد و کجی‌ها را برگرداند، راست کرد. پسر خوب شد. این بیماری را علاج کرد و به نام خودش هم ثبت کرد و الان دارد در دنیا راه می‌افتد. به نام آن آمریکایی هم دارد راه می‌افتد؛ درحالی‌که اگر شما به پزشکی‌هایی که در این کارها وارد هستند و دوره کامل استئوپتی را در آمریکا و در آلمان دیدند - در این دو تا کشور، دوره‌های خوب گذاشتند - مراجعه کنید، کاملاً قانون ابن سینا را باز می‌کنند و نشان شما می‌دهند که آن آمریکایی که پسرش را معالجه کرد دروغ گفته است و بیماری این شکلی را ابن سینا کاملاً شرح داده و گفته چه کار بکنید که این کجی‌های استخوان یا ستون فقرات و لگن راست بشود. استئوپتی را هزار سال پیش ابن سینا نوشته است. یا بیماری‌های معده را، ظاهراً دسته‌بندی کرده و می‌گوید: «بیماری معده، ده نوع بیماری است». هنوز یازده تا نشده؛ در دنیا همان ده تا مانده است، اگر من درست بگویم و یادم باشد.

خیلی آدم پر قدرتی بود. در علم خیلی خیلی قدرت داشت. در احوالات او نوشته‌اند - حالا یا برای او ساختند یا نه درست است - که یک گریه گرسنه‌ای را در اتاق گذاشتند و به دست او نخ بستند و نخ را بیرون کشیدند. ابن سینا را آوردند. گفتند: «این مریض ما حاضر نیست بیاید دکتر، حاضر هم نیست دکتر بیاید بالای سر او. ما یک نخ بستیم به دستش و بیرون



حقیقت و کارکردهای دین

کشیدیم. شما می‌توانید با این نخ و تکان خوردن‌های او بفهمید که او را چه شده است؟». گفت: «نخ را به من بدهید». یک دقیقه‌ای، پنجاه ثانیه‌ای با نخ بازی کرد و حرکات بیمار را حس کرد. گفت: «بیمار شما یک دارو دارد که او را خوب می‌کند؛ آن هم موش است. موش بگیرد و به مریضتان بدهید. خوب خوب می‌شود». یا کسی که اختلال روانی پیدا کرده بود و دائماً اربده می‌کشید «من گاو هستم» و به هم خورده بود، [درمان کرد].

خدا نیاورد که یک گوشه مغز آدم، فقط یک گوشه آن، اختلال پیدا کند که قرآن مجید می‌گوید: تمام علمتان یادتان می‌رود؛ حتی پدرت خودت را نگاه بکنی، متوجه نمی‌شوی که پدر توست. اسم او را هم نمی‌فهمی.

ما بیخودی از خدا گله داریم که حالا اینجا یک‌خورده گران شد، اینجا یک‌خورده ارزان شد، آنجا در شهرداری ما را راه ندادند، با ما بد تا کردند. من همیشه به افراد می‌گویم که تلخی‌ها را کنار هم بگذار، شیرینی‌هایی که از رحم مادرت تا اینجا به تو داده، آن‌ها را هم بچین، بعد نگاه بکن بین اصلاً تلخی در مقابل کل شیرینی‌ها قابل حرف است؟! نهایتاً دو تا سه تا تلخی در این شصت سال کشیدیم و میلیاردها شیرینی. خب آن را نگاه بکنید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آدم‌های با انصافی باشید. همیشه نزنید در سر عالم، همیشه گله‌مند از خدا نباشید. دو تا هم بزنید در سر خودتان، ببینید این مشکلاتی که برای شما پیش آمده، کار خودتان نیست؟! کار گناهانتان نیست؟! کار سوزاندن دل کسی نیست؟! فکری بکنید، شاید که یک آدم بدبختی آمده با شما کار داشته، اما شما با اوقات تلخی، یا او را راه ندادید یا بیرونش کردید؛ حالا همین را خدا، در پنج ماه رفت‌وآمد شهرداری، دارد تلافی می‌کند. از خدا برای چه گله دارید؟! آدم باید باانصاف باشد.

می‌دانید ابوذر مرگش در اثر گرسنگی و تشنگی بود. عثمان تبعیدش کرد و کمک به او را هم ممنوع کرد. او را ریزه بردند؛ هیچ چیزی گیرش نیامد؛ مرد. آه نکشید، گله نکرد.

چرا ما در قضاوت‌ها یا در حرف‌ها عجول هستیم؟! خب یک کسی در ایران، در مشهد، می‌خواهد به آخوندها بد بگوید؛ چرا عجله می‌کند و می‌گوید: «همه آن‌ها؛ از آن بالا تا پایین». خب از کجا می‌گویی؟! مگر تو تمام آخوندهای شیعه ایران را تک‌تک دیدی؟! با آن‌ها معاشر بودی؟! عجله چرا!؟



همین چند وقت پیش، همین یک ماه پیش بود که در مجلس شورا، یک وکیلی آن قدر یقه پاره کرد، یقه پاره کرد و گفت: «به این وزیر رای ندهید». من حالا کاری به دولت و حکومت و این‌ها ندارم. مثل عینی دارم می‌زنم. داشت داد می‌کشید. بلندگوی مجلس داشت از جا کنده می‌شد. «رای ندهید. خیانت به ملت نکنید. خیانت به مملکت نکنید. پسر این وزیر این قدر خورده، این قدر برده! یک زمانی که این وزیر صدلی‌دار بوده، نمی‌دانید پسر او چه کرده است». من با آن وزیر آشنا هستم. عکسش را در تلویزیون دیدم که دارد اربده‌جویی‌های این وکیل را می‌بیند و لبخند می‌زند. اصلاً خم به ابرو نمی‌آورد. «این پسرش دزد است، این بیت‌المال را خورده، بالا کشیده و برده، پول‌ها را خارج فرستاده. رای ندهید. مردم را بدبخت نکنید».

نوبت به سخنرانی موافق رسید. این را من می‌دانستم؛ چون او را می‌شناختم. آن وکیل موافق آمد و خیلی آرام گفت: «جناب مخالف! خیلی گلوی خودتان را پاره کردید؛ یقه خودتان را پاره کردید! چقدر گفتید که پسر این آقا دزدیده، برده، خورده، فرستاده خارج! ایشان اصلاً پسر ندارد. چهار تا دختر دارد». واقعاً پسر هم ندارد. به این عجله تهمت، غیبت، خرد کردن، عجله درباره خدا، عجله درباره نعمت‌ها، عجله در اینکه ما رای دادیم و دیگر باید در یک شبانه‌روز، همه مشکلات ما حل بشود! این عجله‌ها خوب نیست. ما را می‌برند دنیای دیگر و آنجا کل پرونده ما را باز می‌کنند.

این عموزاده ما که در تمام مجلس شما مشهدی‌ها خوانده بود و شما را گریانده بود - با آن تشیع جنازه او و با آن نمازی که آیت‌الله‌العظمی وحید خراسانی برای او خواند و با آن همه ناله که مردم پشت سر جنازه او کردند و با آن همه مجلس که در مشهد و اصفهان و قم و یزد و مراکز دیگر برگزار شد - یکی از دختران چادری باحجاب او - او هم پسر نداشت - همین چند شب پیش می‌گفت: «پدر از فکر ما بیرون نمی‌رود». این قدر غصه‌دار بودن، فکر کردن، دیگر آدم را به این نقطه می‌رساند. کجا هم او را دفن کردند؟ بیستمتری امام هشتم علیه‌السلام. گفت: «من این قدر در فکر و در گریه بودم که همین چند شب پیش، در عالم رویا پدرم را دیدم». پدرش می‌گفت: «پدر! مواظب زبانتان، غیبت‌ها، تهمت‌ها باشید. این طرف خیلی سخت است»؛ یک کسی که یک عمری روضه خوانده، گریانده، خادم حرم بوده،

آدم باتقوایی بوده. ما از بچگی با هم بزرگ شدیم. من چهار-پنج سال از او بزرگتر بودم. از بچگی کنار هم بودیم. من در خانه عمویم رفت و آمد می‌کردم. مُصَرَّ شده بود که «بابا! مواظب خودتان باشید. این طرف که من آمدم، بسیار سخت است». باید مواظب زندگی کرد.

بازگشت به موضوع اصلی

ابن سینا می‌گوید:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل
قید یعنی گره. علم همه گره‌ها را باز می‌کند، مگر بند اجل؛ گره مردن را باز نمی‌کند. مرگ بیاید، باید رفت.

دنیای سوم و چهارم

این دنیای سوم اسمش هم در قرآن برزخ است. ﴿وَمِنْ ذَرَائِهِمْ بَرَزَخُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱. آخرین دنیای ما هم قیامت است که خدا در صدوچهارده کتاب و به زبان صدویست و چهار هزار پیغمبر، به ما اعلام کرده و بر پا هم می‌شود. حالا مردم دنیا هم بگویند دروغ است؛ خب بگویند دروغ است، مگر با گفتن این‌ها قیامت دروغ می‌شود؟! ﴿أَلَيْسَ لَوْعَتِهَا كَذِيبَةً﴾^۲. شما همه، جمع بشوید و بگویید که قیامت دروغ است، اما در برپاشدن قیامت، دروغی نیست. برپا می‌کنم و ریزو درشت پرونده شما را هم محاسبه می‌کنم.

تنها اسلام پذیرفته می‌شود

برگردم به اول منبر. آن دینی که خدا نظام داده و به وسیله انبیاء (علیهم‌السلام) تبلیغ کرده است، نقش آن عظیم‌تر، بالاتر، پرمفعت‌تر از هر چیز دیگر در زندگی انسان و در خود انسان است. اگر کسی این دین را، با این نقشش، پس بزند و بگوید: «نمی‌خواهم» و دنبال یک

۱. مؤمنون: ۱۰۰.

۲. واقعه: ۲.



راه دیگر برود، دنبال یک دین دیگر برود، دنبال یک مکتب دیگر برود، پروردگار می‌فرماید: به محض ورودش به بازار قیامت، وقتی که دینی غیر از دین خودم - اسلام - را ارائه بدهد، ﴿فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۱، ابدأ از او قبول نمی‌کنم. به او می‌گوییم: غلط می‌کنی که یهودی بودی، مسیحی بودی، بهایی بودی، وهابی بودی، تکفیری بودی، لائیک بودی، صهیونیست بودی. غلط کردی. من دین برای تو فرستادم که خودت انسان بشوی و زندگی تو هم با دیگران بر اساس روابط سالم باشد؛ ولی غلط کردی این دین را عقب زدی و حذف کردی. هر دین دیگری که آوردی، از تو پذیرفته نیست. اینجا هم نمی‌توانی بی‌ادبی بکنی. ادب کن. سرت را پایین بینداز و برو جهنم. اگر هم بخواهی نروی، به ملائکه می‌گوییم: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾^۲: او را بگیرید و با زنجیرهای آتش او را ببندید. «ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ»: او را در جهنم بیندازید.

اسلام، ارزان تمام نشده که خیلی راحت بگوییم: نمی‌خواهم. صدویست و چهار هزار پیغمبر، کنار آن عمر دادند، تبعید شدند، زندان رفتند، شهید رفتند، کنارش اولیاء خدا زجرها کشیدند، کنارش دوازده امام زجرها، تبعیدها، زندان‌ها، کشته‌شدن‌ها، شهیدشدن‌ها داشتند. دوازدهمی آن‌ها هم غایب شد که او را نکشند، زندانش نکنند، تبعیدش نکنند. ارزان که تمام نشده که من از راه برسم بگوییم: «من یکسال دانشگاه درس خواندم. فهمیدم که دین را باید کنار بگذارم. دنیا، دنیای متمدن علم و تکنولوژی است». ارزان نیست که بگذاری کنار و یک دین دیگری را بپذیری. اعلام کرده که در قیامت قبول نمی‌کنم. تمام.

روضه حضرت زهرا علیها السلام

روز یکشنبه است. متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام است. امام صادق علیه السلام که امشب شب شهادتشان است، راضی هستند که روضه مادرشان خوانده بشود؛ چون خودشان

۱. آل عمران: ۸۵

۲. حاقه: ۳۰

حقیقت و کارکردهای دین

برای مادرشان خیلی گریه تا آخر عمر کردند. اوج مصیبت امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام شصت و سه سال عمرش، بنا به گفته خودش دو تا مصیبت بود؛ یکی مصیبت رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله، یکی صدیقه کبری علیها السلام. وقتی بدن را دفن کرد، این زبان حال اوست. درست هم هست. زبان حال که عیبی ندارد، اگر با طبیعت انسان تطبیق بدهد. گریه می‌کرد.

«بر احوالم بیار ای ابر اشک از آسمان امشب». جهان برای علی گریه کن. خودش به حضرت زهرا علیها السلام گفت: گریه من تا زمان مرگ برای تو تمام نمی‌شود. امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «تا سی سال بعد از مادرم زنده بود و ما بچه‌ها، اسم مادرمان را جلوی او نمی‌بردیم. تا کلمه فاطمه را می‌شنید، مثل روز اول شهادت مادرم، گریه می‌کرد». نه اینکه علی شوهر زن مرده است؛ نخیر، علی کفو خودش را از دست داد؛ یعنی یک موجود هم وزن خودش را. سرمایه وجود صدیقه کبری علیها السلام کم نبود.

بر احوالم بیار ای ابر، اشک از آسمان امشب

که من با دست خود سازم گل در گل نهران امشب

حسن نالان، حسین گریان، پریشان زینین از غم

چسان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب

زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن

که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب

«یا رسول الله فَلَقَدْ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِيئَةُ... وَ اسْتُخِرَها الْحَالُ»: یا

رسول الله! من شرح نمی‌دهم که بعد از تو، به شما چه گذشت. دخترت آمد. از او پرس؛ اما

این قدر باحیاست که نمی‌گوید. اصرار کن تا برای تو بگوید که بعد از تو، آتش آوردند در

خانه ما؛ تا برای تو بگوید که بین در و دیوار، زهرای تو را قرار دادند و کشتند.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَيْ وَالِدَيْنَا اللَّهُمَّ أَهْلِكَ أَعْدَائُنَا وَ أَرْحَمَ شُهَدَائِنَا وَ أَرْحَمَ

امامنا وَ اغْفِرْ لَمَوْتَانَا أَيَّدْ قَائِدَنَا وَ احْفَظْ أَمَامَ زَمَانِنَا. بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»



جلسہ سوم

معلمین قرآن

ارزش شناخت معارف و حقایق

یک نقش مهم دین - البته دین خالص پروردگار، دینی که کتابش قرآن مجید است و مفسر واقعی کتابش اهل بیت علیهم السلام هستند - انتقال معرفت و حقایق به انسان است؛ معرفتی که در رشد عقلی و فکری و اندیشه‌ای انسان کاربرد عظیمی دارد و از طریق این معرفت انسان تبدیل به یک موجود متحرک مثبت می‌شود. از برکت این معرفت است که قرآن مجید می‌فرماید: مهر باطل به اعمال انسان خورده نمی‌شود و اعمال مثبت از او ظهور می‌کند و برای او باقی می‌ماند و دائمی می‌شود و در عالم بعد هم مجموعه این اعمال به صورت «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» ظهور می‌کند و آشکار می‌شود؛ جنّاتی که مسکن اهل معرفت و اهل عمل مثبت است و محلی است دائمی، همیشگی و پایان‌ناپذیر. همچنین سفره نعمت‌هایی که در این مکان برای اهل معرفت و عمل صالح و مثبت پهن شده، دائمی و همیشگی است. بودن خود انسان در آنجا هم دائمی و همیشگی است. پس به سبب معرفت و عمل مثبت، انسان به سه دوام گره می‌خورد؛ دوام عمر، دوام مسکن، دوام نعمت. این سه تا، از طریق آیات قرآن کریم استفاده می‌شود.

قرآن نیاز به معلم دارد

اینکه شنیدید قرآنی که مفسرش و مبینش و توضیح‌دهنده آن اهل بیت علیهم السلام هستند، خود این هم یک مسئله قرآنی است. یک مطلب بیرونی نیست که شیعه ساخته باشد. ما در این



حقیقت و کارکردهای دین

زمینه دلیل قرآنی داریم، مدرک قرآنی داریم و آن‌هایی که به ما تهمت می‌زنند، گناه بزرگی را مرتکب می‌شوند و در حق ما دروغ می‌گویند. اگر دقیق یادم باشد، چهار بار در قرآن مجید، خداوند متعال برای قرآن، معلم معرفی کرده است؛ یعنی می‌خواهد بگوید، این قرآنی که به زبان عربی گویا نازل شده، فهم آن کار عرب هم نیست؛ این طور نیست که چون قرآن مجید به لغت یک ملت نازل شده، آن ملت توانش را دارند که بدون معلم، قرآن مجید را بفهمند. به این سادگی نیست که حالا یک عرب، [چون] عرب متولد شده که زبان مادری او عربی است و یک مقدار هم درس خوانده باشد، بگوید: «من برای فهم قرآن، نیاز به معلم ندارم». اگر [فهم قرآن] نیاز به معلم نداشت، به کل عرب‌ها می‌گفت که قرآن را خودتان می‌فهمید و به عجم (غیر عرب) هم شما یاد بدهید. خیلی اتفاق افتاده، در روایات ما هم آمده که وقتی آیه‌ای از قرآن نازل می‌شد، آن عربی که آباء و اجدادش عرب بودند، آمده پیش پیغمبر ﷺ یا آمدند پیش ائمه طاهرین علیهم السلام و گفتند: «ما این آیه را نمی‌فهمیم. برای ما توضیح بدهید». خب واقعاً نمی‌فهمیدند. حالا در این زمینه دو موردش را برای شما نقل بکنم؛ جالب است.

آیه اولی الامر

جابر بن عبدالله انصاری یک عرب اصیل است؛ مدینه‌ای هست؛ پدر در پدر هم عرب بود. عرب‌ها هم دو تیره هستند؛ عرب قحطانی و عرب عدنانی هستند. عرب‌های عدنانی اصیل‌تر هستند و ریشه آن‌ها هم یمن است و پیغمبر اکرم ﷺ هم از تیره عرب عدنانی است. آیه تازه نازل شده بود. جابر محضر پیغمبر ﷺ می‌آید. عرض کرد: «یا رسول الله! این آیه که تازه نازل شده و در سه بخش است. من دو بخش آن را می‌فهمم، یک بخش آن را اصلاً نمی‌فهمم و نمی‌دانم که خدا چه می‌گوید». فرمود: «آیه را بخوان». ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾!

۱. نساء: ۵۹: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾

پیرامون منبع

جالب این است که من این روایت را از کتاب «ینابیع الموده»^۱ شیخ سلیمان بلخی حنفی مذهب نقل می‌کنم که در چهار جلد است. یکی از بهترین کتاب‌های دنیای اسلام است که سنی نوشته، سنی حنفی هم نوشته، مرید و یقه‌چاک ابوحنیفه هم نوشته است. حالا اگر مرید شافعی نوشته بود، خیلی تعجبی نداشت؛ چون شافعی‌ها کمی به ما نزدیک هستند؛ نه زیاد؛ ولی مسلک حنفیه، خیلی به ما نزدیک نیستند و ما در فقه و در اصول و در معارف الهیه وجوه مشترک آن‌چنانی با حنفی‌ها نداریم.

معنای بخش اول آیه

ایشان، شیخ سلیمان حنفی مسلک، در این کتاب نقل می‌کند که جابر به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «أَطِيعُوا اللَّهَ» را در آیه می‌فهمم؛ یعنی از خدا اطاعت کنید. حرف‌های خدا، اوامر خدا، نواهی خدا هم که خب در قرآن است. پس وقتی من به قرآن عمل بکنم، «أَطِيعُوا اللَّهَ» را تحقق دادم. در این حرفی نیست و روشن است. من وقتی در کسبم، در خرید و فروشم، در ازدواجم، در بخشی از رفتار و کردارم به آیات قرآن عمل بکنم، «أَطِيعُوا اللَّهَ» را عمل کردم.

معنای بخش دوم آیه

بعد گفت: یا رسول الله! «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» را هم می‌فهمم. خب شما بین ما هستید و مسائلی را برای ما بیان می‌کنید که ریشه در قرآن دارد؛ ولی در قرآن صراحت ندارد. مثلاً قرآن فرموده «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»^۲ خب معلوم است پروردگار عالم دارد می‌گوید که شما در سه زمان نماز بخوانید؛ «أَقِمِ الصَّلَاةَ

۱. قندوزی، ینابیع الموده، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۳۹۸-۳۹۹.

۲. اسراء: ۷۸.

لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» یک زمان، «إِلَى عَسَقِ اللَّيْلِ» دو زمان، «و قُرْآنَ الْفَجْرِ» سه زمان؛ یعنی صبح - فجر - نماز بخوانید، «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ»، وقتی که آفتاب به نصف النهار رسید و دیگر اشیاء سایه نداشتند - ظهر - نماز بخوانید، وقتی هم هوا تاریک شد، نماز بخوانید.

بررسی اوقات نماز

خیلی گول آن‌ها را نخورید که به شما ایراد می‌کنند: «[وقتی] نماز پنج وقت است، چرا شما سه وقت می‌خوانید؟ کجای قرآن خدا گفته است که نماز پنج وقت است؟»؛ این صریح قرآن است. ما یک نماز داریم در فجر، یک نماز هم داریم که هشت رکعت است، «لِدُلُوكِ الشَّمْسِ»، یک نماز هم داریم، مغرب و عشاء «اذا غسق الليل». فقط به ما اجازه دادند ظهر و عصر را با فاصله بخوانیم. مغرب و عشاء را هم واجب نیست با فاصله بخوانیم. اتفاقاً یکی از آن‌ها یک روز پیش من آمد. گفت: «شما خیلی از کارهایتان اشتباه است. یک اشتباه عمده شما هم در نمازهایتان است که نمازها را کردید سه وقت؛ ولی نماز پنج وقت است. شما باید در فجر صادق، دو رکعت بخوانید و نصف النهار، چهار رکعت و ساعت چهار بعد از ظهر هم چهار رکعت و اذان مغرب، سه رکعت و یک‌ونیم ساعت بعد از آن هم، چهار رکعت»؛ یعنی نمازهای عصر و عشاء باطل است. به او گفتم: «من قرآن مجید را به تو می‌دهم. از متن قرآن مجید، پنج وقت نماز را به من نشان بده که پروردگار نمازهای واجب را به پنج وقت تقسیم کرده باشد». گفت: «قرآن را بده من». یک چند تا سوره را نگاه کرد و گفت: «مثل اینکه در قرآن نیست». گفتم: «در بقیه مسائلتان هم، آخوندهایتان سرتان را کلاه گذاشتند. یکی هم وضو است».

بررسی وضو

به او گفتم: «بین مسح و غسل در عرب فرق است. غسل یعنی آب فراوان ریختن و شستن. این هم کتاب لغت». من پنج-شش تا کتاب لغت قوی عربی دارم که همه به این‌ها تکیه دارند. گفتم: «بفرما. غسل یعنی شستشو. مسح یعنی دست کشیدن. مسح



یعنی دستش را کشید. اصلاً دو تا پرونده است». گفتم: «در اصل وضو هم، سر شما را کلاه گذاشتند؛ نه فقط در نماز».

گفتم: «در نمازتان که در تقسیم‌بندی آن به عنوان واجب سرتان را کلاه گذاشتند و بعد هم «وَلَا الضَّالِّينَ» که آمین می‌گویید. این آمین بعد از «وَلَا الضَّالِّينَ» در کجای قرآن است؟!». گفت: «در هیچ جای قرآن نیست». گفتم: «پس چه کسی گفته است که آمین بگویید؟». گفت: «فاورق اعظم، عمر بن خطاب». گفتم: «مگر عمر، پیغمبر بود یا از جانب خدا اجازه تشریح داشت؟! آیا ایشان اجازه داشتند از نماز کم بکنند یا به نماز اضافه بکنند؟! اجازه داشتند طواف نساء را تعطیل بکنند؟! چه کسی به او اجازه داد؟!

آیات حجاب مگر در قرآن نیست؟! حداقل نزدیک پانزده آیه حجاب در قرآن است. سی نفر از علمای بزرگ شما - این هم اسم کتاب‌هایشان، این هم صفحه و آدرسشان - نقل کردند که عمر دستور داد هیچ دختر و زن غیر آزادی، حق ندارد در مدینه با پوشش و با چادر، راه برود. باید سر هر زن و دختری که کنیز است کاملاً برهنه باشد و پیراهن تن او تا زانو باشد و سینه او هم باید پیدا باشد تا مردم بدانند این کنیز است. این بی‌حجابی را ایشان با اجازه چه کسی قانونی کرده است؟».

در روزگار او، تقریباً بخشی از زنان مدینه مثل زنان لندن و پاریس و خیابان شانزلیزه راه می‌رفتند و جرئت حجاب هم نداشتند و به شدت کتک می‌خوردند. اگر کنیزی - دختر یا زن - با پوشش بیرون می‌آمد و می‌فهمیدند، او را زیر تازیانه له می‌کردند که خلاف حکم حضرت فاروق بیرون آمدید. این زنان کاملاً بی‌حجاب، سینه‌باز، پیراهن تا زانو، شهر مدینه را غرق در زنا کردند. گناه دیگرش هم این است که ایشان اجازه خریدوفروش پسران زیبای جوان را هم به خانواده‌ها دادند. کاری که هزاروپانصد سال بعد، انگلیس، آمریکا و فرانسه قانونی کردند.

گفتم: «مسح و غسل فرق می‌کند. آیه وضو، آیه ششم سوره مائده، این است». به آن شخص غیر شیعه گفتم. این متن آیه است: ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾؛ وقتی

۱. مائده: ۶: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...﴾

حقیقت و کارکردهای دین

برای نماز دارید آماده می شوید، باید وضو بگیرید. شروع وضو با صورت است؛ نه با شستن دست. اگر کسی دست شستن قبل از شستن صورت را، در نیتش جزء وضو بکند، [چیز خارجی به وضو] اضافه کرده و وضو باطل است. صورتها را بشویید. «وَأَيْدِيكُمْ» و دست‌هایتان را «إِلَى الْمَرَافِقِ». کجای قرآن دارد که دستتان را بالا نگه دارید و از نوک انگشت تا اینجا را بشویید. آیه شریفه که ندارد: «مِنْ انْغِشَاتَانِ إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ اگر «مِنْ» داشت و می گفت: «فَاغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ مِنْ أَنْمَالِكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، بله، معلوم بود که شستن دست، مبدا و منتهی دارد. مثل اینکه من می گویم: «سِرْتُ مِنَ الْمَشْهَدِ إِلَى التَّهْرَانِ». وقتی به رفیقم می گویم: «من از مشهد دارم می رم تهران»، یعنی مبدا حرکت من مشهد است و مقصد من تهران است. جمله هم «مِنْ» دارد، هم «إِلَى» دارد. در آیه شریفه که ندارد «مِنْ أَنْمَالِ إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ آیه دارد: «فَاغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، یعنی غایت و نهایت شستن دست، مرفق است؛ یعنی خود مرفق باید قاطی مُعَيًّا باشد که خود دست است؛ یعنی وضو را پایین تر از مرفق نگیرید، بالاتر هم نگیرید؛ یعنی حد شستن دست تا مرفق است و مرفق را هم داخل وضو کنید.

«وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ». پروردگار لغت «غَسَلَ» را عوض کرد. «وَأَمْسَحُوا» یعنی با دستی که وضو گرفتید و تر است، مسح کنید و بکشید روی سرتان و بکشید روی دو تا پایتان. شما چرا بعد از شستن دست و صورت، کله خودتان را می گیرید زیر شیر و تا گردن و گوش‌هایتان می شویید؟! قرآن که می گوید: «وَأَمْسَحُوا»، پس چرا پاهایتان را زیر شیر می گیرید و تا بالای مچتان می شویید و لای انگشتانتان را می شویید و کف آن را هم می شویید؟! اینکه غسل است؛ ولی خدا در آیه وضو، مسح می گوید. چه کسی به شما گفته سر و گردن را در وضو بشویید و پا را تا مچ پا؟!

کتاب‌هایشان را بخوانید؛ می گویند: «حضرت عثمان فرمودند». می گویم: «خدا خودش دارد در آیه وضو می گوید که مسح کنید. عثمان گفته غسل کنید؟! تغییر آیه قرآن مجید را در عمل حضرت عثمان، به اجازه چه کسی انجام دادند؟!». می گوید: «انجام داده است



دیگر. علمای ما گفتند، ما هم مقلد علمای خود هستیم». گفتیم: «ما هم مقلد علمای خودمان هستیم. علمای ما در تمام رساله‌ها، عین آیه وضو را برای ما توضیح دادند».

چه کسی باید قرآن را به ما تعلیم دهد؟

خب [در قرآن] پنج وقت که نیست، وضو به این شکل هم که در قرآن مجید نیست، پس قرآن را چه کسی باید بیان کند؟! فاروق؟! عثمان؟! این‌ها کجا درس خواندند؟! کجا اعماق قرآن کریم را فهمیدند؟! چه کسی به این‌ها اجازه تغییرات، داده است؟!

قرآن عربی نازل شده؛ اما عرب قرآن فهم نیست. قرآن معلم می‌خواهد. یکی‌اش همین «أَقِمِ الصَّلَاةَ» است؛ یعنی نماز برپا بدارید؛ «لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ». حدود صد آیه در قرآن کلمه «صلاة» را آورده، اما کجای قرآن هست که نماز صبح، دو رکعت است، ظهر و عصر هشت رکعت است، مغرب و عشاء هفت رکعت است؟! کجای قرآن است که وقتی می‌خواهید نماز بخوانید، «الله اکبر» بگویید؟! کجای قرآن است که در نماز، حمد بخوانید؟! کجای قرآن است که بعد از حمد، سوره بخوانید؟! کجای قرآن است که رکوع یکی و سجده دو تاست، ذکر آن این است، تشهد این است، سلام هم این است؟! اصلاً هیچ چیز پیکره نماز در قرآن نیست.

خب حالا قرآن را بده به یک استاد دانشگاه الأزهر، بگو: «أَقِمْ الصَّلَاةَ»، یعنی چه؟». می‌گوید: «یعنی «أَقِمِ الصَّلَاةَ» دیگر!»! «خب خودم می‌دانم نوشته «أَقِمِ الصَّلَاةَ»؛ «أَقِمِ الصَّلَاةَ» یعنی چه؟!». می‌گوید: «خب اقم الصلاة».

یک کسی پیش یک آدم ناواردی رفته بود. گفته بود که این آیه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ»^۱ در قرآن مجید یعنی چه؟ گفت: خب یعنی «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ»! گفت: نه؛ معنی «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ»؟! گفت: خب به تو گفتیم که یعنی «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ»؛ اگر متوجه نمی‌شوی عقل نداری!

حقیقت و کارکردهای دین

قرآن معلم می‌خواهد. [این را] چهار بار در قرآن فرموده است. در سوره بقره هست که «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ»؛ این خیلی آیه عجیبی است! چهار-پنج هزار سال قبل از ولادت پیغمبر ﷺ، این مسئله را ابراهیم از پروردگار تقاضا کرده است. «وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ». ابراهیم می‌گوید: پیغمبری را در این منطقه مبعوث به رسالت کن تا آن کتابی را که به او نازل می‌کنی، به مردم یاد بدهد. همین را در آل عمران هم دارد، در سوره جمعه دارد، در سوره دیگر هم دارد.

خب قرآن معلم می‌خواهد. حالا جابر به نقل این مرد حنفی مسلک، به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «من دو بخش این آیه را می‌فهمم؛ «أَطِيعُوا اللَّهَ» و «أَطِيعُوا الرَّسُولَ»؛ اما بخش سوم آن را اصلاً درک نمی‌کنم». نه تنها جابر، بابای جابر هم که عبدالله بود، او هم درک نمی‌کرد، عمّار هم درک نمی‌کرد، ابوالهیشم بن تیهان هم متوجه نمی‌شد، مقداد هم نمی‌دانست، سلمان هم که خیلی چیزها را از پیغمبر ﷺ یاد گرفته بود، او هم نمی‌دانست. این بخش از آیه قرآن، معلم می‌خواهد؛ «وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». گفت: «من این اُولِي الْأَمْرِ را نمی‌فهمم یعنی چه و مقصود خدا چیست؛ مثل اینکه مقصود خدا از «أَقِمِ الصَّلَاةَ» چیست؟!».

خب باید پیغمبر ﷺ توضیح بدهد. لذا به مردم می‌فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»؛ نماز بخوانید و من را ببینید که «أَقِمِ الصَّلَاةَ» را چطور عمل می‌کنم. می‌آیم وضو می‌گیرم، می‌آیم رو به قبله می‌ایستم، با لباس مباح، در مکان مباح، دو رکعت صبح، حمد و سوره می‌خوانم، رکوع می‌کنم، سجده می‌کنم، تشهد می‌خوانم؛ «كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». نماز را بیابید ببینید که من چطور می‌خوانم و از من یاد بگیرید. معنی «أَقِمِ الصَّلَاةَ» را با دیدن نماز من متوجه بشوید. «أُولِي الْأَمْرِ» هم همین طور.

۱. بقره: ۱۲۹: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

۲. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۷۹.



خب قرآن مجید از مکه مسئله زکات را مطرح کرده است. فقط گفته «آتوا الزکوة»؛ اما حالا زکات به چه تعلق می‌گیرد، چقدر باشد، بعد موارد هزینه آن [چقدر است]؛ این‌ها را پیغمبر ﷺ باید بیان بکند. قرآن فقط دارد که زکات بپرداز؛ اما نگفته که از گندم و جو و خرما و مویز و گاو و شتر و گوسفند و طلا و نقره [بپرداز]. این‌ها هیچ‌جای قرآن نیست. لذا آن‌هایی که به تبعیت از آن بی‌سواد، در کشورهای عربی غیر شیعه و در ایران، می‌گویند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ ما نیازی به حرف‌های پیغمبر و غیر پیغمبر نداریم و قرآن برای ما بس است»، [به آن‌ها باید گفت] چطوری قرآن برای شما بس است؟! باید یکی قرآن را تفسیر بکند. اگر قرآن برای ما بس باشد، اغلب اعمال باید تعطیل بشود؛ چون در قرآن نیست.

اعمال حج هم در قرآن نیست. کجای قرآن دارد که در حج واجب، هفت بار طواف بکن؟! ندارد. کجا دارد که هفت بار جمره باید انجام بدهید؟! ندارد. کجا دارد دو تا پارچه سفید به خودتان ببندید؟! کجا دارد میقات بروید؟! کجا دارد تلبیه بگویید. اصلاً بدنه حج در قرآن نیست. قرآن فقط می‌گوید: ﴿اتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ﴾^۱، همین؛ می‌گویید: ﴿لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾^۲، همین. فقط [بحث] قربانی در قرآن است؛ آن هم نگفته که در منا [باشد].

خیلی عجیب است از کسانی که می‌گویند: «قرآن برای ما بس است». می‌دانید چرا گفتند: «قرآن برای ما بس است»؟! پیغمبر ﷺ هنوز جان نداده بود که این را بالای سر او گفتند. می‌دانید چرا؟ هنوز پیغمبر ﷺ نمرده بود، شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» را دادند که تا قیامت کسی سراغ اهل بیت ﷺ نرود. هنوز پیغمبر ﷺ جان نداده بود، قیچی را برداشتند که اهل بیت ﷺ را از پیکره امت ببرند. حالا حضرت رضاع ﷺ می‌گوید که دوازده نفر آن‌ها نبردند؛ سلمان، مقداد، عمار و چند تا دیگر بودند. این‌ها بعد از دفن پیغمبر ﷺ تشیع را در تاریخ جریان دادند؛ وگرنه اگر این دوازده تا هم به حرف آن بابا گوش می‌دادند، اسلام امروز در کره زمین، اسلام سقیفه بود؛ با تغییراتی که دادند که همه‌جا تغییرات را ایجاد کردند.

۱. بقره: ۱۹۶.

۲. آل عمران: ۹۷.

روز عید قربان در مسجدالحرام نشسته بودم. از همان‌ها پیش من آمدند. البته من با یک پیراهن بلند بودم. فکر می‌کردند من هم از خودشان هستم. گفتند: «ما سرمان را در همین مسجدالحرام حلق کردیم؛ حج ما درست است؟». حلق از اعمال مناسبت. گفتیم: «بله که درست است»؛ برای اینکه اربابان آن‌ها گفتند که وقتی طواف کردید، لازم نیست به منا بیایید؛ هر جا سرتان را تراشیدید، درست است؛ بغل توالتی، حمامی، در خیابانی، در مسجدالحرامی. من فتوایشان را می‌دانستم. گفتیم: «بله درست است. نگران نباشید. اگر در هتل هم سرتان را می‌تراشیدید، درست بود»؛ یعنی حج «شما» [درست بود].

خیلی عجیب‌اند! شما ببینید؛ یک میلیارد نفر به آیه وضو کاری ندارند و می‌گویند حضرت عثمان گفته که این طوری وضو بگیرید. ما کاری به قرآن نداریم؛ ایشان فرمودند. این یکی گفته که آمین بگویید؛ حالا این در قرآن نباشد، در روایات پیغمبر ﷺ نباشد. ما کاری به روایات نداریم، کاری به قرآن نداریم.

در یکی از کشورهای عربی، در ماشین بودم. در خیابان اصلی آن‌ها - یک خیابان پهن - فروشگاه‌های خیلی مدرنی را دیدم که پشت شیشه یکی، نوشته است: «خنزیر الحلال». من به این راننده شیعه گفتم: «خداوند که در قرآن فرموده: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالتَّمْرُ وَحُمَٰلُ الْخَنَازِيرِ﴾^۱. گوشت خوک حرام قطعی است. در پشت شیشه فروشگاه کشور شما، «الخنزیر الحلال» [نوشته است]. اینجا که مسیحی و یهودی هم ندارید. یک کشور کوچک عربی هستید. خوک حلال یعنی چه؟!». گفت: «این‌ها، وقتی خوک‌ها می‌زایند، نمی‌گذارند که آن بچه‌خوک‌ها بروند نجاست یا آشغال بخورند. تا از مادر متولد می‌شوند، آن‌ها را به سالن‌های بهداشتی می‌آورند و به این‌ها غذای پاک می‌دهند، غذای خوب می‌دهند، آمپول می‌زنند و دارو می‌دهند. دیگر گوشتشان نجس نیست و حلال است». گفتیم: «این را هم حضرت فاروق فرمودند». این هم از فتوای آخوندهای آن‌ها.

همین چند وقت پیش در عربستان، یکی از مفتیان و مراجع تقلید آن‌ها [فتوایی داده بود] - در سایت‌های دنیا هم با عنوان مسخره آمده بود- که این مدیران ادارات عربستان و



فرمانداران و استانداران که سکرتر^۱ زن دارند و زن نامحرم است، ما به استاندار، به فرماندار، به رئیس اداره برق، اجازه می‌دهیم که چهار مرتبه از سینه سکرترش شیر بخورد تا محرم شود. پنج بار هم نه، چهار بار. اینکه سقیفه چه بلایی سر اسلام آورد، خدا می‌داند!

معنای بخش سوم آیه

جابر گفت: «یا رسول الله! من معنی «أُولِي الْأَمْرِ» را نمی‌فهمم». این را اهل سنت نوشتند. یک چیزهایی در کتاب‌هایشان هست که نمی‌توانند انکار بکنند؛ چون بیشتر آن‌ها نقل کردند. پیغمبر ﷺ دستش را بر شانه امیرالمؤمنین گذاشت و گفت: «جابر! نظر خدا از «أُولِي الْأَمْرِ»، ایشان است» که گفته بعد از خدا و پیغمبر ﷺ از «أُولِي الْأَمْرِ» [اطاعت کنید]؛ یعنی شخصیت «أُولِي الْأَمْرِ»، در طول شخصیت خدا و پیغمبر ﷺ است و هر کسی «أُولِي الْأَمْرِ» نیست. «جابر! اولی‌الامر بعد از او، حسن، فرزند اوست. بعد، حسین است» و این مرد سنی، تا وجود مبارک عصر را در روایت آورده است و گفت: «جابر! اولی‌الامر این‌ها هستند».

خب بعد از پیغمبر ﷺ چه کسی باید قرآن را برای ما بیان کند؟! خود پروردگار فرموده است: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». اهل ذکر یعنی اهل قرآن. خب معلوم است چه کسانی هستند. [پیغمبر] لحظات آخر عمرش روی پله اول منبر گفت: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»؛ این‌ها اهل ذکر هستند.

این نیاز ضروری به معلم برای فهم قرآن است. حالا اگر دقت بکنید، این معنا روشن می‌شود که یک نقش دین - یعنی دینی که قرآن و اهل‌بیت ﷺ هستند - این است که معرفت به حقایق را به انسان انتقال می‌دهد. آن معرفت واقعی، موتور حرکت انسان، برای عمل مثبت می‌شود. این عمل مثبت، باقی و ماندگار است و روز قیامت به صورت بهشت

۱. منشی.

۲. تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۱۱۰.

حقیقت و کارکردهای دین

ابدی، عمر ابدی و نعمت ابدی به انسان برمی‌گردد. البته این، در قرآن و در روایات شرح مفصّلی دارد که [باشد برای] جلسه بعد.

خدایا! به حقیقت قرآن، معرفت به قرآن را و معرفت به اهل بیت علیهم‌السلام را به ما عنایت کن. الهی! ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام جدا نکن. خدایا! ما را در قیامت شرمندۀ قرآن و پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام قرار نده. خدایا! زندگی و مرگ ما را زندگی و مرگ اهل بیت علیهم‌السلام قرار بده.

«بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».



جلسہ چہارم

اثر فوری اعمال

جایگاه مجالس ذکر در دین خدا

یک نقش عظیم دین خدا انتقال معرفت به انسان است. البته برای به دست آوردن معرفت، به فرموده پیغمبر ﷺ انسان باید هفته بر او نگذرد مگر اینکه در یک جلسه پرباری که معارف دین را تعلیم می‌دهند، شرکت کند؛ وگرنه خود را از رحمت خدا محروم می‌کند.

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید که برای معلّم معرفت و متعلّم معرفت، یعنی عالم و شاگرد، بهره‌های عظیمی است؛ چه آنی که می‌گوید و چه آنی که یاد می‌گیرد. بنا به فرمایشات رسول خدا، اگر پرده از روی این مجالس علم - که عالمی دارد درس می‌دهد و مردمی هم دارند فرا می‌گیرند - برداشته بشود، عالم و متعلم خودشان را در بهشت می‌بینند.

این‌گونه مجالس به فرموده قرآن - بخصوص در آیه بیست و پنج سوره بقره که من این آیه را در درس قرآن قم، نزدیک به بیست روز در مدرسه فیضیه توضیح می‌دادم - همان‌وقت سازنده بهشت‌اند؛ نه اینکه بعداً به عنوان پاداش بهشتی ظهور می‌کند. همان‌وقتی که عالم واجد شرایط، معرفت دینی را دارد انتقال می‌دهد و همان لحظه‌ای که مردم دارند آن علم را می‌گیرند، همان‌وقت بهشت‌سازی ظهور می‌کند تا پایان مجلس. مردم با یک ساعت، بخشی از بهشت خود را به وجود می‌آورند. با عبادات دیگر، با خدمات دیگر، با کارهای مثبت دیگر هم بخش‌های دیگر بهشت را به وجود می‌آورند.



بهشت و جهنم، نقد هستند

اینکه می‌گویند فردای قیامت نسیه است، این دروغ است. اصلاً در کار پروردگار نسیه وجود ندارد. تماشای نقد است. تعبیر پیغمبر ﷺ این است که مجلس ذکر «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»: باغی از باغ‌های بهشت است.^۱ ذکر در اینجا یعنی علم؛ چون روایاتش در باب علم آمده است. مجلس ذکر یعنی یادآوری که یک معلم حقایقی را یادآوری می‌کند و افراد هم این یادآوری‌ها را یاد می‌گیرند.

بی‌دینی هم همین‌طور است. مردم بی‌دین و گناهکاران حرفه‌ای، همان لحظه‌ای که شروع می‌کنند به خلاف، خیانت، ظلم، تقلب و جنایت، همان لحظه دارند جهنم خود را می‌سازند؛ نه اینکه بعداً جهنم به وجود بیاید.

وقتی آیات قرآن را قرائت می‌کنید، چون آشنا با منبرها هستید، حتماً آیات را آرام بخوانید که قرآن مجید، خودش آرام‌خوانی را می‌گوید. ﴿رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾^۲ یعنی کلمه‌به‌کلمه، آرام‌آرام. بعد هم اگر توانش را دارید، در آیه تَدَبَّرْ بکنید. با آرام‌خوانی، فکر هم بکنید. البته یک مقدار نیاز به تحصیل دارد. بدون مایهٔ تحصیلی، فهم آن مشکل است.

آیه ۴۹ سوره مبارکه توبه

در این آیه می‌بینید که پروردگار می‌فرماید ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۳. «إِنَّ» که یعنی قطعاً، «جهنم» هم که جهنم است. «محیطه» اسم فاعل است و دلالت بر حال و الان دارد. همین الان که کفار در دنیا هستند، جهنم به آن‌ها احاطه دارد و سراسر وجود آن‌ها را فراگرفته است؛ اما چون در دنیا هستند و چشم آن‌ها محدود است، حس آن‌ها محدود

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۳۱: «أَنَّهُ خَرَجَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ ارْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ مَجَالِسُ الذِّكْرِ».

۲. مزمل: ۴.

۳. توبه: ۴۹.

است، نه این آتش فراگیر را الان می‌بینند و نه حس می‌کنند؛ ولی وقتی پرده کنار برود، از تمام وجودشان آتش شعله می‌کشد. همین الان احاطه دارد. نمی‌گوید که دوزخ در آینده احاطه بر آن‌ها پیدا می‌کند. اگر می‌خواست بگوید در آینده، می‌گفت که «إِنَّ جَهَنَّمَ تُحِيطُ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ نمی‌گفت «مَحِيطَةٌ» و لغت را عوض می‌کرد. اگر مسئله، مسئله آینده بود، فعل مضارع در آیه استعمال می‌کرد و «تُحِيطُ» را می‌آورد؛ اما آیه «مَحِيطَةٌ» دارد. جهنم همین الان، احاطه بر همه کافران و بدکاران عالم دارد.

بهشت‌سازی و دوزخ‌سازی، شب یا روز، با شروع عمل، شروع می‌شود. هیچ فاصله‌ای بین عمل و بهشت‌سازی وجود ندارد. خود عمل وقتی دارد انجام می‌گیرد، قسمت‌به‌قسمت آن، همان وقت نعمت‌های بهشت می‌شود. در بدکاری هم قسمت‌به‌قسمت آن، همان وقت دارد آتش دوزخ می‌شود.

آیه ۲۵ سوره مبارکه بقره

ترجمه آیه بیست‌وپنج سوره بقره را برای شما می‌گوییم که وقتی بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ»؛ هر نعمتی را که در بهشت به آن‌ها ارائه می‌کنند، درجا می‌گویند: «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ». این بهشت سابقه دارد. «مِنْ قَبْلُ» یعنی آن وقتی که در دنیا بودیم، یعنی این بهشت را الان به ما ندادند، یک بار دیگر هم به ما داده بودند؛ ولی چشم ما نمی‌دید و احساسات ما حس نمی‌کرد. این متن قرآن است.

بررسی قانون پایستگی ماده لاوازیه

حالا حوصله مطالعه شما هم خیلی کم است و الا اگر هر شیعه‌ای حداقل پنجاه تا کتاب در رابطه با قرآن و در رابطه با روایات و هم در رابطه با علوم جدید، در خانه خود داشت، خیلی خوب حقایق را می‌فهمید. مثلاً یک کتابی هست به نام تاریخ علوم که مال یکی از دانشمندان معروف اروپا، به نام پی‌یر روسو است. آنجا همین آیه بیست‌وپنج قرآن است. او نه به عنوان قرآن، بلکه از طریق مسائل علمی از قول لاوازیه، با تجربیات علمی ثابت

حقیقت و کارکردهای دین

می‌کند که هیچ چیزی در این عالم قابل نابودشدن نیست. فقط قابل تغییر است؛ اما نابود نمی‌شود. مثلاً شما، وقتی دو رکعت نماز می‌خوانید، یک کار خیری می‌کنید، یک کار بدی می‌کنید، این دیگر نابود نمی‌شود؛ ولی قابلیت تغییر دارد.

حالا او به زبان علمی می‌گوید که ماده تبدیل به انرژی می‌شود و انرژی تبدیل به ماده می‌شود. می‌گوید: وقتی ما در یک استکان چایی، دو قاشق شکر می‌ریزیم و این شکر را به هم می‌زنیم و دیگر هیچ چیز شکر پیدا نیست و یک‌ذره شکر در این استکان چایی دیده نمی‌شود، آیا می‌شود این شکر حل شده را دوباره به همان صورت برگرداند؟! می‌گوید: «بله؛ بیا در آزمایشگاه، من شکر حل شده را برمی‌گردانم؛ چون هیچ ماده‌ای قابل نابودشدن نیست. حالا همین شکر را می‌شود به همان چغندر اولیه برگرداند؟ می‌گوید: «بله می‌شود برگرداند. خیلی راحت هم می‌شود برگرداند». همان چغندر را می‌شود دوباره به خاک اولیه برگرداند؟ می‌گوید: «بله؛ آزمایشات علمی جلوی چشمت، نشان می‌دهد که می‌شود برگرداند». حالا از آن خاک، دوباره می‌شود چغندر گرفت؟ می‌گوید: بله. از آن چغندر، دوباره می‌شود شکر گرفت؟ بله. شکر را دوباره می‌شود در چایی حل کرد؟ بله. دوباره شکر حل شده را می‌شود برگرداند؟ بله.

پایستگی اعمال در قرآن

شما کلمه باقی را در قرآن پیدا کنید. «بقاء» [یعنی] دوام. ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ﴾^۱. اعمال نیک شما بقا دارد. این عمل نیک شما، یک روز خاک روی زمین بود. آن خاک در بدنه گیاه و بدنه حیوانات حلال گوشت آمد. پدر و مادر شما، آن رویدنی‌ها را با گوشت حیوان قاطی کردند و در قابلمه پختند و خوردند. آن خاک تبدیل شده به گیاه و گوشت، مقداری از آن در بدن پدر و مادرتان، تبدیل به نطفه شد. بعد شما به وجود آمدید. حالا که به وجود آمدید، وقتی که شما همان غذاهایی که پدر و مادرتان می‌خوردند، می‌خورید، انرژی می‌گیرید. اول می‌گویید: گرسنه هستم، ضعف دارم، بی‌حال هستم. بعد که می‌خورید و این

۱. کهف: ۴۶.

غذاها در بدن شما انرژی پخش می‌کند، شما این انرژی را می‌آیید تبدیل به عمل می‌کنید؛ یعنی تبدیل به نماز، تبدیل به قدم برداشتن در راه خیر، تبدیل به کاسبی کردن و پول و با این پول مسجد می‌سازید، مدرسه می‌سازید. قرآن مجید می‌گوید که آن خاک اولیه که حالا تبدیل به عبادت و خدمت شده، این عبادت و خدمت نابود نمی‌شود؛ ولی تغییر پیدا می‌کند. همان وقت که دارید عبادت می‌کنید، عبادت خودش را به بهشت تغییر می‌دهد؛ یا گناه خودش را به دوزخ تغییر می‌دهد.

بررسی علمی اثبات معاد

وقتی هم که بمیری و در قبر دو مرتبه به خاک برگشتی و دوباره ماده خالی و خاک خالص شدی، آیا این خاک امکان دارد دوباره انسان بشود؟ می‌گوید: بله؛ چون در کل جهان نه ماده از بین می‌رود و نه غیر قابل تغییر است. این را لاوازیه دارد می‌گوید.

به همین راحتی معاد را، با همین قانون لاوازیه می‌شود باور کرد. حالا ما لاوازیه را چه کار داریم؟! آیات قرآن مجید می‌گوید که عمل -بد باشد یا خوب- بقا دارد. آیات قرآن می‌گوید [همان طور که] یک زمانی خاک بودید و من شما را ساختم، وقتی دوباره تغییر می‌کنید و مردید و خاک شدید، دوباره آن خاک قابلیت تغییر و تبدیل شدن به انسان را دارد. این متن قرآن است.

بسیاری از حقایق قرآن -همه را نمی‌گوییم؛ چون همه آن نیازی نبود که در قرآن باشد- از قرن هجدهم به بعد، به زبان علم و به زبان آزمایشگاهها بیان شده است؛ نه اینکه لاوازیه قرآن ما را خوانده باشد؛ نیازی نبود که قرآن ما را بخواند. شاید اسم قرآن ما را آن زمان اصلاً نشنیده باشد. آمده زحمت علمی کشیده و بعد به این نتیجه رسیده است که هیچ ماده‌ای نابودشدنی نیست؛ ولی قابلیت تغییر به یک منزل دیگر را دارد. شکر وقتی در چایی حل می‌شود، این قابلیت را دارد؛ ولی نابود نمی‌شود و دوباره همان شکر را می‌شود از چایی بیرون کشید. دوباره می‌شود همان شکر را به چغندر برگرداند. حالا راهش را من بلد هستیم. نیازی هم نیست. اینجا هم الان کلاس دانشگاه نیست؛ کلاس دین است. همان شکر را به

حقیقت و کارکردهای دین

چغندر می‌شود برگرداند. می‌شود چغندر را به خاک برگرداند. دوباره از دل آن خاک، چغندر را می‌شود بیرون آورد و به کارخانه داد تا شکرش کند و دوباره ما شکر را در چایی بریزیم، حلش کنیم. باز هم اگر دلمان خواست آن‌ها را به منازل قبل برگردانیم، می‌شود و اگر دوباره دلمان خواست آن را به منازل این طرف برگردانیم، می‌شود. مرده، زنده کردن خدا، به همین راحتی است. ماده قابل نابودشدن نیست؛ ولی قابلیت تغییر و تحول را دارد.

حالا وقتی نعمت‌های بهشت به بهشتی‌ها ارائه می‌شود، «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ»؛ این بهشتی که الان ما در عالم آخرت داریم می‌بینیم، یک بار دیگر در دنیا به ما داده شد. این بار دومش است. کجا بهشت را به ما دادند؟! خب همین نماز بهشت است، همین روزه بهشت است، همین زیارت بهشت است، همین گریه بهشت است، همین شرکت در مجلس علم، «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ» و بهشت است. بدی‌ها هم جهنم است؛ یعنی وقتی جهنمی‌ها قیامت می‌روند، در جهنم می‌بینند که یک بار دیگر در جهنم بودند؛ اما آن دفعه حس نکردند. «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ». الان جهنم به بدکاران احاطه دارد.

آیه ۱۰ سوره نساء

آیه روشن‌تر آن در سوره نساء است. کسی [را فرض کنید] که برادرش - یا پدرش یا یکی از نزدیکانش - مرده است و میت هم دو-سه تا بچه دارد، ارث هم دارد - حالا یا کم یا زیاد - و این عمو - یا یکی از فرزندان خانواده یا دایی - می‌آید با محضر و با ثبت‌اسنادی‌ها بندوبست می‌کند و تمام ارث برادرش که برای بچه‌های برادرش و زن برادرش بوده را به نام خودش می‌کند؛ بعد هم به زن برادر و بچه‌ها می‌گوید: «کشک چی؟ پشم چی؟ خدا نگهدار شما». الان یک مال انبوه ایتام، با ترفند و تقلب و سندسازی و بندوبست با ثبت‌اسنادی، گیرش آمده است و اولین مال یتیم را می‌خواهد بخورد.

این معنی خوردن به معنی لقمه کردن و در دهان گذاشتن نیست؛ بلکه به معنای تصرف کردن است. یک مرحله هم خوردن است. تصرف کردن و ملک خود کردن، یک مقدارش



هم چلوکباب خریدن در مغازه و در خانه خوردن است؛ ولی شما «أکل» را به همان معنی تصرف بگیرید. خودمان هم می‌گوییم. وقتی می‌گوییم: «ده میلیارد مال ملت را خورد»، معنایش این نیست که نشست اسکناس‌ها را لوله کرد و خورد. «ده میلیارد مال ملت را، مال بیت‌المال را، مال شریکش را خورد»، این اصطلاح در ایران هم هست، در عرب هم هست؛ یعنی تصرف کرد.

پروردگار اعلام می‌فرماید که دینار به دینار، درهم به درهم، تومان به تومان، لقمه به لقمه را همان وقتی که دارد تصرف می‌کند، همان وقتی که دارد می‌خورد، همان لحظه -نه فردا- دارد آتش در درون خودش می‌ریزد؛ **﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾**^۱. اما در دنیا، چشمش محدود است و آتشی که در درونش دارد می‌ریزد را نمی‌بیند و با پوستش هم این آتش را حس نمی‌کند. تا کی؟ تا وقتی که سر و کله ملک‌الموت پیدا بشود. به محض اینکه بین بدن و روح جدایی افتاد، آیه پنجاه و دو سوره مؤمن، به محض جدا شدن روح، روح در محاصره آتش حسی قرار می‌گیرد که این آتش را، با خودش از دنیا آورده است؛ نه اینکه آتش را در آخرت درست می‌کنند و مجرمین را بعداً داخل آن می‌اندازند. هر کس از دنیا به قیامت می‌رود، کل جهنمش را با خود می‌برد؛ یعنی جهنمش روی کول اوست، بسته به وجودش است. **﴿كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾**^۲؛ اصل دوزخ گردن‌بند مردم مجرم است که در دنیا گردن خودشان انداختند و همین را به عالم آخرت می‌برند. کسی اینجا جا نمی‌گذارد؛ نه کسی بهشت خود را جا می‌گذارد، نه کسی جهنم خود را.

تاثیر باور به این حقایق

این حقایق را ببینید که به ما یاد می‌دهند؛ حالا یا انبیاء **﴿ﷺ﴾** یاد می‌دهند یا ائمه **﴿ﷺ﴾** یاد می‌دهند یا یک عالم واجد شرایط یاد می‌دهد. وقتی ما معرفت پیدا می‌کنیم و بعد باور می‌کنیم، می‌شویم آدم نیکوکار پرهیزکننده از بدی‌ها. این هم متن قرآن است. **﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ﴾**

۱. نساء: ۱۰.

۲. اسراء: ۱۳.

حقیقت و کارکردهای دین

الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ^۱. ببینید؛ در آیه، هم تقوا ذکر شده، هم عبادت و خدمت. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ».

این حرف‌ها را که مال دین است، باور بکنیم. علم هم که گفتیم، برای شما تایید کرده است. پس «لا رَيْبَ فِيهِ»؛ با این پیشرفت علوم، خیلی قوی‌تر «لا رَيْبَ فِيهِ الْقُرْآنُ»؛ «ذَلِكَ الْكِتَابُ»، واقعاً «لا رَيْبَ فِيهِ». دیدید همین یک تکه آیه بیست‌وپنجم سوره بقره و آن آیه «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»، با علم و با آزمایشات علمی چقدر زیبا میزان است! این را قرآن می‌گوید، علم می‌گوید، مشاهدات واقعی انسان‌های با انصاف در عالم طبیعت می‌گوید. اگر من باور بکنم که ماده بقا دارد، ولی قابل تغییر به حالت دیگر است - که اگر ماده عمل صالح باشد، همان‌وقت تبدیل به بهشت می‌شود و اگر جرم باشد، همان‌وقت تبدیل به آتش می‌شود - من می‌شوم یک اجتناب‌کننده از گناهان که هیچ عبادت و خیری که متوجه من می‌شود، از من فوت نمی‌شود.

عاقبت انسان جاهل به این حقیقت

ولی بیشتر مردم مسلمان - چه در کشورهای سنی، چه شیعه - معرفت ندارند و این حقایق را نمی‌دانند. البته نمی‌روند کتاب بخوانند و چون نمی‌خوانند، نمی‌دانند. در ایران هم که بیشتر مردم با ما آخوندها مخالف هستند؛ نه مسجد می‌آیند، نه پای منبرها؛ الا یک تیپ مذهبی باقی مانده از گذشته. از دو-سه تا بچه‌های آن‌ها هم یک دانه بچه، گاهی هم هیچ‌کدام پای منبر نمی‌آیند. خب وقتی که حقایق را نمی‌دانند، نهایتاً خوبی‌ها از آن‌ها فوت می‌شود و بدی‌ها روی‌گرفته آن‌ها مثل بار شتر، بار می‌شود؛ چون نمی‌دانند.

انسان جاهل دوطرفه ضرر می‌کند؛ یکی در حذف عبادت و خدمت و یکی هم در بار کردن گناه. آدم جاهل چوب دو سر طلاست. [از آنجا که این آدم،] جاهل به حقایق دین است و معرفت دینی ندارد، خب نمی‌داند که بیاید عمل بکند، [لذا] خوبی‌ها از دست او می‌رود؛

۱. نحل: ۱۲۸.

چون خوبی‌ها را نمی‌شناسد و اما بدی‌ها را، چون اهل لذت‌گرایی است و ترمز در بدی‌ها ندارد و مملکت هم به روی همه باز است. هرکس، هرگناهی بخواهد، به لطف خدا برای او آماده و ارزان است. الان گناهان، مثل زمان گذشته گران نیست. خیلی ارزان است. چون جاهل است، یک طرف عبادات الهیه و خدمت به خلق را از دست می‌دهد، یک طرف هم بیش از دو هزار شتر گناه بار می‌کند و همان‌وقت -لَمْحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ- دوزخ به او احاطه می‌کند؛ همان‌وقت که در دنیا است.

آنی هم که معرفت دارد، از یک طرف اجتناب از گناهان دارد؛ چون می‌داند گناهان آتش است؛ از یک طرف هم دنبال خوبی‌ها می‌دود؛ چون می‌داند خوبی‌ها در همان مرحله عمل، تبدیل به بهشت می‌شود. این قرآن است.

خلاصه مطالب قبل

قواعدی هم لاوازیه برای بقاء ماده، تبدیل به انرژی و تبدیل انرژی به ماده، ثابت کرده که هر دو آیه را کاملاً توضیح علمی می‌دهد که چیزی در این عالم نابود نمی‌شود و بقا دارد؛ ولی قابلیت تحوّل به چیز دیگر را دارد.

مادر می‌نشیند بادام می‌خورد، فندق می‌خورد، نبات می‌خورد، گوشت می‌خورد، خورشت می‌خورد. این‌ها همه رنگی هستند؛ بادام رنگی است، پسته رنگی است، انار رنگی است، سبزی‌قورمه رنگی است، گوشت رنگی است. این ماده‌ها که در وجود مادر می‌رود؛ نابود نمی‌شود و قابلیت تغییر به حالت دیگر دارد. می‌شود شیر سپید خوش‌گوار که کل ویتامین‌های لازم بدن بچه را دارد. مواد نابود نشده است.

فکر می‌کنم این یادتان می‌ماند. این دو آیه [در باره] بهشت و جهنم دنیا را دارم می‌گویم. آن بهشت از همین دنیا ساخته می‌شود که مردم با خودشان می‌برند و جهنم هم در همین دنیا ساخته می‌شود که با خودشان می‌برند؛ طبق آیه بیست و پنج سوره بقره و آیه «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ». این همین حرفی است که لاوازیه بعداً در قرن هجدهم به بعد، به آن رسید. قرآن هزار و پانصد سال پیش گفته است که ماده بقا دارد؛ «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ».



آیاتی که کلمه بقا را بلفظ «بقا» ذکر کرده، زیاد است؛ «وَمَاعِنْدَ اللَّهِ بَقَاٌ»^۱. آنچه در حکومت خدا در جریان است، باقی است.

تأثیر اذکار در بهشت

چه داستان عجیبی است! عجیب‌تر از خود داستان، جهل جاهلان است که نمی‌آیند این داستان را بفهمند؛ و آلا اگر بیایند متوجه بشوند، نه خوبی‌ها را از دست می‌دهند و نه آلوده به بدی‌ها می‌شوند.

[اعمال] قابل تغییر است. من دائم دارم می‌گویم «قابل تغییر»، چون می‌خواهم یک نکته‌ای خیلی مهمی را از پیغمبر ﷺ برای شما بگویم؛ [برای همین] مدام تکرار می‌کنم که «ماندگار است؛ ولی قابلیت تغییر دارد». پیغمبر ﷺ فرمودند: کسی که یک بار بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»، یا یک بار بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یا یک بار بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یا یک بار بگوید: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را که دارد می‌گوید درجا -یعنی از حرف «لام» که شروع می‌شود، تا به «ها» می‌رسد- خداوند یک درخت برای او در بهشت به وجود می‌آورد. همان وقت که «لا» را شروع می‌کند، درخت شروع به ساخته شدن و ظهور کردن می‌کند؛ طبق آن دو آیه و قانون لاوازیه.

دیگر شکی که در این مسئله ندارد، شک چی هست که حالا یک جوجه فوکلی بگوید: «آقا! اینکه یک «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن، درخت می‌شود، چیست؟!». باید به او گفت که بدبخت! ارباب‌های اروپایی تو ثابت کردند. من که نمی‌خواهم برای تو قرآن بخوانم؛ چون تو به آن‌ها بیشتر اعتماد داری. آن‌ها ثابت کردند که قول، عبارت است از انرژی برخاسته از ماده. این انرژی، قابلیت تبدیل دارد و می‌تواند درخت بشود. هیچ دانشمند دینامیسم‌شناس جهان هم شکی در این ندارد. حالا جوجه فوکلی! چون دو کلمه دانشگاه درس خواندی، پاروی پا می‌اندازی و همه چیز دین را منکر می‌شوی؟! متکبر جاهل!



یک مرتبه یک عربی برگشت گفت: عجب! ما نمی‌دانیم چند هزار تا «لا إله إلا الله» گفتیم. یا رسول‌الله! خیلی دین خوب است. ما الان چند هزار درخت برای خودمان به وجود آوردیم. چون این درخت‌ها قابل تغییر است، پیغمبر ﷺ فرمود: «اگر پشت سر ساخته‌شدن درخت‌ها، با غیبت، با دروغ، با فحش، با پشت‌هم‌اندازی^۱ آتش نفرستاده باشید که همه را بسوزانید». اگر نگه دارید تا آخر عمرت؛ و الا قابل تبدیل است. تا در دنیا هستی، قابلیت تغییر دارد. بعد از مردنت دیگر تغییر نمی‌کند. وای اگر آدم بعد از مردن، گیر آتش بیفتد! آن آتش دیگر بهشت نمی‌شود. اگر هم بعد از مردن، آدم بهشت را با خودش داشته باشد، آن بهشت دیگر تغییر به آتش پیدا نمی‌کند.

این دو آیه قرآن، آن هم قانون لاوازیه؛ دیگر محکم‌تر از این حرف نیست. به این خاطر، خدا به قرآن حکیم می‌گوید: ﴿وَالْقُرْآنَ الْحَکِیْمَ﴾^۲؛ قسم به این قرآن استوار پابرجای بتن‌آرمه غیر قابل باطل شدن که آنچه در قرآن است، حق، ثابت و قطعی است. برای شما متدین‌ها می‌شود آیه خواند. برای جوجه‌فوکلی‌ها، قبل از اینکه آدم آیه بخواند، حرف‌های اربابان اروپایی آن‌ها را می‌شود زد. وقتی قبول کردند، آن وقت آیه می‌خوانیم که هزاروپانصد سال قبل از اربابان خارجی تو، قرآن هم گفته که عمل -چه نیک، چه بد- بقا دارد؛ ولی قابلیت تغییر دارد. ممکن است بهشت خودت را جهنم کنی، ممکن است جهنم خود را بهشت کنی. حَرِّین یزید جهنمش را تبدیل به بهشت کرد؛ چون قابلیت تغییر در دنیا قطعی است و طلحه و زبیر هم بهشت قطعی خود را تبدیل به دوزخ حتمی کردند. وقتی مردم دیگر راحت هستیم. اگر آتش است، دیگر تا خدا خداست، به لطف خدا آتش در بغل ماست. دیگر قابل تغییر نیست. اگر بهشت است، خب در کنار بهشت و در بهشت هستیم که این هم بعد از مردن دیگر قابل تغییر نیست.

خیلی به خودتان و به زن و بچه خودتان دعا کنید. خدا به ما رحم کند! این صراطی که می‌گویند: از مو باریک‌تر است و از شمشیر برنده‌تر است، همین جاست. وقتی ما یک نگاه

۱. حقه‌بازی.

۲. یس: ۲.

حقیقت و کارکردهای دین

گناه‌آلود می‌کنیم، آتش ساخته می‌شود؛ وقتی قرآن با چشمان می‌خوانیم، بهشت ساخته می‌شود؛ ولی این بهشت قابلیت تبدیل به دوزخ را در دنیا دارد؛ آن دوزخ هم قابلیت تبدیل شدن به بهشت را در دنیا دارد.

حرفم تمام، خسته شدید؛ ولی حرف‌های خیلی مهمی بود. تماشای قرآن بود. امروز از روزهایی بود که من حاشیه نرفتم؛ نه داستانی، نه مثلی؛ قرآن و تفسیر ائمه و پیغمبر ﷺ نسبت به آیات بود.

روضه کربلا

شب جمعه است. چه کار کرده بودند! خیلی واقعاً سخت است! کشتن یک آدم در قدیم یا یک خنجر می‌خواست، یا یک شمشیر؛ بیشتر که نمی‌خواست. با یک شمشیر می‌شد کسی را بکشند، یا یک خنجر هم می‌شد کسی را بکشند. با پرتاب یک نیزه هم، اگر دقیق هدف‌گیری می‌کردند، می‌شد یکی را بکشند. خب نیزه می‌آید می‌خورد در حلق آدم؛ خونریزی می‌کند و آدم می‌میرد. شمشیر گردن راه، یا به قول شما شاه‌رگ را می‌برد و آدم از دنیا می‌رود. خنجر را داخل قلب آدم فرو می‌کنند و از دنیا می‌رود. دیگر تمام است.

اما چه کار کرده بودند که وقتی زینب کبری علیها السلام آمد کنار گودال، مجبور به سوال شد! شما عمق مطلب را فکر کنید. جگر آدم پاره‌پاره می‌شود. چقدر اسلحه خرج کرده بودند، نمی‌دانیم. لباس‌ها را برده بودند. پیراهن کهنه را هم نگذاشته بودند؛ آن را هم برده بودند. حالا بدن سر ندارد. جای سالمی ندارد. نشانه ندارد. زینب کبری علیها السلام گفت که از خود بدن می‌پرسم. یقین هم داشت که خود این بدن قطعه‌قطعه او را راهنمایی می‌کند. سوال کرد: «أ أنت أخي!»: تو برادر من هستی؟! یعنی میان این هفتاد و دو بدن، من درست آمدم؟! «وَ ابنِ الْوَالِدِي»: تو

پسر امیرالمؤمنین، پدر من هستی؟! «وَ ابنِ أُمِّي»: تو پسر فاطمه زهرا، مادر من هستی؟! نوشتند بدن را چگونه شناخت؛ اما وقتی بدن را شناخت، رو به مدینه کرد. «صَلِّ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَلِيكَ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنُكَ مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ مَسْلُوبُ إِمَامَةٍ وَ الرَّدَاءِ». «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَيْ وَ الْوَالِدَيْنَا وَ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقُّ عَلَيْنَا. أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا وَ

اشْفِ مَرْضَانَا وَ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا».



جلسہ پنجم

تفسیر آیہ ۲۰۱ سورہ مبارکہ بقرہ

در رابطه با آیه شریفه ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾، ما چهار نکته را در بهترین کتاب‌هایمان و در قرآن کریم می‌بینیم. یک نکته آن که یک مقدار مفصل‌تر است، از وجود مبارک امام صادق علیه السلام نقل شده است. یک نکته آن از حضرت باقرالعلوم علیه السلام، یک نکته از پیغمبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله و یک نکته هم مربوط به خود قرآن مجید است. لازم است به هر چهار نکته توجه کرد تا در محور آیه شریفه، مسائل مفیدی نصیب ما بشود. به ترتیب عرض می‌کنم؛ قرآن و پیغمبر و امام باقر و حضرت صادق علیه السلام.

نکته قرآنی آیه شریفه

اما نکته قرآنی؛ قرآن مجید در این زمینه، در سوره مبارکه بقره، مردم را به دو دسته تقسیم کرده است. اگر بخواهد با عبارت زیبا بیان بشود، باید گفت: یک گروه، گروه خوش‌فکر و آینده‌نگر هستند که این خوش‌فکری و آینده‌نگری را از نبوت انبیا به دست آوردند. اینکه عرض نمی‌کنم: «و از امامت امامان»، به این دلیل است که بخشی از آیات قرآن، مربوط به گذشتگان است. البته بعد از نزول قرآن، غیر از مکتب نبوت، آن‌هایی که اهلش بودند،

۱. بقره: ۲۰۱: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾.

از مکتب اهل بیت علیهم السلام بهره بیشتر و کامل تری بردند، عالم تر شدند، دانای تر شدند، آگاه تر شدند، روشنایی بیشتر کسب کردند. خوش فکری و آینده نگری را جز از طریق نبوت انبیا به دست نیاوردند؛ چون منبع دیگری نبود که آن ها را خوش فکر و آینده نگر بار بیاورد. آن هایی که برای بنای زندگی خود به غیر انبیا مراجعه کردند، در تاریکی بودند و در بن بست بودند و جلوی پای خودشان را هم نمی بینند. یک نگاهی داشتند، یک فکری داشتند که قرآن مجید می گوید: نگاه آن ها کورکورانه بود و فکرشان هم صددرصد مادی بود. به تمام معنا، یک اندیشه مادی داشتند.

بر اساس این خوش فکری و آینده نگری، پروردگار می فرماید: «وَمِنْهُمْ» «مِنْهُمْ» همه مردم نیست؛ یعنی عده ای. متخصصان ادبیات عرب می گویند: «مِنْ» در این گونه جملات «مِنْ تَبْعِيضِيَّة» است؛ یعنی یک گروهی، یک جمعی. پروردگار می فرماید: یک جمعی درخواستشان این بود: «آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً».

خوش فکری و آینده نگری

خوش فکر بودند. در خانه کریمی مثل پروردگار که می رفتند، خوب می خواستند، پر می خواستند، کامل می خواستند. این مال خوش فکری آن هاست. آینده نگر بودند؛ هم برای دنیا خودشان می خواستند و چون تربیت شده مدرسه انبیا بودند و آخرت را باور داشتند، برای آخرتشان هم می خواستند. دو دنیای آباد به تمام معنا می خواستند.

نگاهشان هم به آبادی دنیا، کاخ و باغ و ویلا و ده تا کارخانه و پنجاه تا مغازه و ماشین گران قیمت نبود. نگاهشان به دنیای آباد، همان تعبیری بود که در سوره مبارکه نحل آمده که عمق آن تعبیر را امیرالمؤمنین می فرماید: «قناعت به حلال خدا».

ممکن است آدم در قناعت به حلال خدا، میلیونر هم بشود؛ اما وقتی اضافه بود، همان دستور انبیا را نسبت به اضافه عمل می کردند. بخیل نبودند، متوقف نبودند. وقتی به محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله می آید، عرض می کند: «حق من را نسبت به ثروتم بیان بکن. وضع من خوب است». حضرت می فرماید: «حقی که به ثروت داری، مسکن، لباس، خوراک و مرکب



است که البته وقتی هم زن و بچه دار شدی، طبیعتاً برداشت تو بیشتر خواهد بود». چاره‌ای هم نداری. الآن که زن و سه تا بچه داری، بالاخره یک خانه چهار اتاقی می‌خواهی، یک ماشینی می‌خواهی که همه در آن جا بگیرند، لباس بیشتری و غذای بیشتری می‌خواهی، چون نفرت بیشتر شده است. دیگر اندازه آن را خود آدم می‌فهمد.

اما اضافه آن را، پروردگار عالم در قرآن طرح داده که زکات به تو تعلق می‌گیرد؛ برو زکات بده. متوقف هم نشو و نایست؛ چون اگر بایستی و متوقف بشوی، کار تو خیلی مشکل می‌شود. البته ما هم برای اینکه به مردم خیلی فشار نیاید، یک خرده زیباتر و عاطفی‌تر باید بگوییم؛ اما بعضی جاها نمی‌شود که زیباتر و عاطفی‌تر گفت. دیگر مجبور هستیم بگوییم که پروردگار، کشاورز، طلاکار و حیوان‌داری که زکات نمی‌دهد را، صریحاً در قرآن مجید با کافر یکی کرده است. این را می‌گویند که متوقف نشو، نایست؛ چون اگر بایستد کافر می‌شود.

یا در سوره مبارکه توبه و انفال هست که وقتی پای انفاق، صدقه و خمس برای مالت به میان آمد، کنار مال نایست؛ متوقف نشو؛ چون اگر بایستی، در آیه مربوط به ثروت، پروردگار صریحاً به پیغمبر ﷺ می‌گوید که به ثروتمند بخیل، فقط یک خبر بده: ﴿قَبَشْتُمْهُ بِعَدَابِ آلِیْمٍ﴾^۱. بگو: جهنمی بودن تو قطعی است. با این بُخت هر چند رکعت نماز می‌خواهی، بخوان.

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: «نماز در قرآن، کنار زکات ذکر شده است. اگر زکات ندهی، خمس ندهی، نماز تو مرده است، لنگ است و حرکتی ندارد که خودش را به قبولی خدا برساند». همه‌جا که نماز، آدم را نجات نمی‌دهد. نماز منافقین، مگر منافقین را نجات می‌دهد؟! اگر همه‌جا نماز نجات می‌داد، ﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ﴾^۲ اصلاً نازل نمی‌شد. می‌گویند که حالا بیچاره منافق است، اما زحمت می‌کشد، وضو می‌گیرد، نماز می‌خواند، [پس] در قیامت او را خیلی دردسر ندهیم؛ نه این‌طور نیست. اگر هر نمازی عامل نجات بود، ﴿الَّذِينَ

۱. توبه: ۳۴.

۲. ماعون: ۴.

حقیقت و کارکردهای دین

﴿هُرُّرَاؤُنْ وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ﴾^۱ نازل نمی‌شد. خب تمام نمازهای ریاکارانه را قبول می‌کرد و می‌گفت: «بدبخت صبح بیدار شده، زحمت کشیده، وضو گرفته و با تن صدای خوبی هم نماز خوانده است. حالا برای جلب خشنودی دیگران هم خوانده، چه کارش دارید بدبخت را که در آتش بیاندازید و رهایش کنید؟!». اصلاً دین خدا به این شلی نیست. دین حکیمانه است، استوار است، مستدل است، قوی است، بتن‌آرمه است. مردم با بدفکری، دین خودشان را شل کردند و با بدفکری دین خودشان را باری به هر جهت کردند و با بدفکری ﴿عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^۲ شدند.

کسانی که از طریق مکتب انبیا، خوش‌فکر و آینده‌بین شدند و دینشان سالم است و در عمل به تمام جهات دین، اهل شوق هستند، اهل توقف نیستند، اهل ایستایی نیستند؛ وقتی که از وجود مقدس پروردگار عالم درخواست می‌کنند، هم پر درخواست می‌کنند و هم برای آینده درخواست می‌کنند؛ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً». چون هیچ‌جا توقف ندارند (نه در کنار مال، نه در کنار شهوت، نه در کنار زن و بچه)، هم حسنه دنیا نصیب آن‌ها می‌شود و هم حسنه آخرت.

تاریک‌فکران و دنیا دوستان

این‌ها یک عده بودند؛ اما گروه دیگر، تاریک‌فکر هستند و آینده‌نگری ندارند. پروردگار عالم می‌فرماید که این‌ها، تمام خواسته‌شان، این است: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً». معنای حسنه دنیا در اینجا، برای این تاریک‌فکرانی که آینده‌نگر نیستند، پول است. فقط پول می‌خواهند. کاری به این ندارند که پول را از کجا در بیاورند، چقدر در بیاورند، چه کار بکنند. فقط پول می‌خواهند. بعد پروردگار می‌فرماید که این‌ها ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾^۳. این کلمات قرآن خیلی فوق‌العاده است؛ چینی‌شان، انتخاب آن، ترکیب ادبی آن!

۱. ماعون: ۷.

۲. انفطار: ۶: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾

۳. بقره: ۲۰۰: ﴿فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾



این‌هایی که به خاطر تاریخ‌فکری و نداشتن چشم آینده‌نگر، فقط پول خواستند (حالا با این پول کارهایی که خودشان دلشان می‌خواهد، بکنند؛ نه کارهایی که خدا می‌خواهد؛ چون با کارهایی که دلشان می‌خواهد، دیگر صحبت آخرت نمی‌شود؛ چون آدم آخرت‌بین، زندگی دنیا را بر اساس توجه به آخرت نظام می‌دهد؛ چون می‌داند اگر انفاق نکند، زکات ندهد، خمس ندهد، ﴿إِيتَاؤِذِي الْقَرْبَى﴾^۱ نباشد، آخرتش دوزخ است. می‌داند، باور هم دارد و می‌فهمد، «مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»: در قیامت از جانب من، هیچ نصیبی نخواهند داشت. لخت‌وعور هستند و فقط هم به درد جهنم‌رفتن می‌خورند؛ چون در قیامت تمام درهای فیوضات من به روی آن‌ها بسته است.

این آیه در سوره بقره است؛ اما شدیدتر از آن، در آل عمران است که با این‌گونه مردم، من در قیامت، یک کلمه حرف نمی‌زنم؛ ﴿لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾^۲. جواب آن‌ها را نمی‌دهم. یک میلیارد بار هم با گریه در قیامت بگویند: «یا رب! یا رب!»، من جواب آن‌ها را نمی‌دهم. «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»؛ مطلقاً محل به این‌ها نمی‌گذارم. «وَ لَا يُرَكِّبُهُمْ»؛ تبریئه هم نمی‌کنم. با آن‌ها تسویه حساب هم نمی‌کنم و گناهانشان در پرونده‌شان می‌ماند.

این‌ها غیر اهل ایمانی هستند که ایستایی نداشتند. آن‌ها مورد مغفرت من قرار می‌گیرند؛ ولی این‌ها نه و تا آن ذره عمل زشتشان هم به پایشان حساب می‌کنم. من نمی‌دانم که چرا حتی بعضی از ما متدین‌ها، گول این حضرت اسکناس را خوردیم و داریم خودمان را دوزخی می‌کنیم و دردمان هم نمی‌آید. واقعاً دردمان نمی‌آید.

من در یک منطقه کشاورزی منبر می‌رفتم. یک کشاورزی یک بار پای منبر آمد و گفت: «آقا! من همه کاری از دستم برمی‌آید. کشاورز نمونه هستم. سالی بالای دو میلیارد درآمد گندم و جو و چغندر و چیزهای دیگر من است». درست هم می‌گفت؛ ولی می‌گفت: «من

۱. نحل: ۹۰.

۲. آل عمران: ۷۷: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

حقیقت و کارکردهای دین

یک کاری از دستم بر نمی آید». گفتم: چه؟ گفت: «زکات نمی توانم بدهم». گفتم: «اجبارت نکردند که زکات بدهی. فقط اعلام کردند که زکات بدهی. مجبور نیستی. نده. پروردگار عالم، در قیامت دو تا جا دارد. یکی از آن دو تا را که جهنم است، برای مثل شماها گذاشته است. خالی که نباید بماند. آنجا هم بالاخره غذا می خواهد. جهنم هم یک معده است، لقمه می خواهد. امثال تو لقمه خوبی برای معده جهنم هستند».

یک کس دیگر را دیدم که آن شهری بود و در کار کشاورزی و این حرفها نبود. یک گوشه ای من را صدا زد و گفت: «آقا! من چه کار بکنم؟». گفتم: برای چه؟ گفت: «سرانگشتی حساب می کنم، چهار میلیارد تومان، خمس مال من می شود. من هم شما آخوندها را اصلاً قبول ندارم». گفتم: «چه کسی گفته ما را قبول داشته باشید؟! شما پولت را قبول داشته باش. چه کسی گفته ما را قبول داشته باشید؟! ما اجباری نداریم. مراجع تقلید و فقها و آیت الله العظمی بروجردی و شیخ انصاری و علامه حلی و آخوند خراسانی، چه اجباری داریم؟! ما را قبول نداشته باش؛ ولی اشتباه تو این است که می گویی: آخوندها را قبول ندارم؛ تو قرآن را قبول نداری، نه ما را. به ما چه؟!».

گفتم: «یکی از این آخوندها منم. تو چهار میلیاردها را حاضری به من بدهی؟». گفت: «تو را خیلی دوست دارم؛ بله». گفتم: «من یک قرانش را نمی گیرم؛ چون مصرفی ندارم. باید بروی مقلد یک مرجعی بشوی که با تحقیق انتخاب می کنی. برو پول را به او بده. من یک دانه از آخوندها هستم. الان با من مخالف هستی که چهار میلیارد تو را فوت می کنم و پرت می کنم؟! پول که مال ما نیست. فکر می کنی چهار میلیارد را می خواهی بدهی به ما، ما هم برای بچه های خودمان یکی یک ویلا شمال بخریم، یکی یک خانه دو هزار متری در کامرانیه شمران؟! چه نیازی دارد ما را قبول داشته باشی؟! تو قرآن را قبول نداری؛ خودت متوجه نیستی». اینها را پروردگار می گوید که در آخرت هیچ نصیبی ندارند. آدم های بدفکر و آدم هایی که آینده نگر نیستند، بدبخت قطعی هستند.

این [هم از] نکته قرآنی این آیه. حتماً یادتان می ماند که قرآن می گوید: گروهی بیدار، با فکر باز و آینده نگر هستند. این را من از شخصیت آن ها درمی آورم؛ نه اینکه خوش فکری و



آینده‌نگری در آیه باشد. این‌ها که می‌گویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، معلوم است که خیلی آدم‌های خوش‌فکر و آینده‌نگری هستند. این یک عده؛ عده‌ای هم می‌گویند: «آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً». ما پول می‌خواهیم، کاری به آخرت و به این حرف‌ها نداریم.

عجیب است که قرآن در سوره شوری می‌گوید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا﴾^۱. به بخیل پول می‌دهم، به بی‌دین می‌دهم، به کافر می‌دهم، به مشرک می‌دهم، به مؤمن هم می‌دهم. آن‌ها بخیل هستند، من خدا که بخیل نیستم. از من پول می‌خواهند، پول می‌دهم؛ اما نه همه پول را؛ «نُؤْتِهِ مِنْهَا»؛ یک مقدار به آن‌ها پول می‌دهم؛ نه همه آن را. خب این نکته قرآنی بود.

نکته نبوی آیه شریفه^۲

اما در کنار این آیه، نکته‌ای است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، ما را هدایت کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوند بسیار عمیقی با مردم برقرار می‌کردند. همه را شناسایی می‌کردند. هرگاه در مسجد، جای خالی کسی را می‌دیدند، بلافاصله سوال می‌کردند. البته برای اینکه به مردم یاد بدهند؛ و الا پرونده هستی که پیش آن‌ها بوده است. ﴿كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۳.

یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء سوال کردند: «فلانی مسجد نیامده است». گفتند: «بدجور مریض شده». تشریف آوردند عیادت. دیدند خیلی بدجور مریض شده است. فرمودند: «دیشب سالم بودی؛ یک دفعه چه شد؟! چه کار کردی؟». گفت: «آقا! دیشب که به شما اقتدا کردم، گذشته خودم را که مشرک بودم، کافر بودم، اهل گناه بودم، در نماز به یاد آوردم. به پروردگار گفتم: «یک آقای در حق و من بکن این کارهای زشتی که من کردم، این کفری که داشتم، این شرکی که داشتم، این‌ها را اگر ممکن است، جریمه آن را

۱. شوری: ۲۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳. یس: ۱۲.

حقیقت و کارکردهای دین

در دنیا به من بده و دیگر در آخرت، با ما کاری نداشته باش. ما طاقت عذاب تو را نداریم». آدمم خانه و حالم بد شد و به هم خورد. [فهمیدم] دارم می میرم؛ ولی راضی هستم. فهمیدم که دارم جریمه می شوم و دیگر آن طرف کاری به کار من ندارند». فرمود: «خیلی بیجا کردی که این دعا را کردی. شما چرا بدون سؤال، وارد یک کاری می شوید؟! خیلی من را ناراحت کردی. دیشب در نماز، رفتی در خانه کریم و التماس می کنی که من را چوب بزن؟! من را تازیانه بزن؟! خیلی دعای بدی کردی. از آن دعا سریع برگرد و یک دعای دیگر بکن». گفت: «آقا! دیگر بلد نیستم چه بگویم». فرمود: بگو «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً». آدم از خدا که تازیانه نمی خواهد، عذاب نمی خواهد، جریمه نمی خواهد. گناه کردی، برو بگو: خدایا! حسنه دنیا و آخرت را به من بده. در این حسنه دنیا و آخرت، آمرزش هم هست، گذشت هم هست. بخوان تا از این رنج دربیایی. این هم یک نکته.

روایت حضرت باقر علیه السلام

اما در کنار آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، نکته ای از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است. خیلی نکته فوق العاده ای است! از آن دو تا نکته قرآنی و نکته ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند، خیلی مهم تر است. حالا در قرآن، خدا مردم را دو گروه کرده است: آدم های خوش فکر و آینده نگر، بد فکر و کج فکر و جلوی پا نگر؛ یا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به این شخص فرمودند که اشتباه دعا کردی، انحرافی دعا کردی، بد دعا کردی؛ به او یاد دادند که چطوری دعا کند.

حضرت می فرمایند: «آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...»؛ چون ائمه علیهم السلام اعماق قرآن را می دانند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: هر آیه ای ۴۹۰۰ جهت معنا دارد. هر آیه ای هفتاد معنا دارد و هر معنایی هم به هفتاد معنای دیگر راه دارد.

این را امام معصوم دارد می گوید و در کتاب های مهم ما نقل شده است. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»؛ «آتِنَا» یعنی عطا کن. اعطا کن یعنی از مقام بلندی و منزلت خودت با من معامله



کن. در این دنیا، در این پنجاه شصت سال عمر محدود من، مأموم شدن برای امیرالمؤمنین راه، به من عطا کن که من مأموم شیطان، مأموم هوای نفس، مأموم بنی‌امیه، مأموم بنی‌عباس، مأموم آمریکا، مأموم انگلیس، مأموم دلار و مأموم غریزه جنسی خودم نشوم. کمک بده. به من عطا کن تا من این چند سال محدود زندگی راه، مأموم امیرالمؤمنین بشوم. پیغمبر ﷺ بیست‌وسه سال -از مکه تا سال آخر عمرشان- این جمله را تکرار کرد. این جمله را بیشتر کتاب‌های اهل سنت هم نوشتند که آدم از آن‌ها شگفت‌زده و مات است؛ از این که این جمله نقل شده نزد آن‌ها، متوقف است، معطل است، حبس است، اسیر است. بیست‌وسه سال فرمودند: یا علی! «أَنْتَ وَ شِيعَتِكَ هُمْ الْفَائِزُونَ»^۱: رستگاری و نجات، مال تو است و مال آن‌هایی که مأموم تو هستند. بقیه ول معطل^۲ هستند. علی جان! بقیه در دین‌داریشان، حمالی مفت می‌کنند.

«و فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ»؛ حضرت ﷺ می‌فرماید: یعنی خدایا! وقتی من در قیامت وارد محشر شدم، دست من را بگذار در دست علی که علی هر کجا می‌رود، من را با خودش ببرد. این هم یک نکته آیه بود. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»؛ محور حسنه دنیا، امیرالمؤمنین است. «و فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ»؛ محور آیه هم در آخرت، امیرالمؤمنین است.

پیغمبر ﷺ می‌توانستند به ما اعلام بکنند که «شخص من اول صراط می‌ایستم و هر کدام از شما را اجازه دادم، می‌روید بهشت و هر کدام هم که اجازه ندادم، ملائکه یک لگد به پهلوی شما می‌زنند و شما را داخل آن می‌اندازند». این را می‌توانست اعلام بکند؛ ولی باز بیست‌وسه سال کراراً اعلام کرد: «علی جان! در قیامت، مردم امت من، با اجازه تو می‌توانند به بهشت بروند. اجازه ندهی، باید جهنم بروند». جواز یعنی اجازه. «برویم جواز بگیریم» یعنی از دولت عراق اجازه بگیریم که ما را راه می‌دهید که عراق بیاییم و برویم زیارت یا نه». علی جان! در قیامت اجازه رفتن بهشت را خدا به تو واگذار کرده است؛ و الا

۱. احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. سرگردان.



حقیقت و کارکردهای دین

پیغمبر ﷺ می‌توانستند بگویند: من این نکته دارد؛ یعنی علی جان! هر کس تو را قبول ندارد، ولی من را قبول دارد و فقط می‌گوید قرآن و سنت رسول الله، این شخص اجازه ورود به بهشت را ندارد. این خیلی نکته است! اجازه ورود به بهشت را دست تو داده است؛ یعنی بدون اهل بیت ﷺ، ورود به بهشت ممنوع قطعی است.

روایت امام صادق علیه السلام

اما مسئله چهارم؛ امام صادق علیه السلام آیه را در بعد دیگری تفسیر کردند. در «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، اول آخرتش را فرمودند. حالا شاید به خاطر اهمیت آخرت باشد که تفسیر آن را جلو انداختند. می‌فرمایند: «حسنه آخرت، رضوان خدا و جنت خداست». دو نعمت است. «رضوان» هم در آیات آل عمران، هم در آیات سوره مبارکه توبه آمده است. «رضوان الله و الجنة»، این دو نعمت است.

بهشت را تقریباً می‌شود تصور کرد. مثلاً آدم یک باغ بسیار آباد دنیا را ببینید. بعد بگوید: بهشت درختانی دارد که «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و خیلی از اینجا زیباتر و کامل‌تر و نامحدود هست. اما صدرالمتألهین می‌فرماید: درک «رضوان»، در دنیا امکان ندارد. ما باید وارد آخرت بشویم؛ چون درک «رضوان» مربوط به قلب است. مربوط به بدن نیست. بهشت را با بدن می‌شود لمس کرد؛ اما رضوان را فقط با دل، آن هم در قیامت باید گشایشی به دل داده بشود که رضوان تجلی بکند و آدم لذت آن را بیابد.

این مال حسنه آخرت بود؛ اما حسنه دنیا؛ چقدر عجیب معنی کردند! می‌فرماید: «الرزق». خیلی جالب است، نه؟! رزق فقط و فقط مربوط به خداست؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ﴾^۱. نمی‌گویند که حسنه دنیا، اسکناس است. می‌گویند «رزق الله» است. آنچه از کانال حلال به دست

۱. فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۹۹: «عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهَا السَّعَةُ فِي الرَّزْقِ وَ الْمَعَاشِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا وَ رِضْوَانُ اللَّهِ وَ الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ»

۲. ذاریات: ۵۸.



می‌آید، این حسنه دنیاست. «و المعاش»: و معیشت تو، معیشت پاک. اما دیگر حسنه دنیا، «حُسْنُ الْخُلُقِ» است. بخیل نبودن، متکبر نبودن، بی‌مهر نبودن، ریاکار نبودن، مهرورز بودن، متواضع بودن، فروتن بودن؛ این حسن خلق است. این چهار نکته از قرآن و پیغمبر و حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام [که بیان شد].

ذکر مصیبت

یا ابن رسول‌الله! شیعه در مدینه کم نبود، وقتی خبر شهادت شما را امروز شنیدند، معلوم است که مردم سر کار نرفتند، مغازه‌ها را بستند، در باغ‌های مدینه نرفتند. هرچه مرد و زن شیعه بود، آمدند ناله می‌زدند، گریه می‌کردند، سینه می‌زدند. منتظر بودند که فرزند عزیز شما، موسی‌بن‌جعفر علیه السلام شما را غسل بدهد؛ کفن کند؛ در تابوت بگذارد و از خانه بیرون بیاورند. با چه احترامی، با چه اشک چشمی، با چه عزتی شما را آوردند و در قبرستان بقیع، کنار قبر پدر بزرگوارتان، حضرت باقر علیه السلام دفن کردند و زیر بغل موسی‌بن‌جعفر علیه السلام را گرفتند و به خانه برگرداندند. مردم دو-سه روز به دیدن موسی‌بن‌جعفر علیه السلام می‌آمدند و تسلیت می‌گفتند. اگر به مردم می‌گفتند: چه خبرتان بود که این‌جور تشیع کردید، می‌گفتند: امام بود، پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، عالم بود، ذریه زهرا علیها السلام بود.

حسین جان! این‌ها برای تو نبود. تو امام نبودی؟! تو معصوم نبودی؟! تو عالم نبودی؟! تو ذریه زهرا علیها السلام نبودی؟! که زین‌العابدین وقتی از روی شتر، بدن قطعه‌قطعه شما را روی خاک دید، زینب کبری علیها السلام او را دید که به حال جان دادن رسیده است. صدا زد: «ای یادگار گذشتگان، ای حجت باقی‌ماندگان، عمه جان! چرا داری با جانم بازی می‌کنی؟! تو حجت خدا هستی». صدا زد: «عمه! این بدن حجت خدا نیست که قطعه‌قطعه و سربریده، روی خاک بیابان افتاده است؟! دارند ما را می‌برند و نگذاشتند ما این بدن را دفن کنیم».

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وِ لِوَالِدِنَا وِ لِوَالِدَيْهِ وِ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقُّ عَلَيْنَا. أَهْلِكَ أَعْدَانِنَا وَ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا».

جلسه هشتم

کارکرد دین و عقل

معارف انحصاری پروردگار عالم

یک نقش دین - دین خدا و دینی که پیامبران و ائمه طاهرين علیهم السلام مبلغ آن بودند؛ یا به تعبیر قرآن، اسلام - انتقال معرفت به انسان است. معرفتی که هیچ مکتبی و هیچ مدرسه‌ای دربردارنده آن نیست؛ معرفت به پروردگار، معرفت به جهان، معرفت به انسان، معرفت به چگونه زندگی کردن و معرفت به قیامت.

این رشته‌ها همه در انحصار پروردگار عالم است و با عقل به دست نمی‌آید. کسی بگوید من خودم عقل دارم و با کمک عقل به این معرفت جامع خواهم رسید، دروغ می‌گوید؛ نمی‌رسد. اگر بنا بود کسی با کمک عقل به این رشته‌های نورانی معرفت برسد، نیازی به ارائه اسلام و بعثت پیغمبران خدا نبود و از اولی که انسان را خلق می‌کردند، می‌گفتند: «یک نورافکن قوی به نام عقل، به تو دادیم. با همین نورافکن حقایق را ببین»؛ ولی این کار را نکردند.

محدود بودن حواس و ابزارهای شناختی انسان

سازمان خلقت ما به گونه‌ای است که ما در همه جهات وجودمان محدود هستیم. ما چشم داریم؛ اما همه چیز را نمی‌بینیم. خیلی چیزها هم از چشم ما دور است و غیر از آنچه هستند، می‌بینیم. خورشید را ما می‌بینیم؛ اما اگر با یک عینک دودی غلیظ ببینیم، به اندازه یک سینی گرد بزرگ می‌بینیم؛ ولی این دیدن ما دیدن درستی نیست؛ چراکه خورشید، طبق



حقیقت و کارکردهای دین

محاسباتی که کردند، یک میلیون و سیصد هزار برابر نسبت به کره زمین، بزرگتر است؛ یعنی حجمی دارد که یک میلیون و سیصد هزار برابر کره زمین است. از نزدیک دیده می‌شود؛ ولی ما آن‌گونه که هست، آن را نمی‌بینیم. یا کره ماه، یک ششم حجم زمین را دارد؛ اما ما هیچ‌وقت یک ششم حجم زمین را نمی‌بینیم و آن را کوچک می‌بینیم. اشیاء و عناصر یک مقدار که بالاتر بروند، ما به صورت یک نقطه نوری می‌بینیم. یک مقدار هم که بالاتر باشد، دیگر نمی‌بینیم. چشم داریم؛ اما نمی‌بینیم.

در اطراف خودمان هم موجودات زنده‌ای هست که خیلی به ما نزدیک هستند؛ ولی ما آن‌ها را نمی‌بینیم. گوش ما نیز نسبت به صداها همین‌طور است. الان در این جلسه‌ای که نشستیم، پر است از صدای انفجارهای عظیم ستارگان یا صدای هزاران ایستگاه رادیو و تلویزیون الان کنار گوش ما پر است؛ اما نمی‌شنویم؛ چون قدرت شنیدن ما محدود است. تمام دستگاه‌های روانی ما که می‌گویند تا حالا بیست‌وشش مرحله جهات روانی در انسان کشف شده، آن‌ها هم محدود است.

عقل نیز محدود است

به همین تناسب عقلمان نیز محدود است. عقل را به‌گونه‌ای نساختند که نسبت به حقایق فراگیر باشد و پَر عقلمان بر هر حقیقتی گسترده باشد که برای فهم حقایق نیاز به غیر خودمان نداشته باشیم.

همه ما هم می‌دانیم که مجهولات ما در مقابل معلومات ما، یک عدد بی‌نهایت در مقابل یک عدد نهایت‌دار است. ما اگر بنشینیم و معلومات خودمان را روی کاغذ بیاوریم، [می‌بینیم که] ما به یک سلسله اشیاء، علم کلی داریم و به یک سلسله اشیاء نیز علم جزئی داریم. این به خاطر محدودیت عقل ماست. لذا سازنده و خالق ما، ما را به عقل خودمان وانگذاشته است.

ما برای کسب معرفت در رشته‌علم‌هایی که عامل هدایت ما و تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت ماست، شدیداً نیازمند به غیر خود هستیم. غیر خودمان، پروردگار است، کتاب‌های آسمانی است، انبیای خدا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام هستند. به ما نگفتند که اگر علم بنایی



می‌خواهید، علم ظریف‌کاری می‌خواهید، علم آینه‌کاری می‌خواهید، علم طب می‌خواهید، علم کشاورزی می‌خواهید، علم شیمی و فیزیک می‌خواهید، به انبیا یا به قرآن مراجعه کنید. این‌ها برای این علوم، مبعوث به رسالت نشدند. تشویق کردند که علم بیاموزید؛ اما نگفتند بیابید پیش ما که ما ریاضی یا فیزیک یا شیمی به شما یاد بدهیم. عقل قدرت دریافت این‌ها را دارد و دریافت نیز کرده است.

انبیا مبعوث به رسالت نشدند، یا قرآن نازل نشده که به ما اتوبان کشتی یاد بدهد، این کار خود انسان است. می‌نشیند فکر می‌کند که من چه کار بکنم که حرکت ماشین‌ها از مشهد تا تهران روان بشود؟ این را نمی‌شود یا یک جاده‌ای که ده متر عرض آن است، انجام بدهید. ما باید بیابیم یک جاده بکشیم که از هر طرفش، هشت تا ماشین فقط برود و هشت تا ماشین هم برگردد تا تصادف نشود، ترافیک نشود، شلوغ نشود و مردم معطل نشوند. تعلیم این به انبیا مربوط نیست. خود عقل می‌نشیند و مطلب را در می‌آورد. یا اینکه چه کار بکنیم که این ده هکتار زمین، به جای پنج تن، ده تن محصول بدهد؟ این ربطی به انبیا و قرآن مجید ندارد.

ما باید بدانیم که انبیای الهی و قرآن مجید و ائمه طاهرین، فقط هدایتگر ما به جانب خیر دنیا و آخرت هستند و برای تحصیل خیر دنیا و آخرت باید یک چیزهایی را ما از آنها یاد بگیریم؛ خداشناسی است، انسان‌شناسی است، اخلاق‌شناسی است، حلال و حرام‌شناسی است، کیفیت ارتباط با یکدیگر است، عبادات است. تعلیم این‌ها بر عهده آن‌هاست؛ بر عهده عقل ما نیست. هر چند ما دل‌مان بخواهد بنده واقعی خدا باشیم؛ اما نمی‌توانیم از عقل خودمان نماز یا روزه دریاوریم، انفاق دریاوریم، اعمال حج را دریاوریم، معرفت به خدا را دریاوریم، معرفت به قیامت و دادگاه‌های قیامت را دریاوریم. این‌ها ابداً کار عقل ما نیست. اگر کار عقل ما بود که تا حالا در شرق و غرب عالم، همه به این معرفت رسیده بودند.

بشر عالم و جاهل

آن‌هایی که نرفتند سراغ انبیا و کتاب نازل‌شده، قرآن مجید در این زمینه می‌گوید: کاملاً بی‌معرفت و جاهل و نفهم هستند؛ اما در علوم دیگر نه، آدم‌های ورزیده‌ای هستند؛ بلد

حقیقت و کارکردهای دین

هستند. تا جایی دانش دارند که این همه دانشگاه‌های عریض و طول درست کردند و این همه اختراعات درست کردند. آنجا را قرآن مجید در یک آیه می‌گوید که عالم هستند و این طرف داستان را می‌گوید جاهل هستند و نفهم هستند؛ یعنی در یک آیه بشر را، جاهل و عالم می‌نامد.

عالم چه علمی؟! علوم مربوط به بدن و شکم و بیشتر رشته‌های آن را بلد هستند که حالا اگر لخته خونی در مغز یکی پیدا شود، بلد است که کاسه سر را بردارد و لخته را دریاورد و دوباره کاسه سر را بگذارد؛ یا کاسه سر را با یک مته ریزی سوراخ کند و داخل بفرستد، در صفحه تلویزیون هم ببیند و لخته خون را بیرون بکشد؛ یا بلد است یک دستگاهی بسازد که دندان پر بکند، دندان بکشد، دندان بسازد، دندان بگذارد؛ یا بلد است هواپیمای پانصد نفره را جایگزین الاغ بکند.

این‌ها را قرآن مجید در یک آیه می‌گوید که عالم هستند؛ اما در تأمین خیر دنیا و آخرتشان که علمش و معرفتش باید از ناحیه خدا و انبیا و قرآن گرفته بشود، نه، جاهل و نفهم هستند. دنیای خود را می‌توانند آباد بکنند؛ اما آخرتشان را کاملاً خراب می‌کنند. عالم مخرب و مفسد هستند.

آیه آن هم این است: ﴿يَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی عالم هستند. حرف‌های پروردگار عالم از روی دشمنی و کینه نیست. خداوند عادل است. قضاوت او، قضاوت درستی است. ما باشیم نه؛ می‌گوییم نود درصد مردم آمریکا و اروپا از بیخ‌وبن خر هستند. این طور نیست. قرآن مجید می‌گوید که در یک جهت عالم هستند و واقعاً زحمت کشیدند؛ اما در جهت دیگر جاهل هستند و نمی‌فهمند.

در کدام جهت عالم هستند؟ «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: امور ظاهر زندگی را واقعاً عالم هستند. شکی نیست که عالم هستند، دانشمند هستند، دانایی دارند، زحمت کشیدند و کارکشته هستند. عالم هستند و لقب‌هایی که به آن‌ها می‌دهند، درست است. استاد است؛ خب بله، درست است. دانشمند است؛ خب بله، درست است. پرفسور است؛ خب بله، درست

۱. روم: ۷: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُرَعَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.



است. این هم خدا می‌گوید که درست است. در قضاوت باید عدالت به خرج داد. «إِذَا قُتِلْتُمْ فَاعْتَدِلُوا»: در حق هر کس می‌خواهید حرف بزنید، عدالت را رعایت کنید. دارایی او را منکر نشوید. نگویید اصلاً نمی‌فهمد. بله؛ نصف برنامه‌ها را می‌فهمد که مربوط به زندگی دنیاست. «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ اما به امور دیگر معرفت ندارند، خدا را نمی‌شناسند، نسبت به خدا جاهل هستند، نسبت به حلال و حرام جاهل هستند، نسبت به مسائل اخلاقی و انسانی جاهل هستند، نسبت به بعد از مرگ جاهل هستند و همین جهل، آدم را با دارا بودن آن همه علم جهنمی می‌کند. اشتباه نشود که جهنمی‌ها همه بی‌سواد هستند. خیلی‌ها سواد خواندن و نوشتن ندارند، خیلی خوب اهل بهشت هستند. خیلی‌ها هم دانش فراوانی دارند، اهل جهنم هستند.

آن دانش و معرفتی که نمی‌گذارد آدم برود جهنم، آن دانش و معرفتی است که دین به آدم انتقال می‌دهد و انسان بر اساس آن زندگی می‌کند؛ اما این دانش نه؛ کارش فقط مال دنیاست؛ دل درد را خوب می‌کند، سردرد را خوب می‌کند، قلب را عمل می‌کند، رگ را عوض می‌کند.

این‌ها را بعضی‌ها اشتباه می‌کنند. فکر می‌کنند مایه نجات کامل است؛ نه؛ مایه نصف نجات است؛ آن هم نجات در دنیا از دردها، از بیماری‌ها، از مشکلات یا از سفرها. من که می‌خواهم با اسب و قاطر، از مشهد تا تهران بروم، بیست و پنج رو طول می‌کشد. خب این خیلی سخت است. با اسب و قاطر نمی‌روم. فرودگاه می‌روم؛ سوار یک وسیله‌ای می‌شوم که علم آن را درست کرده؛ یک ساعت و پنج دقیقه، تا تهران می‌روم. این علم مادی عامل حل مشکلات انسان است تا وقتی انسان زنده است؛ اما وقتی بمیرد، این علم عهده‌دار حل مشکلات جان دادن و برزخ و قیامت و دادگاه‌ها نیست. خب وقتی نداشته باشم، بعد از مردن هم در آن مشکل الی‌الابد می‌مانم؛ چون علم نجات از آن مشکلات را به دست نیاوردم تا به کار بگیرم.

برای ما فرصت نیست که یک سری افغانستان برویم که نزدیک ما هست و با این ژنرال‌های آمریکایی و فرانسوی و انگلیسی ملاقات بکنیم و به آنها بگوییم که شما جاهل

حقیقت و کارکردهای دین

هستید یا عالم هستید؟ آن‌ها نیز مدرک نشان می‌هند و می‌گویند: «چرا ما جاهل هستیم؟! ما دوازده سال ابتدایی و دبیرستان خواندیم؛ چهار سال دوره دانشگاه نظامی را طی کردیم؛ دو سال دوره دکترا را گذارندیم؛ دو سال دوره مافوق را گذارندیم؛ کجا ما جاهل هستیم؟! ما خیلی عالم هستیم. الان به من بگو جغرافیای جهان را برای تو توضیح بدهم، این داخل کله من است که ویتنام کجاست، کامبوج کجاست، لائوس کجاست، پرتغال کجاست، کشورهای خاورمیانه چند تاست، کشورهای آزاد شده شوروی چند تاست». ما به او می‌گوییم: «ژنرال عالم! این‌ها برای چه در کله توست؟!». می‌گوید: «برای اینکه وقتی ارباب دستور داد بزن، شش تا موشک آنجا رها کنم و نصف مملکت را با خاک یکسان کنم». این عالم است.

بعد پیش آن موشک‌ساز در انگلیس، در واشنگتن، در تاسیسات نظامی برویم و بگوییم: «جناب دانشمند که سرپرست این منطقه نظامی و تسلیحات هستی! ممکن است برای ما توضیح بدهید، این چیست که بیست متر قد اوست و کمرش خیلی ضخیم است؟!» خیلی راحت می‌گوید: «این تابلو را نگاه کن. این وصل به یک کامپیوتر است. من در واشنگتن نشستم. من یک دکمه را می‌زنم، این از اینجا پرواز می‌کند، می‌رود پنجاه هکتار شهر مسکو را با خاک یکسان می‌کند». الان بمب‌هایی که آمریکا و اسرائیل و انگلیس و فرانسه و دو سه تا دیگر کشور دارند، اگر همه را بیاورند بالا و رها بکنند، ده برابر کره زمین را تخریب می‌کنند. ببینید این علم است. آیا این علم، دم مردن، در برزخ، در قیامت، آدم را نجات می‌دهد؟! آنجا هم می‌شود موشک‌پرانی کرد و جهنم را با خاک یکسان کرد؟! این علم چگونه زندگی کردن با یکدیگر را یاد می‌دهد؟! اصلاً وقتی آمریکا افغانستان آمد، چگونه زندگی کردن با افغان‌ها را یادشان داد؟! یا مدتی که در عراق بود، چگونه زیستن را یاد داد که یک میلیون نفر، مرد و زن و عروس و داماد و بچه، کشته شدند؟! این دانش چگونه زیستن را که یاد نمی‌دهد.

ای کاش همه آن‌هایی که چشمشان به آن‌هاست و دلشان می‌خواهد آن‌ها را سرمشق زندگی قرار بدهند و اروپا و آمریکا را بهشت برین می‌دانند، امروز در جلسه شما بودند و حالیشان



می‌شد که آن علم الان دارد چه کار می‌کند. نهایتاً اگر این علم از کشت و کشتار ساکت شود، هیچ‌کس را نکشد، حمله به هیچ‌جا نکند، کارش چیست؟! همین که دلت درد گرفت، برای اینکه نمیری، دلت را خوب کند؛ یا اگر سل گرفتی، حصبه گرفتی، تو را خوب کند؛ یا اگر می‌خواستی از تهران به مشهد بیایی، تو را یک‌ساعته بیاورد. حالا دارند هواپیمایی می‌سازند که از تهران تا مشهد را سی‌ودو-سه دقیقه می‌آید. یک روزگاری هم ما نیستیم که از تهران مردم را سوار می‌کنند و ده دقیقه‌ای مردم را مشهد می‌آورند. دارند دنبال این کار می‌روند. واقعاً آیا این دانش چگونه زیستن را به ما یاد می‌دهد که با خودت، با پدر و مادرت، با زن و بچه خودت، با مردم، با نعمت‌ها و با دنیا چگونه زندگی کنی؟! نه؛ یک کلمه هم یاد نمی‌دهد؛ چون بلد نیست. این علم الهی، عقلی نیست که به بشر بگویند با عقلت همه را بیاب. همین‌جا امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «انّ دین الله لا یصاب بالعقول الناقصة و المقایس الفاسدة»: دین با عقل قیاس نمی‌شود که بگوییم: می‌نشینم فکر می‌کنم، «خودم همه موارد نجات دنیا و آخرت را درمی‌آورم»؛ یا اینکه بنشینم بگویم: «نه؛ این حرف دین با عقل من نمی‌سازد». مگر عقل تو چقدر است؟! تمام مغز تو را دریاورند و در یک بشقاب بریزند، یک گربه را سیر نمی‌کند. چه با عقل تو نمی‌سازد؟! عقل تو چه هست؟!

دین، تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت

دین تجلی علم پروردگار، برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم است؛ نه فقط دنیای آن‌ها، نه فقط آخرت آن‌ها. این حرف امام صادق علیه السلام چقدر زیباست! «لَیْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ»: از امت من نیست کسی که مطلقاً پشت به دنیا کند و بگوید من فقط آخرت را می‌خواهم؛ من نه ازدواج می‌خواهم، نه خانه می‌خواهم، نه خوراک می‌خواهم، نه لباس خوب می‌خواهم. شب‌ها یک سرپناهی گیر می‌آوریم و دراز می‌کشیم و روز هم یک دو قدم برمی‌داریم و یک لقمه نان خشک، ما را بس است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید که این دیوانه از امت ما نیست؛ چون ضد علم دین، دارد حرکت می‌کند.

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶: «لَیْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ».

حقیقت و کارکردهای دین

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛ چه کسی گفته که کاسبی را به خودت حرام کنی؟! خانه به دست آوردن را برای خودت حرام کنی؟! زن گرفتن را حرام کنی؟! غذای خوب خوردن را حرام کنی؟! کی به تو گفته که این‌ها را ممنوع کنی؟! پس تو از این رده خارج هستی. این یک بدنه مردم که هر کسی دنیای خود را به کل ترک بکند، از ما نیست؛ «لیس منا».

مؤمنین زمان موسی بن عمران علیه السلام یک روز - من به مناسبت دیگری، آیات سوره قصص را در این جلسه خواندم. این جمله را من آن روز نخواندم؛ چون ارتباطی به بحث آن روز من نداشت - بر اساس تعالیم دین، به قارون گفتند: «هیچ کس نگفته که هر چه دارید، در راه خدا بده؛ نه. این قانون باطلی است. این درست نیست». «وَلَا تَتَسَّ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»^۱. این حرف قرآن است؛ نه دنیایت را پشت سر نینداز. خانه می‌خواهی، زن می‌خواهی، بچه می‌خواهی، عروس و داماد می‌خواهی، کشاورزی می‌خواهی، صنعت می‌خواهی، دامداری می‌خواهی، تجارت می‌خواهی؛ تمام این‌ها در دین خدا - هم در قرآن، هم در روایات - قانون دارد؛ قانون‌های ظریف که هیچ‌کجای دنیا نمونه‌ی قانون‌های ما را ندارند.

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ»؛ هرکسی که به کل رابطه‌ی خود را با آخرت ببرد و آخرت را یادش برود و فقط بیاید دنیای خود را به‌گونه‌ای که دلش بخواهد آباد کند؛ یک خانه بسازد با خشت طلا یا نقره، یک گله با دو میلیون گوسفند و گاو داشته باشد، ده تا کارخانه داشته باشد و بقیه آن و یک لحظه هم برای آخرت خودش کار نکند، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «این آدم که آخرت را رها کرده و به دامن دنیا چسبیده و خوب هم دنیای خود را بالا برده، این شخص از ما نیست. این دو تا بیگانه از من هستند»؛ اما مردم معقول، وزین، درستکار و باانصافی که بر اساس تعالیم دین خدا، هم دارند دنیای خودشان را با قید حلال آباد می‌کنند، هم در چهاردیواری این دنیای آباد، آخرتشان را دارند آباد می‌کنند، این‌ها از من هستند.

۱. قصص: ۷۷: «وَاتَّبِعْ فِيمَا أَنَاكَ اللَّهُ التَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَتَسَّ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبِغِ النَّسَافِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»



معیار سعادت مرد

مؤمن دو تا زندگی خوب دارد؛ یک زندگی خوب محدود در دنیا و یک زندگی خوب نامحدود در آخرت. در دنیا می‌کوشد تا بتواند به قول پیغمبر اکرم ﷺ، یک خانه وسیع برای خودش آماده بکند، یک مرکب خوب و یک زن خوب بگیرد. این‌ها در روایات است. «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ»^۱: از خوبی‌های زندگی دنیای مؤمن، خانه وسیع است. از خوبی‌های زندگی دنیای مومن، «لِزَوْجَةِ الصَّالِحَةِ»: خانم شایسته پاکدامن باوقار و بچه‌آور است. این را پیغمبر ﷺ اسم می‌برد؛ خانمی که عقیم نباشد و اولاد بیاورد. از سعادت مرد است که مرکب داشته باشد.

امام سجاده ؑ به حرف‌های پیغمبر ﷺ اضافه می‌کند و می‌فرماید: از جمله خوشبختی‌های انسان این است که محل درآمدش، در شهر خودش باشد که کنار زن و بچه خود باشد و غروب پیش زن و بچه خودش برود^۲. نه اینکه بیست روز آلمان باشد، ده روز انگلیس باشد، سی روز ژاپن باشد، پنجاه روز چین باشد و گاهی هم بیاید ایران و یک سری به خانه بزند که اسم زنش را یادش نرود و یادش نرود که چند تا بچه دارد. این آدم خوشبختی نیست. امیرالمؤمنین می‌فرماید این آدم بدبختی است.

حرکت و معرفت

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». بحث را با یک روایت طلای بیست‌وچهار عیار از وجود مقدس امیرالمؤمنین ؑ تمام می‌کنم. عجب روایتی است! این حرف‌ها مال هزار و پانصد سال پیش است. اگر در تمام آمریکا و اروپا بگردید، نمونه این حرف‌ها را در کتاب‌های آن‌ها نمی‌بینید.

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۵: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَ الْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ وَ الْمَرْكَبُ

الْبَهِيُّ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ»

۲. کافی، ج ۵، ص ۲۵۸.

حقیقت و کارکردهای دین

یک روز کمیل خدمت امیرالمومنین رسید. کمیل از شهدای بسیار والامقام فرهنگ تشیع است. کمیل در سن بالای هشتادسالگی به فرمان حجاج بن یوسف، به جرم عشق به امیرالمؤمنین سرش را از بدن جدا کردند. بنی امیه و بنی عباس، حتی محبت به اهل بیت علیهم السلام را جرم قابل اعدام می دانستند. مثل روزگار ما که عربستانی ها، آخوندهای پاکستانی، فتوای قتل شیعه را می دهند که اگر هفت تا شیعه را بکشید، زنان و دختران آن ها را اسیر کنید، اموال آن ها را ببرید، یقیناً اهل بهشت هستید. این دین عربستان است؛ دین آدم کشی است، دین قتل، دین غارت، دین تجاوز به ناموس؛ این دینشان است. این احمقی که در قطر است، قرضاوی، سگ پیرمردی که مفتی اهل تسنن است و در یک قدمی مرده شورخانه است، آن هم فتواهایش نسبت به شیعه ها همین طور است. حتی به سنی ها فتوا داده که دخترانتان را بفرستید سوریه تا این جوانانی که در سوریه دارند مردم را می کشند، با دختران شما باشند و این ها به گناه نیفتند؛ یعنی کشتن و سر بریدن و سوزاندن و غارت کردن و خراب کردن گناه نیست؛ اما اگر بیچاره ها بی زن بمانند، دچار گناه بشوند. خریّت مفتی این ها را ببینید تا کجاست؛ از عرش هم بیشتر است!

این کمیل بسیار انسان والایی بود و اهل یمن هم بود. یک روز در محضر امیرالمؤمنین بود. چقدر این روایت عالی است! امام علیه السلام به او فرمودند: «یا کَمیل! ما مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا و أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»: کمیل هیچ حرکتی در این زندگی تو انجام نمی دهی، مگر اینکه برای آن حرکت نیازمند به معرفتی هست که بفهمی این حرکت تو حق است یا باطل است، درست است یا نادرست است. کمیل! قبل از تکان خوردن، باید معرفت کسب بکنی که نظر دین، قرآن، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام نسبت به این حرکت تو چیست؛ بعد معرفت اقدام کن و قبل از معرفت هیچ اقدامی نکن. حرف تمام شد. البته حرف امروز و الا بحث نقش دین در زندگی، بحثی نیست که به این راحتی تمام بشود.

ذکر مصیبت ابی عبدالله علیه السلام

واقعاً انسان می ماند که این مصائبی که در کربلا اتفاق افتاد، کدام آن سوزنده تر و سخت تر بود. نمی تواند آدم انتخاب بکند و بگوید: مصیبت علی اکبر، قمر بنی هاشم، بچه شش ماهه. خیلی انتخاب آن سخت است؛ اما باید بگوییم در بین این مصائب پرفشار و سخت، یکی از آن ها که واقعاً جان گداز بود، مال آن وقتی است که تمام زن ها و دخترها و بچه ها، باورشان شد که ابی عبدالله علیه السلام دارد می رود و دیگر بر نمی گردد. ما واقعاً نمی توانیم حال زن و بچه و دخترها و بچه ها را درک بکنیم که می دانستند، اگر ابی عبدالله علیه السلام شهید بشود، خیمه ها را آتش می زنند، کتک می زنند، باز می کشند، اسیر می کنند. شما اینجا در این حسینیه نشستید. فرض کردن که محال نیست. فرض بکنید یک شش تا شیر پست بی رحم، الان بیابند در خانه شما را بشکنند و زن و بچه شما را با طناب ببندند و با شلاق بزنند و بگویند: ما شما رو روی مرکب لخت، می خواهیم از این کشور به یک کشور دیگر ببریم. شما چه می کنید؟! چه حالی دارید؟! این تصور زن و بچه ها بود که برایشان یقینی هم بود.

یک چند قدمی مرکب رفت. زینب کبری علیها السلام روی زمین نشسته بود. نگاه می کرد که ابی عبدالله علیه السلام دارد می رود.

کجا رفتی که رفت از دیده ام دل	به دنبال غمت منزل به منزل
کجا رفتی که خونم خورد هجران	کجا رفتی که کارم گشت مشکل
به دریایی فکندی خویشتن را	کران موجی نمی آید به ساحل
الا ای همنشین دل کجایی	نمی پرسی چرا حال من و دل

دیگر ابی عبدالله علیه السلام را ندید تا وقتی که ذوالجناح با یال غرق خون برگشت. زن و بچه با پای برهنه، دوان دوان به طرف میدان کربلا آمدند. وقتی رسیدند که «و الشمر جالس علی صدره».

از حرم تا قتلگه زینب صدا می زد حسین... دست و پا می زد حسین...

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدِينَا. اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا اللَّهُمَّ سَلِّمْ دِينَنَا وَ دُنْيَانَا اللَّهُمَّ أَهْلِكَ أَعْدَانِنَا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِمَوْتَانَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا».

جلسہ، مقم

منفعت و سود حقیقی

عاقبت دوری از دین

نقش دین، بالاترین نقش و پرمفصلترین نقش در زندگی انسان است؛ چنانکه تاریخ ثابت کرده است که هر فردی، هر خانواده‌ای و هر جامعه‌ای، جدای از دین واقعی خدا زندگی کند، تبدیل به حیوان می‌شود. به تعبیر قرآن مجید، اخلاق و رفتار و کردار چهارپایان را می‌گیرد.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾^۱؛ آن‌هایی که تمام زندگی و حیاتشان، عبارت است از خوش‌بودن، بهره‌وری از طریق لذت‌های نامشروع و بی‌قیدوشرط و شکم‌چرانی، یک زندگی مانند چهارپایان دارند و اینان جایگاهشان در آتش است؛ به علت اینکه تمام استعدادهای معنوی خود را زیر هوار^۲ شهوات حرام و شکم‌نابود کردند و چراغ انسانیت خود را به خاموشی نشانند. این‌ها مردمی هستند که نه برای خودشان منفعت دارند و نه برای دیگران.

منفعت دنیوی و خسران زندگی

آنچه هم که از زندگی آن‌ها به نظر ما اهل ایمان، منفعت می‌رسد، قرآن مجید منفعت و سود نمی‌داند. آن منفعت و سودی که مورد نظر قرآن مجید است، فقط در عرصه ایمان، اخلاق حسنه و عمل صالح ظهور می‌کند. آن کسی که تمام شئون انسانیت او نابود است و

۱. محمد: ۱۲.

۲. دادو فریاد.

حقیقت و کارکردهای دین

فقط زندگی او عبارت از شهوات و شکم است، صاحب منفعت و سود نیست. در یک فضایی دارد زندگی می کند که قرآن مجید می فرماید: آن فضا، فرو رفتن در خسران است. نسبت به این مسئله قسم هم می خورد؛ «وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۱.

وقتی که آیه شریفه با قسم نازل شد، کسی از پیغمبر اکرم ﷺ پرسید: «لَفِي خُسْرٍ» یعنی چه؟ من متوجه نمی شوم؛ نمی فهمم. وقتی که آدم دچار تماشای ظواهر زندگی مردم باشد و ارزیاب معنوی نباشد، بخشی از آیات قرآن مجید را نمی فهمد. فکر می کرد، این کفار، این مشرکین، منافقان مدینه، یهودی های مدینه، مسیحی های مدینه که خانه های خوبی دارند، درآمدهای خوبی دارند، زندگی گسترده ای دارند، مشکلاتی در ظاهر ندارند؛ اینها چطوری «لَفِي خُسْرٍ» هستند؟ مگر می شود؟! یک انسانی که یک خانه مجلل دارد، مرکب گران دارد، درآمد سنگین دارد، یک زندگی به ظاهر راحتی دارد برای خودش، زن و بچه اش و آنهایی که برای او کار می کنند، این چطوری «لَفِي خُسْرٍ» است؟

نگاه مؤمنان زمان موسی ﷺ به ثروت قارون

طبق آیات سوره مبارکه قصص، همین نگاه را یک عده ای از مؤمنان زمان موسی ﷺ، نه همه، به قارون داشتند که او در چه خسارتی است؟!

دسته ناله کنندگان

موسی بن عمران ﷺ که می گوید: «تو داری ضرر می کنی»، کجا دارد ضرر می کند؟! قرآن مجید که [درباره] ثروت سنگین، انبارهای پر جنس، [درباره] اینکه کلیدهای این انبارها دست یک گروه قوی و ورزیده بود که می رفتند باز می کردند و جنس می ریختند و جنس می فروختند [و درباره] اینکه در مملکت مصر و کنار رود نیل این ساختمان و این زندگی و این ابزار و این وسایل و این فرش ها و پرده ها دارد، می گوید؛ چطوری دارد ضرر می کند؟

۱. عصر: ۲۱.



هم باورشان نمی‌شد که این آدم در خسارت است، هم پروردگار می‌فرماید که شب‌وروز این بخش از مردم مؤمن آرزو می‌کردند و آه می‌کشیدند که ما نسبت به عبادت خدا و دینداری چه کمبودی داریم که خدا چنین ثروتی را به ما نمی‌دهد؛ اصلاً این‌گونه ثروت حق ماست. ما که در نماز جماعت صبح و ظهر و شب شرکت می‌کنیم، سینه که می‌زنیم، گریه که می‌کنیم، کمیل که می‌رویم، ندبه که می‌رویم، زیارت که می‌رویم، روزه ماه‌های گرم تابستان رمضان را که می‌گیریم؛ چرا این قدر زندگیمان محدود است و -به نظر خودشان- چرا سخت داریم زندگی می‌کنیم؟ بالاخره ما هم دلمان می‌خواهد عروسی دخترمان و پسرمان در بهترین هتل باشد و خوب بتوانیم خرج بکنیم. نکند نظام عالم نسبت به ما اشتباه کرده باشد. آرزو می‌کردند ای کاش مانند قارون بشوند.

دسته مؤمنین واقعی

مردم مؤمن دیگر که دین را خوب شناخته بودند و تمام دقایق و لطائف مسائل الهی را - هم از طریق موسی بن عمران علیه السلام، هم از طریق تورات- درک کرده بودند، یک نگاه دیگری داشتند. این‌ها نگاهشان، یک نگاه مثبتی بود. اصلاً گله‌ای و شکایتی نداشتند. نظرشان در یک کلمه این بود که تمام عالم هستی، یک مالک دارد و ما مالک دومی در این عالم سراغ نداریم.

﴿اللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱: مالکیت تمام آسمان‌ها و زمین، منحصر در خداست. این که در آیه شریفه «الله» جلو افتاده و «لام» هم سر کلمه «الله» آمده، مقدم بودن «الله» بر «ملک السموات و الارض» از نظر ترکیب ادبی از نظر ترکیب ادبی، معنی آن این است که جهان آفرینش، یک مالک دارد و آن هم وجود مقدس حضرت الله است. حیوانات، پرندگان، چرندگان و ماهیان دریا که در این دایره نیستند تا چیزی را به دست بیاورند و ادعای مالکیت بکنند. سفره پروردگار برای آن‌ها بدون این نوع قراردادهایی که ما داریم، پهن است. این ما هستیم

۱. آل عمران: ۱۸۹.

حقیقت و کارکردهای دین

که هر کدام ما، میلیون‌ها سال است، یک قطعه زمینی را انتخاب کردیم یا خریدیم و یک مغازه‌ای، یک کارخانه‌ای، یک کشاورزی راه انداختیم و محصولاتی، اموالی، خانه‌هایی و مرکب‌هایی را به دست آوردیم و با غفلت از این حقیقت که عالم فقط یک مالک دارد، می‌گوییم ما مالک هستیم. هیچ‌جای قرآن مجید ندارد که شما مالک هستید.

ملکیت یا خلافت؟!

در قرآن مجید دارد که **﴿أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾**^۱. کلمه «مُسْتَخْلِفِينَ» حاوی لغت «خلیفه: جانشین» است. «مُسْتَخْلِف» یعنی کسی که به جانشینی انتخاب شده است. قرآن مجید می‌گوید: شما در کل اموالتان، هر چه می‌خواهد باشد - کم یا زیاد - البته اگر حلال باشد، خلیفه من هستید؛ نه مالک مال. در حرام نیز، ما خلیفه خدا نیستیم و در حرام نسبت به مال حرام، هیچ حقی نداریم. تنها حقی که از مال حرام به عهده ما هست، این است که برداریم، ببریم با احترام به صاحبش بدهیم، عذرخواهی بکنیم، حالیت بطلبیم. شما در مال، خلیفه من هستید.

آیا ملکیت ذاتی انسان است؟

این ادعای ملکیت شما که ما مالک هستیم، نمی‌تواند ادعای ذاتی باشد. اگر شما مانند پروردگار، ذاتاً مالک بودید، جدا شدن ملک از شما محال بود؛ درحالی‌که املاک و اموال شما، دست‌به‌دست می‌چرخد؛ گاهی می‌فروشید و گاهی پولتان را به مستحق می‌دهید و از شما رد می‌شود. بر فرض که آنچه خریدید، دیگر نفروشید و مالی هم به کسی ندهید و کنار این ثروت کلان میلیاردی، فقط خودتان بنشینید و بخورید و بیوشید و با آن، این طرف و آن طرف بروید؛ باز هم بسته به ذات شما نیست؛ چون سُرُوكَلَّه ملک‌الموت که پیدا بشود، شما را قیچی می‌کند و دیگر شما مالک مال به نظر خودتان نیستید. به نظر پروردگار که اصلاً ملکیتی ندارید و دیگر مجاز به تصرف در اموال مانده نیستید. یک

۱. حدیث: ۷.



قرانش را نمی‌شود، برایتان هزینه نکنند. اگر وصیت نداشته باشید، در ثلث هم، هیچ حقی ندارید و کل دویست میلیارد و صد میلیارد، مال آن ورثه‌ای است که کنار دامن شما و کنار بُخل شما تربیت شدند. جنازه در اتاق است، اگر ورثه اجازه دادند که از این دویست-سیصد میلیارد، به شما کفن و قبر بدهند، می‌شود کفن و قبر را بدهند؛ اما اگر ورثه اجازه ندادند، حتی یکی از آن‌ها بگوید: «من به نسبت سهم خودم راضی به این کفن و قبر نیستم»، جنازه را باید تحویل شهرداری بدهند که او هر غلطی می‌خواهد با جنازه بکند، بکند.

همه نان خور خداییم

ما مالک نیستیم. مؤمنین واقعی زمان موسی علیه السلام، این معنا را خوب درک کرده بودند. کنار آن، در ذهنشان بود که «الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ». این جمله مال پیغمبر صلی الله علیه و آله است. انبیای دیگر هم به مردمشان و به جامعه زمانشان، این معانی را انتقال داده بودند که تمام انسان‌ها، نان خور پروردگار هستند؛ نه نان خور خودشان. «الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ». بعد از این، مؤمنین واقعی می‌گفتند: «خب ما نان خور خدا هستیم. پروردگار یک سفره‌ای پهن کرده است. به ما هم تعارف کرده که سر این سفره بنشینیم. گاهی که ما سر سفره می‌نشینیم، روبه‌روی نان خالی هستیم. دست ما به جاهای دیگر سفره نمی‌رسد و نان خالی را می‌خوریم و شکر می‌کنیم؛ یک روز مقابل نان و ماست و سبزی قرار می‌گیریم؛ یک روز مقابل نان و آبگوشت؛ یک روز مقابل نان و سیب زمینی قرار می‌گیریم؛ دو روز هم ممکن است، سر سفره بنشینیم و نان جلوی ما نگذارند. ما مهمان هستیم، صاحب خانه هم نیستیم، مالک هم نیستیم، کارهای هم نیستیم»؛ «العبد و ما فی یده کان لمولاه»^۱.

سیره نبوی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آرام‌ترین مردم عالم نسبت به شکم و بدن بودند. در روایات دارد که گاهی سه شبانه‌روز در مدینه، با آن همه مرید و ارادتمند، بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گذشت و

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۳۹۱.

۲. جامع الشتات، ج ۲، ص ۴۱۰.



غیر از آب خالی چیزی گیر او نمی‌آمد. نه زبان گله داشت، نه زبان شکوه داشت، نه آه سرد می‌کشید و نه خودش را نسبت به دیگران ارزیابی می‌کرد که من عزیزترین مخلوق جهان و بهترین عبد در پیشگاه پروردگار هستم، حالا با این محبوبیت و عزتم، چطور شده که پروردگار مهربان عالم، یک نان و پنیر در این دو-سه روزه به من نداده است؟! این را هم در ذهنشان نمی‌گذراندند. می‌فرمودند هر وقت ندارم، می‌گویم: «الحمد لله علی کل حال» و هر وقت دارم، می‌گویم: «شکراً لله». من مهمان هستم و تسلیم صاحب این عالم که سر این سفره چه برای من گذشته؛ نان جوین است، خدایا شکر؛ نان و آبگوشت است، خدایا شکر. شصت سال هست دارم می‌دوم، بندگی می‌کنم، نمی‌گویم که چرا مثل قارون، ثروتمند نمی‌شوم. خیال او راحتِ راحت است. می‌گوید: پروندهٔ درآمد من در پیشگاه پروردگار عالم، طبق قرآن مجید، پرونده قدر است؛ نه پرونده بسط.

﴿يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾؛ این ارادهٔ من است، این حکمت من است، این محبت من است که سفره را برای یک عده‌ای گسترده پهن می‌کنم که خوب گیر آن‌ها می‌آید و برای یک عده‌ای هم به اندازه بخورونمیر؛ اما خدایی نیستیم که این بخورونمیر پنجاه-شصت ساله را در قیامت برای آن‌ها جبران نکنم. وقتی صبر می‌کنند و دنبال حرام نمی‌روند، من به بهترین وجه جبران می‌کنم. همین صبرشان بر محدود بودن درآمدشان، عبادت نفسشان است که من فردای قیامت به این صبرشان، دو برابر اجر می‌دهم. این را در قرآن وعده داده است که «أَجْرُهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»؛ در قیامت و در پیشگاه من دو پاداش دارند.

ما همه مهمان سفرهٔ پروردگاریم

مؤمنین واقعی این حقایق را زمان موسی بن عمران علیه السلام درک کرده بودند که اولاً ما مالک هیچ چیزی نیستیم و نمی‌توانیم هم باشیم؛ چون جهان خلقت منحصرأً یک مالک دارد. تمام آیاتی که در قرآن مجید «کلمه» ملک دارد، «الله» با «لام» ملکیت، مقدم بر «ملک» است؛

۱. رعد: ۲۶ ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾



یعنی این مالکیت انحصاری است و یک نفر مالک واقعی است. «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ». پس من آنچه که دارم - کم یا زیاد، یا به تعبیر قرآن بسط یا قدر - مالک آن نیستم. من در این دنیای پنجاه-شصت ساله، مهمان این مالک و تسلیم او هستم. من تسلیم صاحب خانه هستم [نسبت به] هر چیزی که برای خوردنم، برای پوشیدنم، برای مرکبم، برای زندگی، با فعالیتی که دستور داده انجام بدم، گیرم بیاید. دستم را دراز به جاهای دیگر سفره که اجازه نداده، نمی‌کنم؛ یعنی به مال دیگران، به پول دیگران، به غذای دیگران، به زمین دیگران. آن هم یک مهمان دیگر است و حق برای خودش دارد. فعلاً این مقدار حق را به من داده است. نه دستم دراز است، نه آه با حسرت می‌کشم و نه گله‌مند هستم و نه شکوه دارم. به من گفتند: «سر این سفره بنشین. همینی که دارد می‌رسد رزق توست. بر این صبر کن و از این دایره بیرون نرو که دچار حرام بشوی. بنده ما هم باش. ما به خاطر این صبر، دو تا پاداش در قیامت به تو می‌دهیم». آن‌ها می‌گفتند که حقیقت این است. هیچ آرزویی نمی‌کردند که ای کاش یک‌روز ما مثل قارون بود.

اما آن‌هایی که نگاه دقیقی به مسائل الهی نداشتند [و تنها] یک ایمانی به موسی عَلَيْهِ السَّلَام آورده بودند و یک عبادتی هم می‌کردند، اما ارزیاب حقایق نبودند و نمی‌آمدند بپرسند، کم می‌آمدند کنار منبر موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَام، به یک دین و ایمان محدودی قانع بودند و اعماق دین را نمی‌رفتند بفهمند؛ هر روز و هر شب، این‌ها از خدا گله داشتند. وقتی قارون را که می‌دیدند، در قلبشان می‌گفتند: ما داریم عبادت می‌کنیم، ما آدم خوبی هستیم، ما داریم روزه تو را می‌گیریم، ما داریم نماز را می‌خوانیم، اما همه پول‌ها را به آن دادی؛ خب این‌ها را به ما هم بده. ای کاش مثل قارون بودیم.

اصل مطلب از ذهن‌تان فراموش نشود که پروردگار عالم می‌فرماید آنی که محدود به شکم و لذات است، «كَالْأَنْعَامِ» هستند. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ». کراراً در قرآن می‌گوید که به زندگی ظاهر این‌ها چشم ندوزید، کاخ‌های آن‌ها را نبینید، خانه‌های میلیاردی آن‌ها را نبینید، ماشین‌های هفتصد میلیون تومانی آن‌ها را نبینید،



حقیقت و کارکردهای دین

فرش‌های ابریشم آن‌ها را نبینید، این‌ها شما را از دایرة واقعیات خارج نکند، حالتان به هم نخورد، نفس با حسرت نکشید، آرزوی این‌ها را نکنید. قسم به زمان که کل این‌ها غرق در خسارت هستند.

خب چه کسی می‌فهمد این‌ها غرق در خسارت هستند؟ آنکه دین را خوب می‌فهمد، آنکه مالکیت خدا را فهمیده که عالم یک مالک دارد، آنکه فهمیده مالک نیست، آنکه فهمیده تقسیم‌بندی خدا حکیمانه است که از تقسیم او نسبت به مادیات، یک خانه صدمتری و یک غذای بخورونمیر و یک لباس و یک مرکب به من رسیده است. مهمان هستم. به من ربطی ندارد که چرا زندگی من اینگونه است؛ اگر هم به مشکل برخورد کردم، به مؤمنین واقعی گفته که واجب است به این بنده مؤمن من برسید و مشکل او را حل کنید. آن‌ها اگر مشکل را حل نکنند، در قیامت دادگاه دارند و محکوم هستند. من اگر مشکلم حل نشد و صبر کردم و بی‌دین نشدم، دارای دو پاداش هستم.

سرمست از حقایق

این‌ها را اگر آدم بفهمد، خیلی آرام و راحت زندگی می‌کند و در زندگی خود هم عجیب خوش است! من بعضی از این فهمیده‌ها را با این زندگی‌های محدود که دیدم، پیش آن‌ها رفتم. گاهی تا آخر عمرشان هم به آن‌ها سر می‌زدم. اصلاً هفته‌ای یک بار برای خودم برنامه گذاشته بودم که پیش آن‌ها بروم. دو نفر آن‌ها، شغلشان حمالی بود. یکی از آن‌ها تا نود سال زنده بود؛ یکی از آن‌ها هم تا صدوشانزده سال. این‌ها از آن زندگی محدود، به خاطر فهم این حقایق، نه اینکه لذت می‌برند، سرمست بودند؛ یعنی آدم وقتی پیش آن‌ها می‌نشست که با آن حال، با آن نشاط حرف می‌زدند، فکر می‌کرد که آن شراب طهور بهشت را، خدا همین‌جا در حلقشان ریخته است که حالت مستی دارند.

آن یکی که صدوشانزده‌ساله بود، من تا آخر عمرش پنج‌شنبه‌ها پیش او می‌رفتم. خانه محدودی داشت که ملک او نبود و کسی به او واگذار کرده بود و کرایه نمی‌گرفت؛ چون دوستش داشت. یک دانه از آن گلیم قرمزهای کاشان‌بافت، زیر پایش بود. یک رخت‌خواب داشت. همسرش هم فوت کرده بود. دو-سه تا استکان و یک کتری و یک والور برای گرم



کردن غذا داشت. ساعتی را می‌رفت، حمالی می‌کرد. پول به او می‌دادند. پولش را می‌آورد هر روز بغل رختخواب، دست نمی‌زد. هر سه شبانه‌روزی، یک بار ختم قرآن می‌کرد. تمام صفحات قرآنش از اشک چشمش نقاشی شده بود. صدای خیلی باحالی داشت. از اول که قرآن می‌خواند، مثل مادر بچه‌مرده اشک می‌ریخت و این اشک‌ها در قرآن می‌ریخت و توجه نداشت. اصلاً در عشق آیات بود. خرج یک هفته خود را از این پول جدا می‌کرد. صبحانه او یک نان و چای و گاهی پنیر بود. ناهار او را، چند تا متدین که در محل ما بودند، برای او می‌بردند. شام هم نمی‌خورد. سر هفته می‌دید، از پول حمالی شش هزار تومان، هشت هزار تومان، اضافه آمده است. هفت-هشت تا مستحق را شناسایی کرده بود. پیاده می‌رفت و این هشت هزار تومان را در خانه آن‌ها می‌داد و برمی‌گشت. نه آهی می‌کشید، نه حسرتی داشت، نه می‌گفت: «خدایا! من هر سه شبانه‌روز، یک بار قرآن تو را ختم می‌کنم؛ صبح‌ها و ظهر که نماز جماعت می‌آیم؛ چرا به ما مثل میلیاردرهای تهران، پول ندادی؟!». به قدری آرام بود که حساب نداشت!

گاهی هم که به او می‌گفتند: «مش مرتضی! چه حالی داری؟!»، می‌گفت: «هیچ کس حال من را ندارد؛ چون من هیچ دغدغه و هیچ نگرانی‌ای ندارم». گفتیم: «برای آینده و بعد از مردنت چه؟!». گفت: «اینجا که صدوشانزده سال است، مهمان کریم بودیم. آنجا هم مهمان همین کریم هستیم دیگر. یکی دیگر که نیست. همانی که صدوشانزده سال نان شکم و لباسم را رسانده، دستم را در جیبم کرده که دریاورم و به مستحق بدهم، همان خداست دیگر. ما مهمانی اول را داریم تمام می‌کنیم و سراغ مهمانی دوم می‌رویم». اگر بگویید یک ارزن از مرگ می‌ترسید؛ ابادا. می‌گفت: «صدوشانزده سال مهمان کریم هستیم؛ بعد از مردن هم، همان کریم مهماندار من است».

البته آیات قرآن را معنی آن‌ها را خیلی درک نمی‌کرد؛ اما این را خدا به او فهمانده بود که بعد از مرگ امثال شما، مهماندار و پذیرایی‌کننده شما، منی هستم که بسیار آمرزنده و بسیار مهربان هستم؛ «نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ»^۱. این را اگر آدم بفهمد و باور بکند، آیا دزد



حقیقت و کارکردهای دین

می‌شود و میلیاردری مال مردم را بلند می‌کند؟! آیا روز روشن حق مردم را پایمال می‌کند؟! آیا تا آرنج دست در دهان مردم می‌کند و لقمه دهان او را درمی‌آورد؟! زن و بچه خود را بی‌حجاب می‌کند؟! تسلیم ماهواره‌ها می‌شود؟!

این همه به‌نفعی دارند زندگی می‌کنند. ﴿أَنْذَرُ قَوْمًا مَّجْهَلُونَ﴾^۱. این حرف یکی از انبیا به امتش است که شماها در اوج جهالت دارید زندگی می‌کنید؛ اصلاً نمی‌فهمید؛ نمی‌خواهید هم بفهمید.

خسران حقیقی

این عرب هم متحیر بود که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» یعنی چه؟! یهودی، مسیحی، منافق، مشرک، بی‌دین و مخالف پیغمبر ﷺ در مدینه خانه دارد، مثل کاخ؛ درآمد دارد مثل سیل؛ سفره می‌اندازد مثل چه؛ بخوربخور با این درآمد، با این لذت، با این عروسی پسرش، با این عروسی دخترش؛ هتل‌های مدینه راحت در اجاره اوست؛ کدام خسر!

این تنگ‌نظری‌ها، این بدنظری‌ها، این به‌جهالت نگاه کردن، آدم را از پا درمی‌آورد؛ اضطراب می‌آورد، ناامنی روحی می‌آورد، گله‌مندی می‌آورد، شکایت می‌آورد. پیغمبر ﷺ می‌فرماید که اگر یک‌خرده فشار هم به او بیاید، بی‌دین نیز می‌شود. می‌گوید: برویم آن طرف، ما هم مثل آن‌ها زندگی کنیم.

«كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^۲. وقتی که قارون با کل ثروتش در زمین فرو رفت، آن دسته از مؤمنین نفهم و بدون ارزیاب، به همدیگر گفتند: «عجب لطفی خدا به ما کرد!» خدا که به شما لطف کرده بود. شما که در لطف خدا داشتید دست‌وپا می‌زدید؛ پس چرا آرزو می‌کردید که مثل قارون باشید! گفتند: «چه خوب شد ما پولدار نشدیم؛ چه خوب شد این ثروت کلان نصیب ما نشد».

به پیغمبر ﷺ گفت این «لَفِي خُسْرٍ» را به قول ما ایرانی‌ها، هجی کن، لقمه کن، بجو و در دهانم بگذار که من بفهمم «لَفِي خُسْرٍ» یعنی چه؟ چقدر پیغمبر ﷺ زیبا معنا کردند! فرمودند:

۱. نمل: ۵۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.



عرب! «لَفِي خُسْرٍ» یعنی «نقصان من العمر»؛ ۲۴ ساعت-۲۴ ساعت، هفته به هفته، ماه به ماه، سال به سال، عمرش را پرداخته و در مقابل هیچی دریافت نکرده است. فقط پرداخته است. این ثروت و این کاخ هم که مالکش نبود؛ چون با پیدا شدن سروکله ملک الموت، کل آن به باد رفت. خب حالا با چه وارد عالم بعد شده؟! با هیچ چیز؛ کاملاً دست خالی است.

وقتی وارد عالم آخرت می شود، پروردگار چه تعبیر کمرشکنی در سوره مبارکه جن دارد. اینها واقعاً جنی هستند. در سوره مبارکه جن می گوید: اینها وارد قیامت می شوند و آنچه که با خودشان می آورند، فقط اسکلت بدن است. بیشتر این اسکلت هم استخوان و محکم است؛ ﴿فَكَأُولَٰئِكَ حَطَبًا﴾^۲: هیزم جهنم هستند؛ یعنی از وجودشان، جز هیزم و همین اسکلت استخوانی خشک، چیزی نمانده و تمام استعدادهای نابود شده است. حالا فکر کنید که پروردگار این اسکلت خشک را به بهشت ببرد؛ نه شکمی دارد که بتواند از نعمت‌ها استفاده بکند، نه چشمی دارد که مناظر بهشت را بتواند ببیند، نه آن روح الهی ملکوتی ﴿تَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳ را دارد که لذت معنوی ببرد. یک هیزم است و فقط به درد آن می خورد که او را بیاندازد در تنور پرآتش که اسم آن دوزخ است.

این یک گوشه نقش دین در تربیت انسان و روشن سازی فکر انسان است. دین می آید و به زندگی انسان یک نگاه دقیق، صحیح و درستی می دهد که با این نگاه، تا لحظه رفتنش، در کمال امنیت روحی زندگی کند و دستش هم از سر سفره خدا، جایی دیگر دراز نشود؛ یعنی سراغ ربا و رشوه و دزدی نرود. جای دیگر که می گویم، منظور حرام است. البته با ده روز و بیست روز و یک ماه، پرونده بحث نقش دین را نمی شود، تمام کرد و بست. این یک نقش دین است.

ذکر مصیبت حضرت ابی عبدالله علیه السلام

آن وقت آدم دین دار واقعی فهمیده، چقدر راحت زندگی می کند! خیلی عجیب است! به نظر ماها، امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، از خدا باید هزار جور چیز می خواست. خدا هم دعای

۱. حسین انصاریان، تفسیر حکیم، سوره والعصر.

۲. جن: ۱۵.

۳. حجر: ۲۹.



حقیقت و کارکردهای دین

ابی‌عبدالله علیه السلام را که رد نمی‌کرد. مثلاً شب عاشورا با گریه زن‌ها و دخترها و بچه‌ها می‌توانست به خدا بگوید: «این‌هایی که در شام، حکومت دارند می‌کنند، این‌ها را فرو ببر. این سی هزار نفری که آمدند کربلا امشب و الان خواب هستند، یک صاعقه بزن و همه را نابود کند. ما هم بگردیم مدینه و حکومتی تشکیل بدهیم و شصت-هفتاد سال خودمان حکومت بکنیم؛ بعد هم علی بن‌الحسین ما و علی اکبر ما». خیلی چیزها را می‌توانست بخواهد. «خدایا! الان یک ابری بفرست که سیل‌وار باران بریزد و تمام چاله‌ها پر بشود و ما حسابی با آب روبه‌رو بشویم؛ آن هم آب خوشگوار آسمانی». می‌توانست خیلی چیزها را بخواهد؛ ولی می‌دید که حادثه کربلا، حلقه اتصال بین آیندگان با انبیا و توحید و امامت است که اگر این حادثه اتفاق نیفتد و با زن و بچه و یارانش زنده برگردد، دیگر تا قیامت در کره زمین، از توحید و نبوت و امامت و دین، در هیچ کجا خبری نخواهد بود. این را می‌دید.

شب عاشورا یک خواسته بیشتر از پروردگار نداشت؛ آن هم با آن حال. دعایی که ابی‌عبدالله علیه السلام داشت، این بود که گفت: «خدایا! من و این هفتادویک نفر را، جزو بندگان شکرگذار واقعی خودت قرار بده»؛ یعنی این همه نعمت به ما دادی، عنایت کن و ما را جزو شاکران بگذار؛ نه ناسپاسان. همین، چیز دیگری نخواست. خب معلوم است که چقدر روح آرام است! معلوم است که چقدر راحت است! معلوم است که دست آن سی هزار نفر را خالی می‌بیند و دست خودش و این هفتادودو نفر را پر می‌بیند!

این قدر آرام بود که دو تا مطلب، درباره او نوشتند. من متوجه نمی‌شوم؛ ولی برای شما می‌گویم. به قول پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، «رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»: چه بسا آدم یک چیزی را خودش نمی‌فهمد و انتقال می‌دهد به فهمیده‌تر از خودش. آن می‌فهمد و من نمی‌فهمم.

مطلب اول اینکه در این هشت روز کربلا، هیچ لحظه‌ای نوشتند که قیافه ابی‌عبدالله علیه السلام، شادتر و آرام‌تر و برافروخته‌تر از آن وقتی باشد که در گودال افتاده بود و دیگر نمی‌توانست بلند شود. این یک مطلب. این را من نمی‌فهمم. آدمی که دو شبانه‌روز است آب نخورده و

هفتادویک نفر را جلوی چشم او سر بریدند؛ آن هم هفتادویک نفری که خود می‌گوید: «در گذشته و آینده، بهتر از این‌ها را من در عالم خبر ندارم». این قدر آرام! این قدر شاد! این قدر خوشحال.

حقیقش بود که به قول امام صادق علیه السلام، خدا اجازه ندهد، ملک‌الموت برود جان او را بگیرد. خود پروردگار با این خطاب جان او را گرفت؛ «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ». «مطمئننه» یعنی ای انسانی که در کمال آرامش هستی، «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ»، من خودم منتظر تو هستم. «رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»؛ در این لحظه، هم تو از من کاملاً راضی هستی، هم من خدا از تو راضی هستم. ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۱.

اما مطلب دومی که درباره او نوشتند؛ مرحوم مجلسی - در جلد چهل و پنج بحار، چاپ ایران - نقل می‌کند: هنگامی که شمر روی سینه او نشست و تیزی خنجر را به گلوی او گذاشت و آماده کشیدن خنجر شد که سر را از بدن جدا بکند، لحظه‌ای که دست شمر با خنجر حرکت کرد، ابی‌عبدالله علیه السلام لبخند زد و تبسم کرد و بعد سر مبارکش از بدن جدا شد. برای اینکه به این سی هزار نفر خبر بدهند کار تمام شده، سر بریده را بالای نیزه زدند و میان لشگر گرداندند؛ روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار...

«اللَّهُمَّ أَحْيِنَا حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ امْتِنَا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ فِي الْآخِرَةِ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنَا مِنْ شِيَعَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فِي فَرَجِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِمَوْتَانَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا».



جلسہ ہشتم

اہمیت ابلاغ دین

مأموریت ویژه انبیا علیهم السلام

مأموریت به استقامت در حدی بود که اگر تبلیغ و انتقال دین، به زندان و تبعید و شهادت منتهی می‌شد، بپذیرند و ابلاغ و انتقال دین به مردم را تعطیل نکنند. به قول امروزی‌ها برای هیچ پیغمبری و هیچ امامی، بازنشستگی در تکلیفی که نسبت به دین خدا داشت و در مسئولیتی که نسبت به ابلاغ دین داشت، وجود نداشت.

کتاب باعظمت وسائل الشیعه نزدیک به چهار قرن قبل نوشته شده است. مؤلف بزرگوارش شیخ حرّ آملی روبه‌روی پنجره فولاد، جنب در مدرسه میرزا جعفر، در صحن [حرم رضوی] دفن است. کتابی که چهارصد سال است از دور خارج نشده است و بنا هم نیست که خارج بشود؛ چون هرروزی که بزرگان دین و فقها در نجف، مشهد و قم تدریس می‌کنند، این کتاب ابزار کارشان و درسشان است. شیخ در جلد اول این کتاب، این روایت را نقل می‌کند که تمام انبیای خدا علیهم السلام، بی‌استثنا، لحظات آخر عمرشان (همان وقتی که حس می‌کردند که یکی-دو نفس، بیشتر از عمرشان باقی نمانده است)

پروردگار، قبض‌کننده روح انسان‌های خاص

حالا یا ملک‌الموت جانشان را می‌گیرد یا خود پروردگار؛ چون در روایتمان دارد که شب معراج، پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله، وقتی که ملک‌الموت را ملاقات کردند و با ملک‌الموت صحبت کردند، ملک‌الموت یکی از مطالبی که به رسول خدا عرض کرد، این بود که من،



حقیقت و کارکردهای دین

مأموریت گرفتن جا شما و علی بن ابی طالب را ندارم. در پرونده من، چنین مأموریتی وجود ندارد. جان شما و جان علی بن ابی طالب را خود پروردگار عالم قبض خواهد کرد. امام صادق علیه السلام هم روایتی دارند که غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، هفتادودو نفری که کربلا شهید شدند نیز گرفتن جانشان بر عهده ملک الموت نبود. یکی از ویژگی‌های این هفتادودو نفر - از سی ویژگی‌ای که امام صادق علیه السلام بیان می‌کنند - این بود که خود پروردگار آن هفتادودو نفر را قبض روح کرد. شاید همین آیه آخری که در سوره مبارکه فجر است، برایشان خوانده شده و همین، سبب پرواز روحشان از ابدان مطهره آن‌ها به جوار رحمت حق بود. «يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي»، همین خطاب «ارْجِعِي»، جان آن‌ها را از بدن جدا می‌کند و از این قفس عنصری، پروازشان می‌دهد به مقام قربی که برای کسی، حداقل در دنیا، قابل درک نیست.

بعضی از حقایق، در آخرت درک می‌شوند

شاید خیلی از حقایق را در آخرت به اهل ایمان نشان بدهند؛ چنان که بعضی از حقایق را هم به اهل دوزخ نشان می‌دهند. البته حقایقی که در قیامت به اهل ایمان ارائه می‌شود و نشان می‌دهند، سبب خوشحالی شدید آن‌ها خواهد بود و بعضی از حقایقی که به اهل دوزخ نشان می‌دهند، سبب بدحالی شدید آن‌ها خواهد بود. شما بعضی از این حقایقی که قیامت هم به اهل ایمان نشان می‌دهند هم به اهل دوزخ، در قرآن مجید می‌توانید ببینید. در روایات هم بیان شده است. یک مسئله قطعی و حتمی است که در کتاب خدا، قرآن مجید مطرح است.

این‌طور نیست که دوزخیان از دیدن بهشت و نعمت‌های بهشت محروم باشند. برای یک بار هم که شده، نه در صحنه محشر، بلکه وقتی وارد جهنم می‌شوند، در آن‌جا بهشت را به آن‌ها نشان می‌دهند. وقتی که در آن همه عذاب (و به قول دعا‌های ما در عذاب‌های رنگارنگ) دارند معذب می‌شوند، بهشت به آن‌ها ارائه می‌شود و کاملاً می‌بینند فضا و نعمت‌های بهشت را و مردم مؤمنی را که متعم به نعمت‌های بهشت هستند.



تحصیل آسان بهشت

به قول پیغمبر ﷺ، خیلی زرنگی کردند که با پنجاه-شصت سال عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله، بهشت را تحصیل کردند؛ چون تحصیل بهشت، زمان گسترده‌ای نمی‌خواهد. نیازی ندارد که آدم چند هزار سال در کره زمین زندگی بکند، خدا را بندگی کند و به بندگان خدا خدمت کند تا اهل بهشت بشود. افراد گاهی فرصت بسیار اندک داشتند و با همان فرصت اندک، تحصیل بهشت کردند.

وجود مبارک شیخ طوسی، این عالم به قول علامه حلی کم‌نظیر است. من در فرمایشات علامه حلی دیدم که ایشان می‌فرمایند: «از زمان شیخ طوسی تا این زمان که من هستم، در علم و در عمل، نظیر شیخ طوسی را سراغ ندارم». حالا من نمی‌گویم بی‌نظیر؛ علامه تا زمان خودش را می‌گوید بی‌نظیر. احتمالاً کسان دیگری هم باشند که خدمتشان به علم و در مسئله عمل، گسترده‌تر از ایشان بوده است که ما نمی‌شناسیم یا با دیگرانی که می‌شناسیم، جرئت مقابله کردن آن را نداریم.

به این خاطر می‌گویم: این عالم کم‌نظیر، در یکی از کتاب‌هایشان نقل می‌کنند که وجود مبارک رسول خدا با چند نفر بیرون مدینه، داشتند به یک مقصدی حرکت می‌کردند. هوا خیلی گرم بود و تقریباً فضا یک مقدار سنگین بود و دید را کم کرده بود و خیلی راحت نمی‌توانستند آن دورترها را ببینند. پیغمبر اکرم ﷺ یک مرتبه برگشتند و به این چند نفری که همراهشان بودند، فرمودند: «شما چیزی را می‌بینید؟». عرض کردند: «نه».

دیدید که وقتی هوا یک مقدار متغیر می‌شود، نشستن هواپیماها هم سخت می‌شود یا به رانندگان می‌گویند که حوزه دید، صد متری، پنجاه متری است و بعد از آن دیگر پیدا نیست. عرض کردند: «نه؛ ما چیزی را نمی‌بینیم». فرمودند: «من می‌بینم که یک عرب بیابان‌نشین سوار بر شتر، به طرف مدینه دارد می‌آید. قصدش این است که من را ببیند». کاری دیگری در مدینه ندارد. برای تجارت و خریدوفروش نیامده است. از محلش که یک قبیله چادرنشین هستند، نیت کرده است که بیاید من را ببیند. البته قصدش هم فقط دیدن ظاهر پیغمبر ﷺ نبوده است. می‌خواسته بیاید، با پیغمبر اکرم ﷺ صحبت بکند که اگر قانع بشود، مسلمان شود.

اسلام، دین عقلانیت

البته اگر آدم بانصاف باشد، وقتی که شرح اسلام را بشنود، یقیناً قانع می‌شود و تسلیم اسلام می‌شود؛ چراکه اسلام، نه چیزی بر خلاف فطرت انسان و نه چیزی مادون عقل و نه چیزی مخالف عقل و نه چیزی مخالف علم دارد. البته اگر اسلام خالص الهی، چه در بیان‌ها و چه در نوشته‌ها، به مردم ارائه بشود. گاهی که غیر متخصص می‌نویسد، ضرر می‌زند. گاهی که غیر متخصص برای مردم منبر می‌رود، ضرر می‌زند و به جای اینکه مردم قبول بکنند، پس می‌زنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وقتی کار دست غیر متخصص بیفتد، فسادش از صلاحش خیلی بیشتر است. ضررش از منفعت آن خیلی زیادتر است».

در روایات ما هست که حضرت صادق علیه السلام به یک نفر فرمودند: «من، حرف زدن راجع به دین را با مردم، بر تو حرام می‌دانم. شما سکوت کن و راجع به دین حرف نزن»؛ اما حضرت صادق علیه السلام به مؤمن‌الطابق فرمودند: «هر جا بنا شد که درباره دین حرف بزنی، من سکوت تو را حرام می‌دانم». یک عده‌ای از زبان‌ها باید جریان داشته باشد؛ چون صاحبش متخصص است و دین را خوب شناخته و درست هم می‌تواند تبلیغ بکند؛ اما یک عده‌ای دین را درست نشناختند و فقط دین‌دار هستند. این‌ها اگر با مخالفین وسوسه‌گران و خناسان وارد بحث بشوند، شکست می‌خورند؛ اگر به تور یک دشمن دانا، یک دشمن عالم یک مخالف درس‌خوانده بیفتند، در همان دقایق اول شکستشان می‌دهند.

این عرب نیش این بود که بیاید مدینه، وجود مبارک رسول خدا را ببیند و مطالب حضرت را بشنود و اگر قانع بشود قبول بکند. البته قانع هم می‌شد؛ چون دین حکمت است، علم است، حقیقت است، طلوع و هدایت پروردگار است. چیزی نیست که آدم قبول نکند؛ [البته] اگر مردم، همه دین‌شناس بودند، نه دین‌دار.

دین‌شناسی و دین‌دار

فرق بین دین‌شناس و دین‌دار [این است که] آدم دین‌دار، یک سلسله احکام را و یک سلسله مسائل خانوادگی و اجتماعی را کم بلد است. این اگر با مخالف برخورد بکند، شکست



می خورد؛ اما آدم دین شناس، نه؛ از هیچ کسی شکست نمی خورد. لذا دین شناس اگر بیست و چهار ساعت بیدار بماند و پای این ماهواره های خناسان اروپا و آمریکا بنشیند و تمام ایرادها، اشکالها و وسوسه های آنها را گوش بدهد، به آنها می خندد؛ چون دین شناس است و می فهمد که دارند علیه دین، یاوه می گویند و علیه قرآن مجید، باطل گویی می کنند.

﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾^۱. این زبان داران ظاهرین که پروردگار از آنها، تعبیر به شیطانها می کند که در ماهوارهها حرف می زنند، این عالمان مخالف و دشمن اهل بیت علیهم السلام و شیعه که خیلی ماهواره دارند، می نشینند و مطالبی را [علیه دین در ماهوارهشان] می گویند؛ درحالی که یک عالم ورزیده شیعه، کنار آنها نیست؛ به عبارتی همه شان تنها به قاضی می روند. اگر یک عالم دین شناس شیعه را دعوت بکنند، حتی اگر حرف هایشان را عمومی بزنند، مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام، جواب قوی و قانع کننده دارد. مثل کاری که ما در ماهواره های شیعه می کنیم. کاملاً حرف های آنها را نقل می کنیم، کتاب های آنها را جلوی دوربین باز می کنیم، صفحه آنها را می گوییم، حرف آنها را می گوییم و بعد هم با دلیل و استدلال، رد می کنیم که خیلیها از این طریق شیعه می شوند. [از طرف دیگر] خیلی شیعیانی که دین را نمی شناسند، در مقابل آنها متزلزل می شوند؛ اما آدم دین شناس نه، خطر به او نمی زند.

شما حوصله مطالعه کردن ندارید و الا اگر پنجاه و یک سال بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله را مطالعه بکنید، تاریخ پنجاه و یک سال بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاحظه می کنید که بنی امیه آن قدر علیه دین نازل شده خدا تبلیغ کردند و کنار دین نازل شده دین سازی کردند که بالای نوذونه درصد مردم، متدین به دین اموی شدند. البته کسانی بودند که در همان فضا، در همان جمع، همان حرفها را، همان تبلیغها را، همان وسوسهها را می شنیدند؛ اما با کمال یقین هفتاد و یک نفر آنها سالم ماندند تا اینکه روز عاشورا آمدند و کنار ابی عبدالله علیه السلام شهید شدند. با آن هجوم تبلیغات بنی امیه، یکی از آنها گرفتار یک ذره شک نشد.

حقیقت و کارکردهای دین

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، وقتی این هفتادویک نفر را جمع کردند و آن سخنرانی بی نظیر را که به اندازه یک صفحه کتاب هم نمی شود، داشتند، در یک جمله از آن سخنرانی، به پروردگار عالم عرض کردند: «من تو را به بهترین ستایش، ستایش می کنم؛ به خاطر چند نعمتی که به ما هفتادودو نفر عنایت کردی». یک نعمتش این بود: «فَقَهَّهْتَنَا فِي الدِّينِ»: ما را دین شناس قرار دادی و به ما توفیق دادی که ما عمق دین، مغز دین، ذات دین، فلسفه دین، حکمت دین و جایگاه دین را بفهمیم.

دین انسان با این گونه فهم، در مصونیت کامل قرار می گیرد؛ ولو اینکه این شش میلیارد جمعیت، یک صف بشوند و در مقابل انسان دین شناس دریاوار و سوسه بریزند. او فقط می خندند. چرا؟ چون آنکه دین شناس است، هر حرفی را که می شنود و می بیند، پوک است، بوج است، باطل است، بی دلیل است؛ متکی به علم، متکی به عقل، متکی به فطرت و متکی به نظام عالم نیست.

* * *

خب این عرب دارد می آید تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله گوش بدهد و ببیند چه می گوید و تسلیم بشود. درحالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند با این چند نفر حرف می زدند و شرح حال این عرب را می گفتند، عرب رسید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شش شبانه روز است که هیچ چیزی گیرش نیامده تا بخورد؛ حتی آب». روی شتر بود. تا رسید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، با او شروع کرد به حرف زدن.

کجا می روی؟

گفت: می روم مدینه.

چه کار داری؟

می خواهم پیغمبر اسلام را زیارت کنم و به او بگویم: حرفت چیست.



علل دین‌گریزی

خیلی خوب است که آدم قدم بردارد - ولو شش شبانه‌روز گرسنه و تشنه بماند - و پیش یک آگاه برود. می‌ارزد. این قدر پیش آگاه رفتن ارزش دارد که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: آنکه قدم برمی‌دارد تا برای فهم حقیقت، پیش یک آگاه برود، ولی به آگاه نمی‌رسد و می‌میرد، «مات شهیداً»^۱: شهید از دنیا رفته است.

حسن زمان ما این است که لازم نیست آدم وقت زیادی را خرج بکند تا برود و در خانه را بزند و ببیند که آن عالم و آگاه وقت دارد؟! این گونه جلسات، خیلی زیاد در طول سال، برپا می‌شود. البته به اندازه لازم آگاه نداریم؛ اما در حدی که مردم آگاه بشوند، دین‌شناسانی داریم که پنج روز، ده روز، هفت روز، هفت شب یا ده شب بیایند و دین را برای مردم بیان بکنند. هیچ نیازی نیست مردم هزینه بکنند. هزینه آن‌ها، فقط این است که از خانه خود تا مجلس علم بیایند. کفش‌هایشان را که جفت می‌کنند، هوای خنک که به آن‌ها می‌دهند، روی فرش تمیز که می‌نشانند، صبحانه هم که به آن‌ها هم می‌دهند، گاهی شام هم به آن‌ها می‌دهند.

خیلی راحت است که در روزگار ما، آدم برود دین‌دار بشود؛ درحالی که که در روزگار ما، بسیاری دارند بی‌دین می‌شوند. اگر بخواهند دین‌دار بشوند، هزینه ندارد و راحت است؛ ولی به خاطر یک اشتباهات فکری که برای آن‌ها پیش آمده، خیلی‌ها دین‌گریز شدند. حالا این دین‌گریزی و علت دین‌گریزی، یک بحث مفصلی است که من دلایل دین‌گریزی را در مصاحبه‌ای که یک سایت معروف با من داشت، کاملاً حلاجی و بیان کردم. این مصاحبه در حدود دو سال قبل انجام شد و هنوز روی آن سایت معروف هست. آن‌هایی که تخصص در رجوع به سایت‌ها دارند و می‌توانند وارد سایت‌های متعدد بشوند، همین کلمه «دین‌گریزی» را بگردند یا مصاحبه با من را بیابند، این مصاحبه را می‌آورد. [بحث دین‌گریزی] یک پرونده‌ای است که دین‌گریزان اشتباه شخصی دارند.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰.

حقیقت و کارکردهای دین

آنهایی که زمینه دین‌گریزی را فراهم کردند، مخصوص به زمان ما نیستند؛ قبل از ما هم بوده، زمان قاجاریه هم بوده، زمان زندیه هم بوده، زمان افشاریه هم بوده، زمان صفویه بوده، تا برگردید به زمان تمام انبیای خدا علیهم‌السلام.

در قرآن مجید هم مطرح است که اصولاً یک عده‌ای، زمینه دین‌گریزی [مردم را] فراهم می‌کردند که پروردگار از جمعشان به **﴿يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾**^۱، راهزنان و دزدان دین مردم، تعبیر می‌کند. امام عسگری علیه‌السلام نیز می‌فرماید که لباس خاصی هم ندارند و در هر لباسی هستند.

* * *

گفت: «می‌خواهم به مدینه بروم». پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم که لباس‌هایشان، نشانه خاصی نداشت. لباس‌هایشان تا آخر عمر، عادی و مثل بقیه بود. در مکه و مدینه دیدید که بیشتر مردم، یک‌لایپراهن هستند. کمی هم عبا و عقال^۲ و الگار می‌پوشند. بیشتر آن‌ها، با آن گرمای منطقه حجاز، با یک پیراهن هستند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از نظر ظاهر با دیگران امتیازی نداشتند؛ حتی خانه آن‌ها هم با دیگران امتیازی نداشت؛ خوراکشان هم با دیگران امتیازی نداشت.

گفت: «دارم می‌روم مدینه که پیغمبر را ببینیم». حضرت فرمودند: «پیغمبر خود من هستم». گفت: «حرف تو چیست؟». پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شاید پنج دقیقه با او حرف زدند. شیخ طوسی حرف‌های حضرت را نقل می‌کند. عرب در همین پنج دقیقه دید که عجب حرف‌هایی، عجب مطالبی، چقدر محکم، چقدر قوی، چقدر خوب! عرب درک کرد که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواهد انسان را از چاه عمیق بدبختی، سیه‌روزی و گمراهی در بیاورد و به خیر دنیا و آخرت برساند. گفت: «من همه حرف‌های تو را قبول کردم. حالا باید چه کار بکنم؟». فرمود: «حالا دو تا کلمه با زبانت و با بدرقه دلت بگو و جزء ما شو تا بعد بگویم چه کار باید بکنی. **«شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»**: خدا معبود یگانه است و بقیه بت‌ها و مدعیان

۱. اعراف: ۴۵.

۲. حلقه‌ای است سیاه رنگ از نخ‌های بافته شده به هم که روی سر گذاشته می‌شود و چفیه را نگه می‌دارد.



خدایی، دروغ می‌گویند؛ چون هیچ کلیدی دستشان نیست و هیچ چیزی را هم خلق نکردند. من فرستاده او هستم که دینش را به شما ابلاغ بکنم».

هر دو جمله را گفت و یک‌مرتبه از شدت گرسنگی و تشنگی، از بالای شتر کج شد. این‌ها هم آب نداشتند که به او بدهند؛ داشتند یک جایی می‌رفتند که دو-سه ساعته برگردند. پیغمبر ﷺ فرمود: «او را نگه دارید که نیفتد». او را نگه داشتند. فرمود: «آرام بر زمین بگذارید». آرام روی زمین گذاشتند. فرمودند: «از دنیا رفت. بروید اطراف، آب بیاورید که غسلش بدهیم و همین‌جا هم قبر بکنیم و دفنش کنیم». خود پیغمبر ﷺ وارد قبر شدند. شیخ می‌فرماید: صورت میت را بوسید و فرمود: «چقدر راحت بهشت رفت»؛ نه یک عبادتی داشت، نه یک خدمتی به خلقی.

به‌دست آوردن بهشت، گاهی خیلی کم‌هزینه و کم‌وقت است. آدم با پنج دقیقه می‌تواند بهشتی بشود؛ مثل حَرَبَن یزید ریاحی. خوش به حال آن‌هایی که با کمترین وقت یا کم‌ترین عمل، یا با بیست سال، سی سال، چهل سال، پنجاه سال وقت، خریدار بهشت شدند. قیمت کمی پرداختند و جنس گرانی را خریدند.

این بهشت - با همه نعمت‌ها و متنعمین در آن - راه وقتی جهنمی‌ها وارد جهنم شدند، خدا به آن‌ها نشان می‌دهد. حالا چرا وقتی آن‌ها را جهنم می‌برد، بهشت را به آن‌ها نشان می‌دهد؟! چطور در زمین یا محشر به آن‌ها نشان نمی‌دهد؟! بهتر این است که آنجا نشانشان بدهد تا به آن‌ها بگوید: «شما با هزینه کردن کمترین وقت و کوشش و فعالیت و پول، می‌توانستید اینجا را بخرید؛ ولی وارد این معامله نشدید. غلام حلقه‌به‌گوش شکم و شهوتان شدید. شکم و شهوت هم شما را به هر کاری وادار کرد - به زنا، به روابط نامشروع، به خوردن مال مردم، به غارت مال مردم، به حق‌بری از مال مردم - و اینجا را از دست دادید و گرفتار اعمالتان شدید.

وقتی در عذاب، بهشت را ببینند، برای آن‌ها یک عذاب است که چرا اینجا را از دست دادند. خودش خیلی عذاب است! عذاب قلبی است. به قول اهل خدا، قلب [انسان] در دوزخ، با دیدن بهشت و بهشتیان، در آتش حسرتی که سوزنده‌تر از آتش جهنم است، می‌سوزد.



بازگشت به موضوع اصلی

خب تمام انبیا و ائمه علیهم السلام، مأمور بودند که دین خدا را [ابلاغ کنند]؛ فقط دین خدا؛ از طرف خودشان هیچ مأموریتی نداشتند. مأمور پروردگار بودند برای ابلاغ دین خدا و انتقال دین خدا به مردم و مأمور به استقامت در این کار بودند. اگر زندان رفتند، باز هم باید در زندان تبلیغ بکنند که در زندان‌ها نیز تبلیغ می‌کردند. به دور از چشم مأمورین، نامه تبلیغ دین به بیرون می‌دادند. حالا یا تبعید بشوند یا کشته بشوند؛ مأمور بودند و مأمور به استقامت. عجیب است که انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام، یک چشم‌به‌هم‌زدن از مسئولیتشان عقب‌نشینی نکردند! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دو-سه نفسی که از همه انبیا باقی مانده بود و می‌دانستند که چند ثانیه دیگر، یا ملک‌الموت، یا پروردگار، جان آن‌ها را می‌گیرد، همان چند نفس را خرج تبلیغ دین کردند».

یک سؤال: دینی که انبیا علیهم السلام مأمور به تبلیغش بودند، چه نقشی دارد؟

خب این اصل مطلب بود. حالا یک سؤال که اگر به این سوال خوب جواب داده بشود، برای شما برادران و خواهران، بسیار مفید است و خیلی جاها، اگر حرف دین پیش آمد، شما می‌توانید با شنیدن جواب این سوال، جواب قانع‌کننده‌ای بدهید. البته من باید مفصل آن را بگویم؛ اما خلاصه آن در نظرتان می‌ماند. به این تفصیلی که من می‌خواهم بگویم، در ذهن شما نمی‌ماند؛ چون ذهن بیشتر مردم، ورزش علمی نکرده است. آن‌هایی که دائماً اهل مطالعه، اهل فکر، اهل اندیشه و اهل دقت هستند، تمام اطبای مهم جهان می‌گویند که خیلی دیر اتفاق می‌افتد، آرزایم بگیرند؛ خیلی دیگر اتفاق می‌افتد، فراموشی بگیرند. مغز وقتی بیکار بماند، به تدریج از کار می‌افتد؛ اما وقتی که مغز در حال کار باشد و آدم حداقل در شبانه‌روز، چهار ساعت کتاب خوب بخواند و بحث خوب با افراد داشته باشد و یادگیری داشته باشد، برای سلامتیش خیلی مهم است.



حالا سوال [این است که] این دینی که تمام انبیا و ائمه علیهم السلام مأمور به تبلیغ و استقامت در تبلیغ آن بودند، حتی اگر منجر به زندان و تبعید و شهادت بشوند، در بین مردم چه نقشی را می‌خواهد ایفا بکند؟ دین می‌خواهد چکار بکند که این قدر خدا روی آن سرمایه‌گذاری کرده است؟ صدوبیست و چهار هزار تا فرستاده، دوازده تا امام علیهم السلام را قرار داده، صد و چهارده کتاب نازل کرده و انبیا علیهم السلام را مأموریت داده که اگر افتادید زندان، تبلیغ کنید؛ رفتید تبعید، تبلیغ کنید؛ اگر به کشته شدن شما هم منجر شد، تبلیغ کنید. این دین را می‌خواهد چه کار بکند؟ جواب این را به خواست خدا، فردا برای شما عرض می‌کنم.

روضه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

سه سالی موسی بن جعفر علیه السلام - حداقل هزار شبانه‌روز - زندان بودند و به نقل بعضی‌ها، چهارده سال. بالاخره یک روز زندان هم خیلی سخت است، تا چه برسد به سه سال یا چهارده سال. حضرت همیشه آماده بودند که بعضی از زندانبان‌هایی که آدم‌های آسان‌گیری بودند، گاهی یک زمینه ملاقاتی فراهم بکنند. [البته] حضرت نمی‌خواستند که با ملاقات، از دلتنگی بیرون بیایند. آن‌ها مثل ما نبودند. این زمینه‌های ملاقات، برای خاطر ابلاغ و تبلیغ دین بود.

حتی نقل می‌کنند که هارون الرشید به یک زن بدکاره پول داد و گفت: «برو زندان و یک مقدار در برابر این زندانی، بزن و برقص و آواز بخوان». این زن هم با لباس‌های شیک وارد اتاق زندان موسی بن جعفر علیه السلام شد. قبل از اینکه بخواند و بزند و برقصد، حضرت ابلاغ دین کرد و زن توبه کرد و متدینه از زندان بیرون آمد. لذا اگر زمینه‌ای هم برای ملاقات فراهم می‌شد، نه برای رفع دلتنگی که برای ابلاغ دین بود.

زندان را تحمل می‌کردند و تسلیم ظالم و فرهنگ ظالم و تسلیم سکوت نمی‌شدند. چون می‌خواستند حضرت را ساکت کنند، از گردن تا روی میچ، زنجیر به بدن بسته بودند؛ برای اینکه از پا دریاورند و او را وادارش بکنند که بگوید: من بیرون می‌آیم و دیگر حرف نمی‌زنم. از پا درنیامد.



حقیقت و کارکردهای دین

اما در تاریخ دل ما را تا امروز خیلی سوزاندند. این حلقه‌های سنگین زنجیر، آرام آرام پوست را سایید و رسید به گوشت، گوشت را سایید و رسید به ماهیچه، ماهیچه را سایید و رسید به استخوان. خیلی دلسوزی دارد که در زیارتشان می‌خوانیم: استخوان‌های حضرت، زیر این حلقه‌ها کوبیده شده بود؛ چون حضرت بالاخره با این زنجیرهای سنگین، بلند می‌شدند، نماز می‌خواندند، سجده می‌کردند، رکوع می‌کردند. نهایتاً دیدند با این همه زجری که به حضرت دادند، از دنیا نرفت، عاقبت آمدند با خرما می‌مسموم حضرت را مسموم کردند.

من بچه بودم. با پدرم رفته بودم پای یک منبری که عالمی در آن زمان روی منبر می‌گفت: لحظات آخر عمرش به زندانبان گفت: «اگر برای تو مشکلی نیست و گرفتار نمی‌شوی و به تو سخت نمی‌گیرند، چند لحظه من را در حیات زندان ببر». بعد از سه سال، اولین باری بود که ایشان هوا و آفتاب را می‌دید. وقتی او را آوردند، نمی‌خواست هواخوری بکند؛ نمی‌خواست آسمان ببیند. همین که او را در حیات آوردند، رو به کربلا ایستاد و صدا زد: «السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک و رحمة الله».

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وِ لِوَالِدِنَا وِ لِوَالِدَيْهِ وِ لِوَالِدَاتِنَا وِ لِوَالِدَاتِهِ وِ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا اللَّهُمَّ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا، أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا وِ أَيِّدْ وِ انصُرْ وِ احْفَظْ اِمَامَ زَمَانِنَا وِ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا».



جلسه پنجم

انسان سازی

نقش دین

جایگاه دین و نقش دین در زندگی انسان - البته دینی که خداوند متعال نظام داده و انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام، مبلغ و مبین و مفسر آن دین بودند - بالاترین، برترین، بهترین و پرمفعت‌ترین جایگاه و نقش را دارد. یک نقش دین، ساختن ساختمان عظیم انسانیت و آدمیت و طلوع دادن خورشید تربیت و ادب الهی از وجود انسان است تا انسان را - به قول حضرت مسیح علیه السلام در گهواره - به یک موجود پربرکت، پرمفعت، پرسود، هم برای خودش و هم برای دیگران، تبدیل کند.

نقش دین در بیان حضرت مسیح علیه السلام

وقتی که یهودیان کنار گهواره مسیح علیه السلام آمدند، به مریم علیها السلام که شوهر نکرده بود، اما بچه دار شده بود، گفتند: «مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ^۱»؛ پدرت آدم بدی نبود. ما عمران را می‌شناختیم، انسان پاکی بود، انسان منظمی بود، انسان درستکاری بود. «وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا»؛ مادرت هم که همسر عمران بود، مادر پاکدامن و باعفتی بود. بچه را از کجا آوردی؟ خداوند متعال به مریم علیها السلام خبر داده بود که یک چنین اتفاقی برای تو می‌افتد که می‌آیند، جمع می‌شوند و از تو می‌پرسند که این بچه از کجاست. البته ذهنیت آن‌ها هم نسبت به

۱. مریم: ۲۸: «يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا»



حقیقت و کارکردهای دین

مریم علیها السلام، ذهنیت منحرفی بود. پروردگار مهربان عالم، کل داستان ولادت مسیح علیه السلام را، حامله شدن مریم علیها السلام را و به دنیا آمدن عیسی علیه السلام را در سوره مبارکه‌ای که به نام خود مریم علیها السلام است، بیان کرده است.

[خداوند به مریم علیها السلام گفته بود:] «شما جوابشان را ندهید. با اشاه به آن‌ها بگو: من امروز اجازه حرف زدن با کسی را ندارم؛ از سوالی دارید - به گهواره اشاره کن و بگو - از خود بچه پرسید؟». یهودیان فکر کردند که مریم علیها السلام آن‌ها را دارد مسخره و استهزاء می‌کند؛ درحالی که اخلاق اولیای الهی، مسخره و استهزاء کردن کسی نبود.

جایگاه استهزاء در سیره اهل ایمان

بندگان مؤمن پروردگار، زبان مسخره کردن و تحقیر کردن و استهزاء کردن و هجوم به شخصیت کسی را ندارند. حتی خود پروردگار هم اهل مسخره کردن نیست؛ حتی کفار و مشرکین و بی‌دینان و مخالفان خودش را هم مسخره نمی‌کند.

الف) اشتراک لفظی کلمات بین بندگان و ربّ

استهزاء و مسخره کردن

ممکن است در ذهنتان این سوال بیاید؛ در همان اوائل سوره مبارکه بقره صریحاً آمده که **«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»**؛ خدا مردم منافق را، مردم کافر را، مردم بی‌دین را مسخره می‌کند؛ چطور شما می‌گویید که پروردگار عالم، اهل مسخره کردن نیست؟ در مسخره کردن، آدم می‌خواهد طرف را سبک بکند، از ارزش بیندازد و قدرش را کم بکند. باید توجه داشت که استهزاء پروردگار، به معنای عذاب پروردگار است؛ نه به معنای مسخره کردن، با به کار گرفتن یک سلسله کلمات سخیف و سخنان پوک و پوچ. اگر می‌فرماید **«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»**، یعنی این‌ها مورد عذاب پروردگار هستند.



شکر

مثل کلمه شکری که در حق خودش استعمال کرده است. ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۱: خداوند بسیار آمرزنده و بسیار شکرگزار است. معنای این شکر در حریم مقدس پروردگار، این نیست که در روز قیامت، تمام اصحاب یمین و سابقون را در یک صف قرار دهد و به آنها بگوید: من از خوب بودن شما، از عبادات شما، از خدمت‌هایی که در دنیا داشتید، از اخلاق خوب شما و از اعتقادات درست شما، تشکر می‌کنم. معنی شکر نسبت به خداوند این نیست. شکر در حریم پروردگار، معنیش این است که من در برابر اعمال اندک و محدود پنجاه-شصت ساله شما، جزای بی‌نهایت و پاداش پایان‌ناپذیر خواهم داد.

مکر

کلمه مکر هم همین‌طور است. ما وقتی که لغت مکر را استعمال می‌کنیم که فلانی آدم مکاری است، معنیش این است که آدم حيله‌گری است و مثل روباه می‌ماند و آدم پشت‌هم‌انداز^۲، فتنه‌گر و کلاهبرداری است. البته وقتی «مکر» را دربارهٔ یک انسان به کار می‌گیریم؛ اما همین لغت مکر، در قرآن مجید، دربارهٔ خود پروردگار به کار گرفته شده است: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۳. اینجا به معنی این نیست که خدا بهترین کلاهبرداران است، خدا بهترین مکرکنندگان و پشت‌هم‌اندازان است. «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»، یعنی من بهترین طرح‌ریز و بهترین نقشه‌دار هستم که نقشه را به گونه‌ای تنظیم می‌کنم تا دشمنانم دچار یک بن‌بستی شوند که از آن بن‌بست، نمی‌توانند بیرون بیایند. این معنی مکر خداست.

این دقت را واقعاً باید مردم داشته باشند که لغات، همه‌جا به یک معنی نیستند. لغات در رابطه با انسان‌ها، یک معنی دارد و در رابطه با پروردگار عالم، یک معنی دیگری دارد. خب این سه

۱. شوری: ۲۳.

۲. حيله‌گر.

۳. آل عمران: ۵۴.

کلمه، به مناسبت ذهن یهودیان که فکر کردند، مریم علیها السلام آن‌ها را مسخره می‌کند، برای شما بیان شد؛ اما مریم علیها السلام یهود را مسخره نکرد. چون اهل ایمان، اهل مسخره کردن نیستند.

ب) حرمت استهزاء در سوره مبارکه حجرات

اگر به قرآن کریم دقت کنید، یکی از سوره‌هایی که آداب زندگی با دیگران را بیان کرده (که وظیفه انسان در زندگی با دیگران چیست؟ وقتی که از خانه بیرون می‌آید و به مردم کوچه و بازار برخورد می‌کند، چگونه باید برخورد بکند؟)، سوره مبارکه حجرات است. در سوره مبارکه حجرات، پروردگار عالم می‌فرماید: «شما امت اسلام! حق ندارید و حرام است که همدیگر را مسخره کنید». حتماً آیه‌اش را در این سوره مبارکه دیدید.

البته این یکی از روش‌ها و آداب برخورد با دیگران است که وقتی با دیگران برخورد کردید - هر کس می‌خواهد باشد - برای او شانه بالا نیندازید و قیافه و لب‌هایتان را به گونه‌ای قرار ندهید که طرف احساس بکند، از طرف شما دارد مسخره می‌شود. در آیه شریفه نهی دارد. نهی آن هم نهی تحریمی است؛ یعنی کسی را مسخره نکنید، هرچند مسخره کردن شما، اندک باشد که این مسخره کردن، حرام است؛ چون شما با مسخره کردن، شخصیت طرف را می‌خواهید زخمی بکنید، قدر و قیمتش را می‌خواهید بشکنید و می‌خواهید او را کوچک کنید. مسخره‌کننده می‌خواهد خودش را بزرگ بنمایاند و می‌خواهد در سر طرف مقابل بزند و او را کوچک بکند.

پس وقتی که قرآن می‌گوید مسخره کردن حرام است، برای انسان حرام است که هرکسی را مسخره بکند. [اینکه] زنش را مسخره بکند، دامادش را مسخره بکند، عروسش را مسخره کند، خواهر و برادرش را مسخره کند و شکلک برای آن‌ها در بیاورد، برای اینکه به شخصیت او هجوم بکند؛ حرام قطعی است. حالا بیشتر مردم هم نمی‌آیند این احکام الهی را از متن قرآن کریم بشنوند و مؤدب به آداب الهی بشوند که راه برخورد با یکدیگر، راه برخورد با مردم، راه برخورد با زن و بچه چگونه است. تماش در قرآن کریم بیان شده است.

۱. حجرات: ۱۱: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا قَوْمًا مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْكُمْ وَلَا تَنْسَوْنَ وَاللَّهُ يَسْمَعُ الْغَيْبَاتِ»



این که اول سخن عرض کردم، نقش دین بالاترین و پرمفعت‌ترین نقش است، یک کار دین، همین است که می‌خواهد تک‌تک مرد و زن را، تبدیل به یک انسان الهی، انسان باتربیت، انسان باوقار و انسان بامنفعت بکند. این یک نقش دین که شما این نقش و آثارش را در هیچ مدرسه‌ای، در هیچ دانشگاهی، در هیچ مکتب روانشناسی، در هیچ مکتب روانکاو، در هیچ مذهب شرقی و غربی نمی‌توانید پیدا بکنید؛ چراکه دین، نظام‌داده پروردگاری است که انسان را آفریده و می‌داند که انسان چگونه باید تربیت بشود. این «چگونه تربیت شدن انسان» را غیر از خدا، احدی در این عالم نمی‌داند. پروردگار عالم، این «چگونه باید انسان تربیت بشود» را به انبیا و به ائمه علیهم‌السلام ابلاغ کرده است. انبیا و اهل‌بیت علیهم‌السلام هم مسئولیت واجب داشتند که به مردم انتقال بدهند؛ گرچه به قیمت تبعید شدن، زندان رفتن و شهید شدن آن‌ها تمام بشود. هیچ حق سکوتی برای انبیا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام نبود و هیچ بازنشستگی‌ای نداشتند؛ چون مردم اگر تربیت نشوند، قطعاً دوزخی هستند؛ اگر ساختمان انسانیت، در وجود مردم ساخته نشود، قطعاً حیوان وحشی بار می‌آیند و به هیچ چیز رحم نمی‌کنند.

ج) سیره اولیای الهی در برخورد با بی‌دین

بنابراین نیتش مسخره کردن نبود؛ چون اهل خدا، اهل مسخره کردن نیستند. به هیچ عنوان، هیچ‌کس را مسخره نمی‌کنند؛ چون اهل ایمان با بی‌دین که برخورد می‌کنند، حکیمانه، با علم و با دلیل برخورد می‌کنند، نه با مسخره؛ چنانکه انبیا و ائمه علیهم‌السلام برخورد کردند. چهار نفر آدم باسواد، واقعاً باسواد، ولی بی‌دین به تمام معنا، یک سال به مکه آمده بودند که اعمال حج را ببینند. هر چهار تا بی‌دین، وارد مسجدالحرام شدند و نزدیک کعبه نشسته بودند. امام صادق علیه‌السلام نزدیک آن‌ها نشسته بود. آن‌ها هم داشتند بلندبلند، با هم حرف می‌زدند و امام صادق علیه‌السلام هم حرف‌های آن‌ها را می‌شنید. داشتند راجع به قرآن حرف می‌زدند. به همدیگر می‌گفتند: این قرآن وحی نیست و از طرف عالم غیب هم نازل نشده؛ چون ما نه وحی را قبول داریم، نه غیب را قبول داریم. از اول تا آخر این قرآن، دست‌پخت



آنی است که گفته قرآن به من نازل شده. قرآن به او نازل نشده است؛ [بلکه] آن آدم در ادبیات عرب قوی بوده و در خانه خود نشسته و از طریق فکر و شنیده‌های خودش، این مطالب را کنار همدیگر چیده است و اسم آن را هم قرآن گذاشته است.

ما ثابت می‌کنیم که این قرآن، نازل شده خدا و وحی نیست و این آقا - یعنی پیغمبر ﷺ - به خدا دروغ بسته است. حالا ما خدا را که قبول نداریم؛ آن خدایی که او گفته است. اینکه گفته قرآن را خدا نازل کرده، به خدا دروغ بسته است. ما نه خودش را قبول داریم، نه خدا را قبول داریم، نه غیب را قبول داریم.

حالا فکر کنید خود ما در مسجدالحرام، نزدیک کعبه، این حرف‌ها را می‌شنیدیم؛ چه کار می‌کردیم؟! خب معلوم است دیگر؛ یک دعوی حسابی در مسجدالحرام راه می‌انداختیم... شرطه‌ها می‌آمدند... عربده و فریاد و یقه‌گیری و کتک‌کاری... بعد هم متخصصانه این چهار تا را مسخره می‌کردیم.

آخرین حرفی که زدند، این بود: قرآن را چهار قسمت می‌کنیم. هر کدام ما، تا سال دیگر، یک چهارم مثل قرآن را می‌سازیم و به مسجدالحرام می‌آوریم و به مردم ارائه می‌دهیم؛ چون بالاترین جمعیت این‌ها، سالی یک بار در همین مسجدالحرام است.

امام صادق علیه السلام اصلاً عکس‌العمل نشان ندادند. چرا؟ اولاً مؤمن باوقار است. خود حضرت صادق علیه السلام یا امیرالمؤمنین علیه السلام، از هر دو بزرگوار نقل شده که می‌فرمایند: هشت خصلت مهم، همیشه در مؤمن هست و به کار می‌گیرد؛ یک خصلت آن - که اولین خصلت بیان شده در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام یا خود حضرت صادق علیه السلام است - این است: «وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ». هزاهز، به معنی فتنه‌ها، درهم‌ریختگی‌ها و پیش‌آمدهای ناگوار است. مؤمن در برابر فتنه‌ها، پیش‌آمدهای ناگوار و درهم‌ریختگی‌های اجتماعی و خانوادگی، بسیار بسیار وزین، سنگین روح و سنگین اخلاق است و در مقابل این تلخی‌ها و پیش‌آمدها، شکست خورنده نیست و بلد است که چگونه این فتنه‌ها و پیش‌آمدها و تلخی‌ها را نسبت به خودش حل بکند؛ یعنی در حل‌کردنش هم دارد عبادت می‌کند.



د) شیوه برخورد مؤمن در هنگام تنش‌ها

وقتی یک درگیری در خانه پیش می‌آید، مؤمن نه اهل کتک زدن است، نه اهل تمسخر است، نه اهل یأوه‌گویی است، نه اهل از کوره‌دررفتن است، نه اهل طلاق است، نه اهل بیرون کردن زن است، نه اهل فحش دادن به جدوآباد زن است؛ هیچ‌کدام. یا برعکس؛ یک خانمی هست که شوهرش، یک پیش‌آمد تلخی را ایجاد کرده، کار نامناسبی کرده، فتنه‌گری کرده، حادثه‌ای را درست کرده، زنی که اهل ایمان است، به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام وقور است؛ یعنی در مقابل این پیش آمدهای داخل خانه، باوقار و با ادب الهی برخورد می‌کند. صبر می‌کند که شوهرش حرف‌ها را بزند؛ اگر اهل مسخره است، مسخره‌اش را بکند، اگر اهل دادویداد است، دادویدادش را بکند؛ جواب نمی‌دهد. تمام که می‌شود، بلند می‌شود، - برعکس آن هم همین‌طور است؛ یعنی هم زنی که «وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ» است، هم مردی که «وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ» است - می‌رود یک شربت خنک می‌آورد، یک چایی می‌آورد، یک میوه می‌آورد و به شوهرش [می‌دهد] یا مرد به زنش می‌گوید: خسته شدید، کارت‌ان زیاد بوده، ناراحت شدید، هوا خیلی گرم است، اقتصاد یک مقدار درهم‌ریخته که این‌ها همه به شما فشار آورده است؛ شما این شربت را میل کنید، یک مقدار میوه هم بخورید [که بعد] خیلی راحت با همدیگر، طبق قرآن و هدایت اهل بیت علیهم السلام، مشکل را حل بکنید.

ساده‌تر برای شما بگویم. این خیلی مهم است، اگر ما بتوانیم به کار بگیریم؛ چون خود من، هرکجا به کار گرفتم، جواب مثبت داده است. پروردگار عالم مصرّ است که اگر نزاعی بین مؤمنین - در چهارچوب خانواده و در بیرون، بین مسلمان‌ها - پیش آمد، دعوایی اگر پیش آمد، اوقات تلخی‌ای اگر پیش آمد، «أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»^۱، آتش نزاع را خاموشش کنید. قابل خاموش کردن هم هست؛ با اخلاق حسنه، با وقار، با وزانت، با توجه دادن شوهر یا زن نسبت به آیات قرآن و روایات. [البته] مسئله «جهاد و جنگ» و پرونده آن را جدا بکنید؛ آن یک پرونده برای خودش در قرآن دارد و درگیری‌های بین مسلمانان، یک پرونده دیگر دارد.

حقیقت و کارکردهای دین

البته آدم باید بیاید پای منبرها که این‌ها را یاد بگیرد. اگر بلد نباشد که نمی‌تواند دعوا را خاتمه بدهد. مثلاً اگر بلد باشد، شوهر به زنی که از کوره در رفته یا زن به شوهری که از کوره در رفته، خیلی آرام، نه با تن صدای بلند، می‌گوید: «پروردگار در سوره مبارکه لقمان، عریده، صیحه، صدای بلند و داد زدن را محکوم کرده است و دوست ندارد». [این را] در سوره لقمان دیدید. [خداوند] در تمام برخوردها، آرام بودن و با زبان نرم سخن گفتن را، وظیفه‌ای بر عهده ما گذاشته است. حالا آیه آن را خودتان در سوره لقمان ببینید که من دیگر نخوانم. پروردگار عالم این دادویدهای در خانه و بیرون را، به صدای بد یکی از چهارپایان تشبیه کرده. ما انسان هستیم. ما نباید تن صدایمان، مانند یک چهارپای باربر باشد. حکم پروردگار این است که همه جا ﴿وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾؛ صدای خودت را پایین بیاور و آرام حرف بزنی.

در پیش آمدها چه کار بکنم؟ در قرآن، دو بار نقشه و طرح داده که ﴿يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ﴾؛ بگذارید دعوا یک طرفه باشد. صبر کنید که زن دادویدهاش را بکند، یا خانم صبر بکند که شوهر دادویدهاش را بکند. تمام که شد، با صدای آرام و صدای پایین [حرف بزنند]. هیچ‌کدام حق ندارند که به پدر و مادر همدیگر کار داشته باشند. دعوا بین دو نفر است؛ زن و شوهر. دعوا که بین پدر و مادر طرفین نیست، بین جدوآباد طرفین نیست که حرف پدر و مادر و جدوآباد همدیگر را به میان بیاورند. یک عده‌ای از آن‌ها، از دنیا رفتند که خدا رحمتشان کنند؛ آن‌هایی هم که زنده هستند، در خانه نیستند؛ هیچ‌کدام داخل در دعوا و طرف دعوا نیستند. دو نفر با هم دعوا دارند. اگر بلد باشند، یا زن به شوهر، یا شوهر به زن با صدای آرام بگوید: «همسر! ...»؛ چون در قرآن حکم است که «وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ»؛ عریده نکش، بلند حرف نزن که از دادویدها متنفرم.

شما خبر دارید که پیغمبر اسلام ﷺ فرموده است: غضب، خشم، عصبانیت و از کوره در رفتن، جرقه‌ای از جرقه‌های آتش و دوزخ است. شما با عصبانیت، این جرقه را درست

۱. لقمان: ۱۹: ﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾.

۲. این عبارت در آیه ۲۲ رعد و آیه ۵۴ قصص آمده است.



می‌کنید که در قیامت به تو می‌خورد و کل وجودت را آتش می‌زند. حیف است که شما در قیامت، به دو-سه هزار جرقه برخورد بکنید که این جرقه‌ها، تمام ظاهر و باطن تو را بسوزاند. اگر آدم بلد باشد که آن طرح پروردگار عالم را به زندگی انتقال بدهد، قاعده حل نزاع و خاموش کردن آتش، در قرآن مجید و در روایات است. بالاخره آن مرد که یک مقدار دین دارد، این زن که با مرد بی‌دین ازدواج نکرده، این مرد که با زن لائیک ازدواج نکرده است. یا اگر بلد باشد، به طرف عصبانی خود بگوید: شما شربت را بخور، چایی را بخور، آرام باش؛ چون پیغمبر ما فرموده است: «الغضب مفتاح کل شر»؛ این از کوره‌دررفتن‌ها، کلید همه بیماری‌هاست.

یک کسی در تهران، عمل قلب کرده بود. من گاهی از در مغازه او رد می‌شدم و او را می‌دیدم. دکتر خیلی خوب عملش کرد. قشنگ سر پا شد. فقط یک سفارش خیلی مؤکد به او کرد که «آقا! وضع بدن شما، قلب شما، عمل شما، ابدأ مناسب با از کوره‌دررفتن نیست. خودت قاتل خودت نشو». این کسی که قلب عمل کرده بود، آدم متدینی هم بود. بالاخره یک بار در مغازه، از دست کارگر یا مشتری، از کوره در رفت. هنوز کار از کوره‌دررفتن را تمام نکرده بود که خودش تمام کرد و افتاد مرد. این را دین می‌گوید که خودکشی نکن، نزنید، بیرون نکنید، تحقیر نکنید، استهزاء نکنید، مسخره نکنید، جرقه برای خودتان نسازید؛ غضب جرقه دوزخی است، این کار را نکنید.

بازگشت به موضوع اصلی

همه این‌ها را من عرض کردم، به خاطر آن ذهنیتی که یهود از مریم علیها السلام برداشتند که مریم علیها السلام به آن‌ها گفت: من اجازه سخن گفتن با احدی را ندارم؛ «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنْسَبًا»؛ به من گفتند که امروز با کسی حرف نزن؛ اما شما، پاسخ این حرف‌هایی که در ذهنتان است را از این بچه پیرسید. این‌ها فکر کردند که مریم علیها السلام، آن‌ها را دارد مسخره می‌کند؛ لذا



حقیقت و کارکردهای دین

جواب مسخره‌اش را دادند که «كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»^۱؛ با بچه‌ای که دو سه ساعت است به دنیا آمده، می‌شود حرف زد؟! که صدا از گهواره بلند شد.

مسیح علیه السلام هفت-هشت تا مطلب گفته که به آن‌ها کار ندارم. یک جمله آن، این است که برمی‌گردد به اول سخنرانی امروز؛ نقش دین در زندگی چیست که این نقش را هیچ مکتب و مدرسه و دانشگاهی در عالم ندارد؟ یک نقشش انسان‌سازی است، یک نقش آن مؤدب کردن انسان به آداب الهی است که از وجود انسان با کمک دین، یک کارخانه‌ی ساخته بشود که این کارخانه برای خودش و برای همه، تولید منفعت بکند. این حرف را مسیح علیه السلام در گهواره زد: «جَعَلَنِي مُبَارَكًا»؛ خدا من را در آغوش رحمت خودش پرورانده، خدا من را مؤدب به آداب کرده، خدا من را تربیت کرده، خدا من را مبارک قرار داده است. امام صادق علیه السلام، وقتی توضیح می‌دهند مبارک را می‌فرمایند «نَفَاعًا»^۲. خدا من را کارخانه تولید منافع بسیار مهم، برای خودم، برای مادرم و برای جامعه انسانی قرار داده است.

این یک نقش دین که یک مقدار از ریزه‌کاری‌های این نقش را، در بحث امروز که یک مقدار بحث ریزی شد، شنیدید. دنباله‌ی مطلب به خواست خدا، [بماند برای] فردا.

اهمیت زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام

خب شب باعظمتی است. من یادم نیست این روایت را در مصباح کفعمی دیدم یا در بلدالامین که از کتاب‌های بسیار باارزش گذشتگان ماست که حضرت علیه السلام می‌فرماید: شب جمعه در ارزش، شانه به شانه لیلۃ‌القدر می‌زند. به خاطر ارزش زمان، کسی که شب جمعه گناه بکند، دو برابر پای او نوشته می‌شود و اگر کار درستی بکند، چند برابر پای او نوشته می‌شود. یکی از کارهای بسیار خوب شب جمعه که خیلی نسبت به آن تأکید شده، زیارت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام است؛ چه در کربلا، چه در وطن. من نمی‌دانم چند تا

۱. مریم: ۲۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶۵.



روایت وارد شده، ولی کتاب‌هایمان را که باز می‌کنیم، می‌بینیم که روایات فراوانی، نسبت به این کار در شب جمعه وارد شده است.

به ائمه علیهم‌السلام گفتند: گاهی نمی‌رسیم که کربلا برویم. حضرت علیه‌السلام فرمودند: از اتاقت بیا بیرون، بیا در هوای آزاد و رو به قبله یا کربلا بایست و یک زیارت بخوان. خدا تو را حتماً جزو زائران قرار خواهد داد.

زیارت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، آن قدر مهم بود که جابر با [وجود] نابینا شدنش، به عطیه کوفی می‌گوید: «بلند شو، دست من کور را بگیر که از کوفه برویم سر قبر شهدای کربلا تا من زیارت بکنم». این آدم نابینا را برمی‌دارد، می‌آورد که مصادف با ورود اهل بیت علیهم‌السلام [به مدینه] - روز نوزدهم یا بیستم صفر - می‌شود. عطیه می‌گوید: من وقتی او را به کربلا آوردم، گفت: عطیه! من می‌خواهم به زیارت ابی‌عبدالله بروم. اول من را کنار آب فرات ببر تا من غسل زیارت بکنم.

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
 اقلاً ظاهر بدنم را پاکیزه کنم. قلبم هم با ایمانی که دارم، پاکیزه است. غسل او تمام شد.
 گفت: دست من را بگیر، ببر؛ اما عطیه! من را سر قبر خود ابی‌عبدالله ببر. او را آورد.
 نشان داد و گفت: این قبر ابی‌عبدالله است. خودش را روی قبر انداخت. چند بار صدا زد:
 «حبیبی، یا حسین!»؛ اما دید جواب نمی‌آید. با همان زبان عاطفی، برگشت گفت: «حسین جان! من پیرغلام شما هستم. شما هر وقت من را می‌دیدید، به من سلام می‌کردید. پیش سلام بودید. حالا من آمدم پیش سلام شدم. چرا جواب من را نمی‌دهید؟! سلام که مستحب است، جوابش واجب است». شدید گریه کرد. بعد به خودش صدا زد: «جابر! چه توقعی داری که می‌گویی چرا جواب سلام من را نمی‌دهی؟! مگر نمی‌دانی بین سرابی عبدالله و بدنش، چهل منزل فاصله شده؟! مگر نمی‌دانی این بدن را قطعه‌قطعه کردند؟! مگر نمی‌دانی این گلو را بریدند؟! چگونه جواب تو را بدهد».

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وِ لِوَالِدَيْنَا وِ لِوَالِدَيِّ وِ الدِّينَا وِ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا اللَّهُمَّ أَهْلِكَ أَعْدَائِنَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا اللَّهُمَّ أَيِّدْ وِ احْفَظْ وِ انصُرْ اِمَامَ زَمَانِنَا. بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».



جلسه دهم

نقش یکتای دین

علم توانسته جای دین را بگیرد

تجربه زندگی بشر، از زمان شروع زندگی در کره زمین تا الآن، ثابت کرده که زندگی انسان منهای متدین بودن به دین خدا (که از اول اسلام بود)، یک زندگی پاک، درست، بامنفعت و - به تعبیر قرآن- بابرکت نخواهد بود. علم هرگز کار دین را نتوانسته انجام بدهد و دانش هدایتگر انسان، به تعبیر قرآن، به سوی حیات طیبه و خیر دنیا و آخرت نبوده است.

کارکرد علوم مادی

علوم مادی که تکلیفشان معلوم است. علوم مادی عهده‌دار به‌پاکردن خیمه زندگی سالم نبودند و نیستند. علوم مادی -چه زمانی که محدود بود و چه الآن که بسیار گسترده است- کارش فقط در رابطه با بدن هست. یعنی قدمی از این حوزه فراتر نرفته است. یک زمانی بشر برای روشن کردن خانه خود در شب، دو تا سنگ چخماق را به هم می‌زد که یک سی تا جرقه بپرد تا یکی از آن بگیرد و چوبی را روشن بکند، یا یک فتیله‌ای که در پیه آب‌کرده یا پیه بسته است را، روشن بکند. بعد به تدریج این دانش لامپ و گردسوز^۱ درست کرد و الآن هم روشنایی را به برق سپرده است. البته از گرده برق، کارهای دیگر نیز توانسته بکشد؛ پنکه‌ای، کولری، چیلری راه بیاندازد، نورهای بیشتری را به بشر بدهد، خیابان‌ها را روشن کند، پارک‌ها را روشن کند، ساختمان‌های عظیم را روشن کند.

۱. نوعی لامپ که فتیله آن دور لوله استوانه‌ای شکل قرار دارد و شعله آن گرد است.



حقیقت و کارکردهای دین

از این هم جلوتر نمی‌رود. می‌خواهد چه کار کند؟! نهایت آن همین است که می‌بینید. این، چه کار به تنظیم روابط انسان‌ها با انسان‌ها دارد؟! چه کار به روابط انسان‌ها با زن و بچه خود دارد؟! چه کار به روابط انسان‌ها در رفاقت دارد؟! منتهای کار برق همین است که در دنیا ملاحظه می‌کنید. منتهای کار قطارها و طیاره‌ها و کشتی‌ها، جابه‌جا کردن بدن‌هاست؛ عهده‌دار تغییر اندیشه‌ها و ارواح و نفوس و حالات باطنی نیست. بقیه رشته‌ها هم همین است؛ یعنی در بن‌بست دارد کار می‌کند و کارش فقط برای بدن است. ممکن است یک تغییرات فیزیکی در آثار علم پیدا بشود؛ ولی به بدن که می‌رسد، کارش دیگر تا همان جاست و عبور بیشتری نمی‌کند. این مال علوم مادی است.

تقابل علم و دین

خیلی‌ها ادعا کردند: «حالا که علم پیشرفت کرده، دانش گسترده شده، این‌همه اختراعات به بازار آمده، این‌همه دانشگاه‌ها آمده، ما چه نیازی به دین داریم؟! علم ما را اداره می‌کند». این ادعا، اول -مخصوصاً در اروپا و علی‌الخصوص بعد از قرن هجدهم - خیلی اوج گرفت. حمله آن‌ها به دین، به معنی کلی بود و نظرشان فقط به اسلام نبود؛ چون اغلبشان اسلام‌شناس نبودند.

[اما] در این دویست‌ساله اخیر دیدند که علم هم اداره‌کننده نیست. جنگ‌ها بیشتر شد، خونریزی‌ها بیشتر شد، غارتگری‌ها بیشتر شد، چهره‌گرگ استعمار با به‌کارگیری محصولات علمی درنده‌تر شد و اوضاع به اینجا رسیده که می‌بینید. کره زمین غرق در علم است؛ اما - ببخشند - صدای خیلی از مردم در جاهای مختلف، از دست مراکز علمی درآمده است.

من یک نمونه کوچک آن را می‌گویم. من در این سی‌ساله، نزدیک به دویست شهر و بخش، منبر رفتم. هر شهری که رفتم، بخصوص شهرهای محدودتر، بی‌استثنا هر کجا که رفتم، صدای مردم از مفاصد روی نیمکت‌نشین‌های دانشگاه‌ها و نشر مفاصد به بیرون و داخل شهرها، پارک‌ها، کوچه‌ها و خانه‌هایی که دانشجویها اجاره می‌کنند، بلند بود. تا این دانشگاه‌ها نیامده بود، ناموس ما، دختران ما، جوانان ما در امان بودند؛ ولی از وقتی که دانشجویان غریبه دختر و پسر در مناطق ما ریختند، سفره فساد شروع به پهن شدن شد. الان هم بیشتر مردم پاک و متدین ناراضی هستند.



من گاهی خودم که در شهرها بودم، دوستان نیروی انتظامی را، شب [ساعت] دوازده-یک، خواستم و گفتم: «حالا من عیبی ندارد، تا ساعت سه هم بیدار می‌مانم؛ اما حداقل اطراف این خانه‌ای که من هستم، مردم مریض دارند، پیرمرد دارند، ضعف اعصابی دارند، آدم‌هایی هستند که ساعت نه می‌خواهند بخوابند. شما نمی‌خواهد دستگیرشان کنید، بروید و به این دختران و پسرانی که فردا دانشگاهشان تعطیل است و دور هم آمدند و به این شدت دارند می‌کوبند، می‌خوانند، موسیقی بلند کردند و جیغ دخترها و پسرها، در حمله پسرها به دخترها، در هیجان شهوات [بلند است]؛ از آن‌ها خواهش کنید یک‌خرده سروصدا را کمتر بکنند. [بعد] هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند». علم تا حالا عهده‌دار تربیت نبوده است. کجا بوده؟!

واقعیت غرب

این تعریف‌هایی که از کشورهای اروپایی می‌شنوید، این‌ها دروغ است. شما آنجاها نرفتید ببینید که با همه رواج علم، با زن و مرد چه کرده است. باید آنجا یک عالم با شما باشد و کیفیت زندگی را برای شما حضوری توضیح بدهد. تمام غرب، فقط جهنمی بزرگ کرده است.

رشد حرام‌زادگی

یک آماری خودشان دادند و من وقتی انگلستان منبر می‌رفتم، این در روزنامه‌های خودشان، نوشته شده بود. در زمان ما معمولاً یک خبرگزاری متمرکز هست که خبر را بیرون می‌دهد و بعد، آن خبر در تمام روزنامه‌ها، یکنواخت می‌آید. [آمار این بود که] از هر سه فرزندی که در تمام انگلستان متولد می‌شود، دو تا از آن‌ها صددرصد حرام‌زاده است. شما فکر بکنید که در طول سی‌سال دوسوم مردم یک مملکت، حرام‌زاده بشوند و این حرام‌زاده‌ها، اداره‌ها و بدنه دولت را پر بکنند و استاد دانشگاه بشوند. این‌ها می‌خواهند با بشر چه کار بکنند؟! حرام‌زاده‌هایی که هیچ ترمز تربیتی ندارند.

هم‌جنس‌بازی قانونی

یا شنیدید که الان در غرب، بی‌استثنا در تمام کشورها؛ دانشمندان، دکترا، فیلسوف‌هایی که در وکالت مجلس رأی آوردند - آدم‌های خر و بی‌سواد و نفهم را که داخل مجلس



نفرستادند؛ صندلی‌ها پر از دانشمند است، پر عالم است، پر پرفسور است. وکلای آن‌ها این‌طور هستند- در تمام مجالس قانون‌گذاری کشورها، قانون‌گذارانند که ازدواج پسر با پسر قانونی است و شهرداری موظف است که به آن‌ها کمک بکند؛ خانه به آن‌ها بدهد، بیمه به آن‌ها بدهد، کارت بهداشتی به آن‌ها بدهد. خب این یک بدنه زندگی آن‌هاست. من یک شب لندن بودم. در پارک نزدیک خانه‌ای که بودم، خیلی سروصدا بود. به آن صاحب‌خانه خودم که دکتر بسیار درس‌خوانده‌ای بود، گفتم: «چه خبر است؟». گفت: «اینجا یک جلسه‌ای است که بناست نخست‌وزیر انگلستان بیاید، سخنرانی بکند». گفتم: «جلسه علمی است، سیاسی است، اقتصادی است؟!». گفت: «نه؛ جلسه سالانه هم‌جنس‌بازان است. به گنجایش پارک، سیصد هزار نفر از پسرها و مردهایی که با هم ازدواج کردند، آمدند. نخست‌وزیر هم آمده، به آن‌ها امید بدهد که ما مشکلات شما را حل می‌کنیم و ناراحت و نگران نباشید».

نابودی بنیان خانواده

هر روز در غرب، در همه کشورها...
ایرانی‌های آنجا هم یاد گرفتند. من آنجا که منبر می‌رفتم، ایرانی‌ها -زن یا مرد- پیش من می‌آمدند و مثل آدم داغ‌دیده گریه می‌کردند.
در غرب زن و شوهر دو تا سه تا بچه دارند...
البته اکثر ازدواج‌ها بی‌عقد است. ازدواج آن‌ها، دیگر آخرهای کارش است [و تنها] یک مشت خیلی کم از خانواده‌های کاتولیک یا ارتدوکس که ریشه مسیحیتی دارند، بنا بر قوانین کلیسا، می‌روند دختر و پسر را عقد می‌بندند.
البته من در واتیکان، حضوری با وزیر دیالوگ پاپ، با رؤسای دانشگاه‌ها، با بعضی از کشیش‌ها، با بعضی از مقامات بالاتر، کاردینال‌ها، خیلی راجع به مفاسد غرب صحبت کردم. صحبت‌های من هم ضبط شده و فیلم آن هم گرفته شده که آوردم. آن‌ها به من جواب دادند که ما ابدًا راه علاجی برای این مردم نداریم. راست هم می‌گویند. راه علاجی ندارند؛ چون در تمام کلیساهای اروپا و آمریکا، آن کلیساهایی که آباد است -آن‌هایی که



نفروختند؛ چون خیلی از کلیساها را دارند می‌فروشند. می‌خرند و تغییر می‌دهند که یا مشروب فروشی می‌شود، یا کاواری می‌شود، یا مرکز فحشا و منکرات می‌شود- کشیش‌ها به قدری فاسد هستند که خود پاپ در آن ایوان واتیکان آمد و از مردم مسیحی عذرخواهی کرد که اگر کشیش‌های ما به بچه‌های شما، به دختران شما، به پسران شما تجاوز کردند، ما عذرخواهی می‌کنیم. ما عذر می‌خواهیم که [نسبت به] بچه‌های شما، جنایت شده است. خب اروپایی‌ها این کار را می‌کنند که زن و شوهر دو تا بچه دارند مثل دسته گل، شوهر دو بعدازظهر از سر کار، از اداره می‌آید، می‌بیند خانمش یک نامه نوشته که من از یک مرد دیگر خوشم آمد. خداحافظ. ما رفتیم.

ایرانی‌ها هم در اروپا، این بلا به سرشان آمده است. گاهی مرد می‌نویسد که من رفتم؛ گاهی زن بدون طلاق می‌نویسد: «من دیگر از تو خوشم نمی‌آید، خودت می‌دانی و بچه‌های خودت!» اصلاً می‌رود و دیگر نمی‌آید. این زندگی غرب است.

زندگی ربوی

تمام زندگی آن‌ها روی ربا می‌چرخد؛ بیمه آن‌ها ربایی است، بانک‌های آنان ربایی است، اقتصاد ربایی است؛ یعنی یک لقمه حلال در غرب پیدا نمی‌شود؛ ولی علم تا دلتان بخواهد گسترده است. دانشمند هم تا دلتان بخواهد، ولو است. روزبه‌روز هم دارد بدتر می‌شود.

کشتن برای سرگرمی

شما شاید بعضی از اخبار را نشنوید. هفته‌ای نمی‌گذرد که در مدارس آمریکا، یا یک دانش‌آموز بلند نشود، یا معلم به بچه‌ها رگبار نگیرد. هفته‌ای یک بار در مدارس آمریکا، بیست تا، پانزده تا کشته می‌شوند. قاتل را می‌گیرند و می‌گویند: «چرا این بچه‌ها را کشتی؟». می‌گوید: «من هر کاری که لذت داشته، کردم و تمام شده است. دیگر از کاری لذت نمی‌بردم. آمدم این کار جدید را کردم که وقتی ده تا بچه دارند دست‌وپا می‌زنند و می‌میرند، لذت ببرم.» [این کار] در مراکز علمی است!



فساد در مراکز علمی

دانشگاه‌های مهم انگلستان را، من یکی-دو بار برای دیدن رفتیم؛ چون آنجا مانع نمی‌شوند. کتابخانه‌ها و دانشگاه‌ها درش باز است. شما با هر لباسی داخل بروید، کسی به شما نمی‌گوید: «از کجا آمدی؟ چه کاره هستید؟ چه کار دارید؟». قشنگ [همه] طبقات دانشگاه را می‌روید. حتی مجالسشان؛ من مجلس اروپای متحد را در بلژیک، تا طبقات بالای آن، رفتیم تماشا کردم؛ مجلس اروپا را که همه کشورها وکیل دارند. هیچ‌کس هم به ما نگفت: «کی هستی؟ چه کاره هستی؟». در خود دانشگاه کمبریج انگلستان، من فسادهایی را شنیدم که به قول شما، دود از کله آدم بلند می‌شود.

غرب دین ندارد؛ ما هم که داریم، عمل نمی‌کنیم

این علم است. خب علم کاری نتوانست بکند. ادیان غیرالهی هم که برای علاج، نسخه ندارند؛ برای زندگی پاک، نقشه ندارند. آن‌ها نیز در معابد بیکار افتادند. در معابد برهمنی، در کنیسه‌ها، در کلیساها، یک دین به تمام معنا بیکاری را دارند که کار از دست آن‌ها بر نمی‌آید. من با کاردینال کلیسای سنت پل لندن که مهم‌ترین کلیسا در اروپاست، یک ملاقاتی داشتم. با کاردینال، آن اوضاع جوان‌ها، دخترها، ازدواج، حرام‌زاده‌ها، ولگردها، بچه‌هایی که پدر و مادرها آن‌ها را رها کردند و کسی را ندارند، قتل‌ها، دزدی‌ها، غارتگری‌ها؛ این‌ها را برای او توضیح دادم. گفتم: «شما که لباس مسیح تن توست، چرا با همکارانت به داد این جامعه نمی‌رسید؟ چرا این‌ها را از همه این فساد و لجن‌کاری نجات نمی‌دهید؟». گفت: مذهب شما چیست؟ گفتم: اسلام. گفت: کدام شعبه آن؟ گفتم: شیعه. می‌شناخت. گفت: کدام شیعه؟ اسماعیلی، اثنی‌عشری؟ گفتم: اثنی‌عشری.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ در این سی‌وسه‌ساله، ما هیچ کاری نکردیم. هیچ که می‌گوییم یعنی هیچ! گفت: «تنها دین سالم که ابزار تربیت و ادب مردم را دارد، فقط دین شماست. اگر دلت برای جامعه غرب می‌سوزد، بلند شوید، بیایید اینجا. شما ما را نجات بدهید. ما ابزار نجات نداریم». [به خودم] گفتم که کشیش چه دارد می‌گوید؟! در ایران ما، از آخوندها درمی‌روند؛ این می‌گوید بلند شوید، بیایید اینجا، ما را تربیت بکنید، ما را ادب بکنید، ما را مهار بکنید.



کره زمین خیلی بلیشو شده است. ما یک جور گرفتار هستیم؛ آن‌ها یک جور گرفتار هستند. آن‌ها اصلاً دین ندارند که گرفتار هستند؛ ما دین داریم؛ ولی دینمان تعطیل است که گرفتار هستیم. در هر صورت، علم عهده‌دار تربیت و ادب بشر و مؤدب کردن به آداب انسانی نیست. اگر بود، الآن که کره زمین غرق در علم است، باید دارای یک امنیت صددرصدی بود و فقر و مشکلات وجود نداشت. دین در غرب، دین خدا نیست و علم کاری نتوانست بکند. دین در شرق، دین خدا هست؛ ولی مردم دین را بیکار کردند. دین الآن در قرآن و در کتاب‌ها است؛ نه در زندگی روزمره اکثر مردم. با دو تا مثل من و شما هم که مقید به قیود دین هستیم - به ناموس نگاه نکن، زنا نکن، عرق نخور، ربا نخور، ندرزد، نبر، اختلاس نکن - [چیزی درست نمی‌شود]. حالا ده تا از ماها هم به دین عمل بکنیم، عمل ما ده تا که یک کشور را آباد نمی‌کند؛ زندگی هفتاد میلیون انسان را گلستان نمی‌کند.

الآن زندان‌هایمان، بیش از حد گنجایش زندانی دارد؛ زندان‌هایی که ساخته شده، اتاقش برای دو نفر است؛ اما در این اتاق‌ها، چهارده تا، شانزده تا، هجده تا هستند که خودش محل رواج فساد است.

طلاق هم دارد بیداد می‌کند. در همین شهر شما، یکی از رؤسای مهم دست‌اندرکار پریشب، به من گفت: «[قبلاً] هر ده‌روزی، دوازده‌روزی، پانزده‌روزی یک بار، نیروی اجرایی می‌آمد و از ما کمک می‌خواست که خانه داماد برویم و جهیزیه عروس را جمع بکنیم و زیر نظارت به خانه پدرش ما برگردانیم. هر ده-پانزده‌روزی یک دانه؛ ولی چندوقت است که ما روزی دو-سه تا جهیزیه داریم جمع می‌کنیم». این در یک محل است، در یک منطقه دادگستری است؛ نه در یک شهر! خب این چه فاجعه عظیمی است!

پس چرا پدران گذشته ما، زن طلاق نمی‌دادند؟ چرا مادران گذشته ما خانه را رها نمی‌کردند، بروند، خانه پدر خود بتمرگند؟ چرا پدر و مادرهای ما، جدوآباد ما، شصت-هفتاد سال با هم زندگی می‌کردند؟ با هم نماز شب می‌خواندند؟ با هم گریه می‌کردند؟ با هم مکه می‌رفتند؟ با هم کربلا می‌رفتند؟ چرا مادران ما گریه می‌کردند، به شوهر می‌گفتند: «دیگر نزدیک رفتن ماست؛ از ما راضی هستید؟» چرا شوهرها اشکشان می‌ریخت و به

حقیقت و کارکردهای دین

مادر بزرگ‌های ما می‌گفتند: «خانم! شما چهار تا بچه برای ما زاییدید؛ شما زندگی را اداره کردید؛ شما باید از ما راضی باشید؟» کجا هستند آن زن‌ها؟ آن حالات، آن اتحادها، آن محبت‌ها، آن کرامت‌ها، آن پاکدامنی‌ها چی شد؟ هیچ زنی در خانه‌های قدیم، شاه نبود؛ اما در ازدواج‌های جدید، بیشتر زن‌ها اوباما هستند، نه شاه. چه شد آن آرامش؟ کجا رفت آن آرامش‌ها؟ آن ادب‌ها، آن احترام‌ها، به‌خاطر دین‌داری بود. الآن مردم درون خودشان را از دین خدا تخلیه کردند و به تناسب این تخلیه، این قدر مشکلات پیدا کردند؛ درگیری، تلخی، طلاق، فرار، تهدید.

بحث این است که علم، مطلقاً نمی‌تواند جای دین را بگیرد. در این دو‌یست‌ساله اخیر هم ثابت کرد که من جای دین را در زندگی شما نمی‌توانم بگیرم. کاری که دین در دین‌داری شما می‌کند، من علم، با پرفسور شدن شما، یک قدم آن قدم دین را نمی‌توانم بردارم. اروپا که دین ندارد. ما هم که کامل‌ترین دین را داریم «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» قرآن داریم، چهارده معصوم داریم، حلال و حرام داریم؛ بیشتر مردم ما، نه ما چند تا، به قول پیغمبر اکرم ﷺ: «لَا يَبْقَى مِنْ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ»^۱ شدند. شناسنامه اسلامی است؛ اسم مرد تقی است، اسم زن هم خدیجه، اما زن و شوهر، دین ندارند.

در اقتصاد ما و در خرید و فروش، دین کمتر کار می‌کند. بنده از حضرت عالی جنس خریدم و ده میلیون تومان بدهکار هستم که تاریخ چک من هم پانزده-شانزده شش است و فردا باید ده میلیون بپردازم؛ اما نه ده میلیون، بلکه من پنجاه میلیون دارم؛ ولی بلند می‌شوم، به شما تلفن می‌کنم؛ «می‌شود چک من را تا بیست روز دیگر نگه دارید؟». می‌خواهی با پول مردم چه بخری؟!

وقتی ده میلیونی که فردا باید بدهی را داری، اما به او می‌گویی: «می‌شود چک من را تا بیست روز، یک ماه دیگر نگه داری؟ خواهش می‌کنم. نوکرتم، قربانت بروم، فدای تو

۱. الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، ج ۲، ص ۱۴۴.



بشوم، من به حساب می‌ریزم»؛ [اینجا] دین می‌گوید: امروز که پول مردم را داری که بدهی، نگاه داشتن آن و خرج کردن آن و خرید جنس دیگر، حرام است. [اما] کو عمل به این دین؟! دینی که می‌گوید: در معاملات اقتصادی رجوع به فقه بکنید.

امیرالمؤمنین در بازارها به تاجران و مغازه‌دارها فریاد می‌کشید: «أَلْفَقَهُ ثُمَّ الْمَتَجَرَّ»^۱ که اول بروید، مسائل حلال و حرام را یاد بگیرید؛ چراکه ربای در معاملات، از رد پای مورچه روی سنگ سیاه پنهان‌تر است. بروید یاد بگیرید؛ مبدا که چهل سال، ربا خورده باشید و همه چیز شما در قیامت، به باد باشد. الآن مردم، در حفظ خود از ربا، مته به خشخاش می‌گذارند یا نه؟! می‌گویند: «یک پولی از من قرض کردی. ما اضافه از تو نمی‌خواستیم. ده سال پیش، پنج میلیون تومان به ما بدهکار بودی. پول الآن ارزش افزوده پیدا کرده است. من پنج میلیون قبول نمی‌کنم؛ باید پنجاه میلیون بدهی»؛ این دین است؟!

این وضعیت دخترها و خانم‌ها در خیابان‌ها است؛ حتی نزدیک حرم امام رضا علیه السلام. به این منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله قسم، به این شکل زن و دختر نزدیک حرم، من یک شب که در خیابان شانزلیزه پاریس پیاده رفتم، مثل این‌ها را ندیدم که بی‌غیرت و بی‌حیا و پست [باشند]. این دین است؟! این‌ها چه کسانی هستند؟! این‌ها را هواپیما روزبه‌روز از اروپا می‌آورد و در فرودگاه مشهد خالی می‌کند و می‌گوید: «در خیابان‌های نزدیک حرم بگردید. وقت غروب جمعتان می‌کنم و شما را می‌برم»؟! این‌ها، دخترها و زن‌های مردم همین کشور هستند که از شیراز آمدند، از تبریز آمدند، از اصفهان آمدند. در خود مشهد مثل قارچ می‌لوندند. مال چه کسانی هستند؟! این دین است؟! نه، «لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ».

خانم‌های دیندار به خاطر حجابشان، هیچ‌وقت در مردان بی‌زن، در مردان زن‌دار و در جوان‌ها، ایجاد هیجان شهوت نکردند؛ هزار فکر کثیف به مردم ندادند؛ چون قیافه، خوشگلی و جوانی آن‌ها پیدا نیست. زن مال شوهرش است. دختر مال خانواده اسلامی است. حال آن دین کجاست؟

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۵۰.

الآن هم همه جا شروع شده - شیراز خیلی بیشتر، اصفهان، حتی قم و تهران - که غیر شیعه در شهرهای بزرگ، دارد بهترین مغازه‌ها و زمین‌ها و ساختمان‌ها را، با پول عربستان می‌خرد. بهترین مغازه‌ها را دارند می‌خرند؛ بهترین محله‌ها را دارند می‌خرند. فکر می‌کنم چهل سال دیگر، در ایران تغییر جمعیت پیدا بشود؛ شیعه بشود سی درصد و غیر شیعه بشود هفتاد درصد. آن وقت برای حل یک کارمان، باید برویم مقابل غیر شیعه، گردن کج کنیم و آن‌ها را به سقیفه‌ای‌ها قسم بدهیم که کار ما را حل کنند.

به فکر هیچ چیزی نیستیم که چه اتفاقاتی برای ما، خزنده دارد می‌افتد. در بی‌حجابی، این طلاق‌ها محصول چیست؟! بی‌دینی. این عروسی‌ها محصول چیست؟! بی‌دینی. اینکه کاسب‌ها پول مردم را نمی‌دهند، محصول چیست؟! بی‌دینی. اینکه بهترین زمین‌ها و مغازه‌ها را با جان و دل دارند به غیر شیعه می‌فروشند، محصول چیست؟! بی‌دینی. وقتی هم در چهل سال دیگر تغییر جمعیت پیدا شد که ما شصت درصد و آن‌ها شدند هفتاد درصد، در مجلس ده تا وکیل شیعه و سیصد تا وکیل غیر شیعه خواهد بود. وزرا هم همین می‌شوند. رئیس‌جمهور هم از آن‌ها می‌شود. آن وقت ما در کمال ذلت قرار خواهیم گرفت. الآن ما را در عراق و سوریه و مناطق دیگر، ذلیل دارند می‌کنند. شیعه‌کشی که در کل بیرون [کشور] یک فرهنگ شده است. حالا تغییر جمعیت هم پیدا بکنیم، آن وقت دیگر فاتحه ما خوانده شده است.

دین عهده‌دار این همه مسائل است. اگر دین باشد که این مسائل اتفاق نمی‌افتد، اگر احساس تکلیف و مسئولیت باشد که این همه مسائل اتفاق نمی‌افتد.

چقدر هم برای این‌ها شیرین است می‌گوید سه ماه است این دو تا زمین را می‌خواهم به دو تا شیعه بفروشم همیشه می‌گوید کم کن چانه می‌زند ماشاءالله یکی آمده دو برابر پول نقد می‌گوید اول برو چک را بگیر بعد بیا قولنامه را امضا کن. کاری که صهیونیست اروپا، در فلسطین کردند. آمدند باغ‌هایی را که قیمتش دو هزار تومان بود، خریدند دویست هزار تومان. شصت سال پیش مغازه قیمتش پنج تومان بود که پنجاه هزار تومان خریدند. دوسوم زمین‌ها را سند گرفتند. الآن هم می‌گویند: «برای چه می‌خواهید ما را بیرون کنید؟! شما به ما خانه و ملک فروختید؛ این هم سند. سازمان ملل هم نمی‌تواند ما را بیرون کند. ما سند



داریم؛ مالک هستیم». خب فردا وقتی دیر بشود، اگر بخواهیم حل بکنیم، دیگر نمی‌توانیم حل بکنیم. پس گردن من می‌زند و می‌گوید: برو گمشو. من سند دارم. الان در شیراز دو تا ساختمان هست که هر کدام بالای دویست میلیارد تومان تمام شده است. این را غیر شیعه ساخته است و تمام مغازه‌های آن هم به هم‌پالکی‌ها^۱ و یک تعدادی از آن‌ها را هم به چهار تا شیعه بی‌دست‌وپای بی‌دین، مثل من، اجاره داده است. پولی می‌خورند! زمین‌هایی را دارند می‌گیرند! یزد هم آمدند همان کار را بکنند که آنجا یک مقدار فهمیدند و مجوز ندادند؛ اما چهار روز دیگر که تغییر افراد پیدا بشود، آنجا هم مجوز می‌دهند.

تالش کجاست؟! تالش بالای رشت و بندرانزلی و نزدیک اردبیل و آستارا است. هر سال در ماه رمضان، مبلغ غیر شیعه، از زاهدان تا تالش ردیفی چیده می‌شود. یعنی از جنوبی‌ترین نقطه کشور، آخوند غیر شیعه چیده می‌شود تا شمالی‌ترین نقطه کشور؛ برای تبلیغ غیر شیعه. ما هم چقدر خوش هستیم! می‌گوییم: «خدایا! ما که صبح زیارت امام رضا علیه السلام رفتیم، نماز هم که خواندیم، ندبه هم که خواندیم؛ واقعاً کلید درهای بهشت را نمی‌خواهی به ما بدهی؟! اگر ندهی که خیلی خدای بی‌انصافی هستی!»

ذکر مصیبت

یک دعا می‌کنم و یک ذکر مصیبت [می‌خوانم]. خدایا! به حقیقت ابی‌عبدالله، به دست‌اندرکاران ما، به خود ما، به کاسب‌های ما، به اداری‌های ما، نسبت به حوادثی که دارد اتفاق می‌افتد، بیداری عنایت فرما.

خیلی سخت است که هشتادوچهار منتظر باشند که وجود مبارک ابی‌عبدالله برگردد؛ خیلی سخت است! امام حسین علیه السلام یعنی جهان، امام حسین علیه السلام یعنی کل معنا، حالا رفته است میدان. این‌ها هم ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌شناسند. این انتظار، یک انتظار دیگری است. همه هم در خیمه‌ها هستند. امام علیه السلام فرموده است: «تا من زنده هستم، بیرون نیاید و صدا به

۱. رفیق‌ها. گویش تهرانی است.

حقیقت و کارکردهای دین

گریه بلند نکنید». این‌هایی که در خیمه بودند، صدای شبیه اسب را که شنیدند، دیدند صدا عوض شده و عادی نیست، طبیعی نیست. صدای پا کوبیدن می‌آید، صدای سر کوبیدن می‌آید. معلوم می‌شود که اسب دارد سر به زمین می‌کوبد، پا به زمین می‌کوبد. این‌ها را امام زمان علیه السلام می‌فرماید. حضرت نفس اسب را می‌گوید که عوض شده بود، پا به زمین می‌زد، سر می‌زد. سی هزار جنس دو پا آن طرف بود که امام حسین علیه السلام را می‌کشت؛ اما اسب حیوان، از دو تا چشمش اشک جاری بود.

اولین کسی که از خیمه آمد بیرون، دختر سیزده‌ساله ابی‌عبدالله علیه السلام، وجود مبارک حضرت سکینه بود. چشمش که به اسب افتاد و دید یال اسب غرق خودن است، زین اسب واژگون است، چنان ناله زد که هشتادوچهار زن و بچه پابرنه بیرون ریختند. جا هم نداشتند که به نوبت بایستند و کفش به پا بکنند. حادثه خیلی عظیم بود. بیرون ریختند.

ندیدم جایی که دور اسب را گرفته باشند و حرف زده باشند. آنچه امام زمان علیه السلام می‌فرماید، این است که تا منظره اسب را دیدند، با همان پای برهنه، درحالی که موهای سر خود را می‌کندند و با دست به صورت و سینه می‌زدند، دوان‌دوان به طرف میدان کربلا آمدند.

امام زمان علیه السلام خطاب به ابی‌عبدالله علیه السلام می‌کند و می‌گوید: حسین عزیزم! وقتی این خواهران و دختران و زنان رسیدند، «و الشمر جالس علی صدرک علیه السلام»، دیدند شمر با آن بدن سنگین، روی آن بدن زخم‌خورده داغ‌دیده نشسته است. برادران خواهران تصور بکنید؛ این زن و بچه، دور گودال می‌چرخیدند و می‌خواستند ابی‌عبدالله را نجات بدهند؛ ولی راه نداشتند و همه فریاد می‌زدند: «وا محمداه».

«اللَّهُمَّ أَحْيَا حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أُمَّتَنَا مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ فِي الْآخِرَةِ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ».

